

خلافتِ علی منہاجِ نبوت وظائف در عصر حاضر

مجموعہ ای از چہار خطبات کہ شامل اصل حقیقت خلافت و پس منظر تاریخی آن و طرح اجتماعی 'اقتصادی' قانونی و آئینی خلافت در زمان حاضر و تشریح روش کار در استقرار خلافت کہ از سنت نبوی (ص) اخذ شدہ است

از

داکتر اسرار احمد

داعی تحریک خلافت پاکستان

از انتشارات

مرکزہ انجمن خدام القرآن لاہور

۳۶ کے۔ مادل ٹاؤن لاہور

شمارہٴ ٹیلیفون : ۵۸۶۹۵۰۱-۳

نام کتاب ————— خلافت علی منہاج نبوت و نظامش در عصر حاضر
 طبع اول (فروردین ۱۹۹۸ء) ————— ۲۲۰۰
 ناشر ————— ناظم مکتبہ مرکزی انجمن خدام القرآن لاہور
 مقام اشاعت ————— ۳۶۔ کے ' مادل ٹاؤن لاہور ۵۴۷۰۰
 فون : ۵۸۶۹۵۰۱-۳
 مطبع ————— شرکت پرنٹنگ پریس ' لاہور
 قیمت ————— ۸۳ روپے

ترتیب

۵ _____ **تقدیم**

خطبه اول

۱۱ _____ نوید خلافت بین المللی

خطبه دوم

۸۷ _____ طرح سیاسی نظام خلافت در زمان حاضر

خطبه سوم

۱۳۵ _____ طرح اجتماعی و اقتصادی نظام خلافت

خطبه چهارم

۱۹۷ _____ طریق نبوی (صلی الله علیه و آله) در باره استقرار خلافت



تقدیم

در دولت خداداد پاکستان من آغاز تحریک خلافت پاکستان را در رابطه با استقرار نظام خلافت در ستامبر ماه ۱۹۹۱ م طی یک مصاحبه مطبوعاتی که در کانون مطبوعاتی کراچی برگزار شد کرده بودم بیانیه نوشته شده که در آن جاتوزیع شده بود بعد از آن تحت عنوان نظام خلافت در پاکستان 'چه؟ چرا؟' و چطور؟ به تعداد زیادی چاپ شده توزیع گردیده است.

طَبَقِ مَقُولِهِ زَبَانِ عَرَبِيٍّ يَعْنِي "الْفَضْلُ لِلْمُتَّقِينَ" و حدیث مبارک که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم "مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَا يَشْكُرِ اللَّهَ" لازم می دانم که از گروه های که برای بدست آوردن این عنوانی در مورد هدف مبارزه سی ساله خودم برای استقرار نظام اسلامی به من رهنمودی کرده بودند تشکر نمایم.

اگرچه قبل ازین هم در پاکستان اشخاص بعضی بعنوان خلافت کار می کردند و در زمانی یک نظم اجتماعی اش هم برقرار شده بود که بمن هم افتخار داده شده بود که در آن اجلاسیه شرکت کنم ولی افسوس که طبق گمان من این افراد هیچ تصورات روشن پیش روی خود نداشتند و راه معین عملکردی هم نداشتند.

من اولین بار تحت تاثیر حزب التحریر آمدم که یک نبضت اعراب فلسطین واردن بوده ولی زیر نفوذ آنها بیشتر جوانان شبه

قاره مقیم انگلستان و امریکاهم که مخلص و سرشار از جنب و جوش خاصی بودند فعال شده بودند. این جماعه مطبوعات زیادی هم که طبق نظرات و تصورات ایشان بوده چاپ کرده بود. ولی در جانبی که من از عمل کردن ایشان بسیار متأثر گردیده بودم در جانب دیگر با بیشتر نظرات آنها توافق نداشتم. ولی این را فهمیدم که ما باید بطور هدف مادی جهاد احیای اسلام اصطلاح خلافت را بکار ببریم. کنفرانس خلافت احزاب التحریر که در زمان خود بسیار معروف شده بود در آغاز اوست ماه ۱۹۹۴ء در ناحیه ویمبلی ایرینا لندن برپا شده بود و من هم بنابه دعوت ایشان در آن کنفرانس حضور داشتم و رسانه های بین المللی هم سخنرانی بنده را بسیار اهمیت داده بودند و در نتیجه این کار بنده را از فرودگاه دوبی پس گردانده بودند.

من بارها عرض نموده ام که اگر چه من اولایک عاطفه مبهمی از شعر ملی علامه اقبال یافته بودم ولی از نوشته های مولانا مودودی لوازم بدست آورده رنگ زدم. مولانا ای مرحوم در زمان تاسیس حزب جماعت اسلامی تعبیر از هدف خود از اصطلاح همین حکومت الهی کرده بودند. که این اصطلاح را اولاً مولانا ابوالکلام آزاد و بعداً برادران خیری و علامه مشرقی بکار برده بودند. ولی بعد اوقتیکه مولانا امین احسن اصلاحی عضو این جماعت شدند و موج افکار قرآنی ایشان هم شامل موج اندیشه های مولانا مودودی شد آنوقت برای تعبیرش اصطلاحات اصیل قرآنی یعنی "شهادت علی الناس..." "فریضه اقامت دین" و "غلبه دین حق" در میان مردم مستعمل گردید.

پس من در سال ۱۹۵۷م وقتی که حزب جماعت اسلامی را ترک گشتم و در سال ۱۹۶۵م تلاش های شخصی را آغاز کردم — نه تنها همان اصطلاحاتی را بکار بردم آنها را بیشتر مدلل و مبرهن هم نمودم. و علاوه ازین درباره حتمی شدن فريضة جهاد فی سبيل الله از قرآن و سنه استدلال کامل برقرار ساختم.

و طرح کامل مراحل و لوازم آن راهم از سیره النبی ﷺ اخذ نموده روشن ساختم. ولی این احساس پا برجا بوده که ازین اصطلاحات مشکل افراد با سواد که تا حدی می تواند بعد از رنج معمولی الناس بگیرند ولی ممکن نیست که در اذهان و قلوب مردم عامه جای بگیرند. من در همین فکری بودم که ذهنم برای حل - "مشکلات مردم عامه به اصطلاح خلافت انتقال یافت. و ازین راه به این حقیقت هم متوجه شدم که یاد بود درخشنده "خلافت راشده" در تحت الشعور اجتماعی تمام انسانها همان یک رویای طلایی موجود است لهدامی توانیم ازین راه به اذهان و قلوب مردم عامه به اسانی برسیم. پس من برای این کار تحت عنوان "تحریک خلافت پاکستان" یک اداره ای را که از جانب دولت هم به ثبت رسیده بود باز کردم و کار را آغاز کردم.

بعدا تا حالا تلاش های که من و حزب من یعنی "تنظیم اسلامی" در این باره کرده ایم ثمر اصلی این می باشد که فعلا بحمد الله در میان حلقه های حامل شعور دینی پاکستان این تحریک معرفی پیدا کرده است و هم می دانند که همان طوری که نام حزبی که برای تاسیس پاکستان مبارزه کرده بود مسلم لیگ بود همان طوری اسم جماعتی که برای تحریک خلافت پاکستان

تلاش های عملی را انجام می دهد تنظیم اسلامی می باشد - و حالا تحت عنوان خلافت در پاکستان و خارج از پاکستان اگر یک اداره را می شنا سندن آن اداره "تحریک خلافت پاکستان" است که افتخار داعی بودن آن اداره نصیب بنده شده است -

هزیدا است که این نتیجه ایشار مالی و معنوی تمام رفقا و کارکنان تنظیم اسلامی و تحریک خلافت می باشد - البته مساعی شخصی بنده در این امور به دو صورت مهم جلوه گر شد که با وجود کسالتی که به درجه معذور بودن و سال خوردگی رسیده مظہر تایید و توفیق و فضل و کرم اختصاصی "خداوند متعال می باشد -

اول اینکه من از تمام پاکستان دیدن کردم و دوران این بازدید در شهرهای لاہور، فیصل آباد، سرگودھا، میانوالی، دیرہ اسماعیل خان، بنوں، پیشاور، راولپندی، گجرات، گوجرانوالہ، سیالکوٹ، رحیم یار خان، کویتہ و کراچی در میادین بزرگ اجلاسیدہای مردمی برگزار شد - کہ درین اجلاسیدہا من دو ساعت یاد و وینم ساعت استاده باجنب و جوش سخرائی ها ایراد کردم و در نتیجه این کار زانوهای من کہ قبلہم متاثر گردیدہ بود از کار رفت ولی من این ایشار جسم و جان را برای خودم یکہ سعادت بحساب می آوردم - بعدا من در یک جانب در شهرهای مردان، دیر، ایبت آباد، و ہری پور و در جانب دومی در شهرهای جہلم، وپندی، گھیب و مظفر آباد و دھیر کوٹ و در جانب سومی در شهرهای ساہیوال، ملتان، خانیوال، بورے والا، حیدر آباد، سند روی چوکی یعنی کرسی، نشته در اجلاسیدہای مردمی سخرائی ایراد کردم -

دوم این کہ من در مراکز بزرگ فرهنگی پاکستان در سالون ها و

مجمع‌های علمی پاکستان که محیط آنها بسیار آرام‌بخش بود
 خطابه‌های خلافت را در مورد نظام خلافت با استدلال علمی و
 عقلی سعی کردم. و این کوشش‌های بنده بود که درباره حل
 مسایل و مشکلات این کار انجام دادم. تا اذهان مخالفین
 بالعموم و موافقین هم از این مسایل و مشکلات نجات پیدا کنند.
 من این خطابه‌های را که معمولاً چهار روز یا در جاهای سه روز
 طول می‌کشید از سالون خالق دینا کراچی آغاز کرده بودم. که در آن
 سالون در آغاز این قرن علیه رهبران "تحریک خلافت" دعوی یاغی
 شدن ارائه شده بود. یعنی آغاز مسافرت این کاروان از همان جاشد
 که در آن محل از ترقی آن جلوگیری بوجود آمده بود. و اختتام این
 کاروان در لاهور شد که در آنجا در سال ۱۹۳۰ م قرارداد پاکستان به
 تصویب رسیده بود.

علاوه از کراچی و لاهور این خطابه‌ها در راولپندی و پیشاور و
 کویت و ملتان هم ارائه داده شده بود ولی در ضمن ترتیب دادن
 کتاب متن آخرین خطابه‌ها یعنی خطابه‌های سالون جناح لاهور را
 از کیست بانوار پیاده کرده و نوشته‌های تکراری را حذف نموده
 مجدداً ترتیب داده‌اند.

من شخصاً فرصتی نداشتم که دوباره این‌ها را بخوانم. پس
 اهل علم و اصحاب دانش باید این را "عرض داشتی برای
 استصواب" ملاحظه بفرمایند. من از آن تمام بزرگان و عزیزان
 بسیار تشکر خواهم نمود که در ضمن کجی افکار و آرای من
 اشتباهاتی را روشن می‌سازند. و خداوند متعال را گواه خود کرده
 وعده می‌دهم که روی تبصره‌ها و پیشنهادات ایشان با توجه کاملی
 دقت خواهم کرد.

در آخر از خداوند متعال خواستار هستم که به این کوشش بنده
 شرف قبولیت عطا بفرماید و در این کشور خداداد پاکستان
 استقرار نظام خلافت علی منہاج النبوت را که بزرگترین مظهر
 رحمت للعالمین بودن نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می باشد
 تمهید نقطه آغازی مبارزه برای استقرار و تنفیذ در تمام جهان
 بسازد۔ وما ذلک علی اللہ بفریز!

خاکسار اسرار احمد عفی عنہ
 داعی تحریک خلافت پاکستان

لاهور۔ ۱/۲ اکتوبر ۱۹۹۶ء

1

خطبه اول

نوید خلافت
بین المللی



فهرست عناوانات

متعلقه خطبه اول

- (۱) تعارف اجمالی آیه استخلاف
- (۲) حقیقت فسق و کفر
- (۳) تعارف اجمالی آیات پای سوره الصف
- (۴) دشمنان نور خدا
- (۵) مقصد بعثت رسول الله ﷺ
- (۶) جهاد و قتال و غلبه دین
- (۷) وعده های دلیوی و اخروی
- (۸) تکمیل اول وعده استخلاف
- (۹) کاروان سخت جان منزل به منزل
- (۱۰) خلافت علی منباج النبوه
- (۱۱) مثال دور صدیقی رضی الله عنه
- (۱۲) دور ملوکیت ظالمانه - (دور ستم شاهی)
- (۱۳) مظالم بنو امیه
- (۱۴) عیاشی بنو عباس
- (۱۵) ملوکیت مبنی بر جبر
- (۱۶) دور غلامی بالواسطه
- (۱۷) نوید جان فزاء دور سعادت
- (۱۸) اهمیت تاریخی قرن بیستم

- (۱۹) عجوبه سویم قرن بیستم
- (۲۰) طلوع و غروب اهل ایمان
- (۲۱) استحقاق مسلمانان شبه قاره پاک و هند
- (۲۲) خلافت جهانی
- (۲۳) غلبه دین و احادیث مبارکه
- (۲۴) فلسفه ارتقاء و غلبه دین
- (۲۵) از نظم جدید جهانی تا نظام خلافت
- (۲۶) قبل از دور سعادت
- (۲۷) سبب تاخیر در عذاب استیصال بنی اسرائیل
- (۲۸) تاریخ عروج و زوال امه مسلمه
- (۲۹) درخشش عذاب آینده
- (۳۰) نزول مسیح و خروج دجال
- (۳۱) احیاء خلافت در پاکستان
- (۳۲) احیاء مذهب هندو در هند
- (۳۳) نظام خلافت چه وقت و در کدام جای برپا خواهد گردید؟
- (۳۴) ظاہر و باطن حادثات و واقعات
- (۳۵) رویای یهود و تعبیر آن

نَحْمَدُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ

أَمَّا بَعْدُ فَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ ، وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ
وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ، يَعْبُدُونَنِي لَا
يَشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ، وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ • ﴾ (النور : ٥٥)

﴿ يَرِيدُونَ لِيطْفئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ ، وَاللَّهُ مُتِمُّ
نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ • هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ
بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ، وَلَوْ
كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ • ﴾ (الصف : ٨ ، ٩)

صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعارف اجمالی آیه استخلاف

آیات پای مبارکه که در ابتدا خطابم تلاوت کرده ام از آن جمله
آیه اول از سوره نورد شماره (۵۵) ارشاد ربانی است :

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ
دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا
يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ ۝

"وَعَدَهُ داده است الله آنانرا که ایمان آورده اند از شما و که بد
عملهای نیکو که البته خلیفه سازد ایشانرا در زمین
چنانکه خلیفه ماحنه بود آنان را که پیش از آنان بودند و تا
جای دهد (فوت دهد) برای ایشان دین ایشانرا و آنکه
پسندیده است برای ایشان و البته بدل دهد ایشانرا بعد از
ترین ایشان ایمنی پرستش می کنند مرا شریک نسی سازند
بمن چیزی را و هرگاه نامپاسی کرد بعد از آن پس آن گرو
ایشانند نافرمان"

درین آیه کریمه خداوند کریم با مسلمانان که حق ایمان و عمل
صالح را ادا کرده اند وعده فرموده اند که آن ذات مقدس آنها را در
زمین حتما خلافت عطا می فرمائید- درین جا مراد از خلافت
حکومت مسلمانان است-

در ضمن این وعده وضاحت مزید چنین فرمودند که این

خلافت و یا حکومت به امت مسلمه (آنکه امت محمد صلی الله علیه و سلم است) همان طوری عطاء می شود به آن طوری که ازین قبل به امت مسلمه (بنی اسرائیل) عطاء شده بود^{۱۱}

درین آیه اشاره می شود که ما آن امت سابقه را نیز حکومت عطاء کرده بودیم. چنانچه در قرآن حکیم ارشاد است .

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾

"ای داود! ما شما را در زمین خلیفه^{۱۲} ساختیم"

گویا که بحواله تاریخ گفته می شود که ای امه مسلمه!

کسانی که از شما حق ایمان و عمل صالح را اداء می کنند ما آنها را لازما خلافت عطاء می کنیم به آن طریقی که قبل از شما آنها را عطاء کرده بودیم.

حین مطالعه این آیه مبارکه یادداشت این سخن ضروری است که وعده ای که خداوند کریم با مسلمانان فرموده اند در لغت عربی برای تاکید آن اسلوب موثر و تبلیغی که ممکن بود سه بار اعاده کرده شده است.

(i) ﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾

"التمه خلیفه سازد ایشان را در زمین"

نیز بهیمن اسلوب فرمودند :

(ii) ﴿وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ﴾

"و تا جای دهد (قوت دهد) برای ایشان دین ایشان را"

بعد از شاد شد :

(iii) ﴿وَلَيَبْدِلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾

"و البته بدل دهد ایشان را بعد از ترس ایشان 'ایمنی'

ببینید این تکرار همین یک مضمون است لکن صورت

تکرار قرآن مجید شان عجیبی دارد؛ در قرآن حکیم یک مضمون به اسالیب مختلف بیان کرده می شود ولی در آن تکرار در تاثیر و حسن کلام به جای کاهش در افزایش بیشتری در می آید. و بعد اینکه فرمود "برای ایشان جای و قوت دهد دین ایشان را آنکه پسندیده است" پس این همان کلام است که در سوره المائدة آمده است :

﴿ الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ﴾ (المائدة : ۳)

"امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما احسان خود را و پسندیدم برای شما اسلام را دین" (تا قیام قیامت)

ظاهر است! دینیرا که خداوند ذوالجلال را پسندیده است مغلوب نخواهد شد بلکه او غالب و متمکن میگردد. گویا که این تاکید دوم وعده استخلاف است همین سخن بار سوم به چنین طرح بیان فرمودند :

﴿ وَلَيَبَلَّغُنَّهم مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ﴾

"حال خوف آنها را (آنکه درین وقت بر آن ها طاری است) لازما به امن مبدل می سازیم"

این آیه تهای سوره النور) در اواخر سال پنجم هجری و یا در اوائل سال ششم هجری نازل شده بودند و طوری که معلوم است که در همین سال پنجم هجری غزوه احزاب واقع شده بود که قوت مجموعی عرب تا در حدود یک ماه و چند روز مدینه را در محاصره در آورده بود. و لشکر دوازده هزار نفری روی شهرک کوچک مدینه هجوم آورده بود در اطراف مدینه یهود هم جداگانه مشغول توطئه ها بودند. این ساعت آزمائش شدیدی مسلمانان خود قرآن حکیم

می فرماید

﴿وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾ (الاحزاب : ۱۱)

"و جسامانیه شدند جنبانیدن شدید"

نتیجه این صورتحال سنگین چنین برآمد که نفاق منافقین بر زبان های آنان هویدا گردید گویا که خبیث آنها ظاهر شد در آن وقت چنین محسوس گردید طوری که در یک بیابان یک چراغ روشن است که برای خاموش ساختن آن از هر طرف باد تنیدی می وزد. احساس خطر می شد که الان از طرف قبیله بزرگ هوازن حمله می شود یا قبائل نجد حمله می آورند. و یا یهود خیبر حمله نه کنند. و یا از جانب جنوب قریش حمله نه کنند. این اوضاعی بود که در آن بشارت داده شد که کیفیت خوف آنها را به امن مبدل میسازد.

این بخش آیه مبارکه مذکوره سوره (النور) نهایت اہم است که ﴿يَغْنِبُ وُتْبَىٰ لَا يُشْرِكُونَ بَيْنَ شَيْئًا﴾ یعنی (در حالیکه من به آنها غلبه عطای فرمایم) در آن حال نیز عبادت و بندگی من را می کنند و هیچ کسی را با من شریک نمی سازند. درین جا این سوال پیدا می شود که مسلمانان گرچه قبل ازین نیز در همین حالت خوف بودند مگر بندگی همین یک الله جل جلاله را می نمودند پس اکنون حاتم خوف و غلبه دین را چرا به بندگی ارتعالی معلق ساختند. جواب این است که توحید تا آن وقت ناقص است تا که غلبه دین خداوند (ج) ثابت نگردد که آنرا قرآن حکیم به چنین طرح فرموده الله ﴿وَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ یعنی "دین کاملاً برای الله جل جلاله باشد" ما کمیت غیر الله به کلی نفی گردد چرا که تصور حا کمیت غیر الله در واقع از همه کلان شرک است. در سوره (المائدہ) وارد است .
وَمَنْ لَّمْ يَخُضْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ الْفَاسِقُونَ ...

الْكَافِرُونَ ﴿۱﴾ به خاطر همین حکم است که تا نظام خلافت قائم نمی شود تا آن وقت افراد موحد شده می توانند لیکن بهر حال نظام مشرکانه و کافرانه به جای خود باقی می ماند. چنانچه در حقیقت تکمیل توحید آن وقت می شود که ایفاء این سه وعده حاصل صورت گیرد.

حقیقت فسق و کفر

اختتام آیه مبارکه سوره نور به این طور می شود که ﴿وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (وهر که نا سپاسی کرد بعد از آن پس از گروه ایشانند نافرمان) در این آیه کریمه فاسق بعینه بهمان معنی آمده است که در سوره کهف به آن معنی به ابلیس گفته شده است . ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ (آن از جنات بود پس به خلاف حکم پروردگار خویش سرکشی اختیار نمود) - گویا که فسق درین جا بمعنی سرکشی و بغاوت آمده است.

واینکه ارشاد شده است : "بعد از آن کسی که کفر کرد" پس درین آیه نیز فهمیدن مفهوم کفر ضروری است کفر در اصل برای دو معنی می آید. یکی کفر اصطلاحی است که مطلب آن انکار از اسلام و انکار از توحید و انکار از رسالت و یا انکار از یکی از ضروریات دین می باشد، دیگر کفری است که در مقابل شکر می آید. چنانچه در قرآن حکیم می آید :

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾

(ابراهیم : ۱۷)

"که اگر شکر کنید زیاد دهم شمارا و اگر ناسپاسی کنید (عزراة آئینه) عذاب من سخت است" -

کاملاً بهمین طرح در سوره لقمان نیز کفر در مقابل شکر آمده است چنانچه فرموده شده :

﴿وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ

حَمِيدٌ﴾ (لقمان : ۱۲)

"وهر که شکر کند پس جز این نیست که شکر می کند برای نفع خود و هر که با سپاسی کند پس (هر آئینه) الله تعالی بی نیاز ستوده کار است"

ولی درباره آیتی سوره نور که گفتگودر آن است بر دو معانی کفر در آن مقصود است - چنانچه این معنی نیز مقصود است که

(۱) وقتی که غلبه اسلام به میان می آید اگر در آن وقت نیز کسانی که بر حالت کفر برقرار می مانند گویا که آنها مجسمه شیطنند اندی چرا که در حالت غلبه کفر چیزی عذر شده می تواند که عباره از مجبوری است - و تحت فشار اوضاع است - ظاهر است که در همه چیز حالات فقط ارباب همت میتوانند که دامن گیر دین باشند و همین اشخاص می توانند که با نظام باطل همت مقاومت و تصادم را بکنند - مگر بعد از آنکه غلبه دین به میان می آید به اکثر مردم گرفتن راه دین به آسانی می باشد چنانچه بعد از غلبه دین اگر کسی بر کفر برقرار بماند گویا که در آن شخص ماده حراصل وجود ندارد -

(۲) و مفهوم دومیکه زیاده متعلق به ما است که با وجود این وعده های محکم از جانب خداوند بزرگد هم شما کمتر همت نمی دهید گویا که قدر شناسی وعده های ما را نمی کنید -

الله یاد آوری باید کرد که وعده های مذکوره درین آیه مقدسه ... به ایمان و عمل صالح است گویا که این وعده بهمراه

مسلمانان سطحی و اسمی نیست. بلکه مسئولیت ایمان و عمل صالح را شما تکمیل می نمائید و حق آن را شما اداء می نمائید بعد از آن وعده اعطای خلافت را ایفاء می فرماییم. ۱۳۱

تعارف اجمالی آیاتهای سورة الصف

اکنون به متعلق آیات شماره ۸ الی آیه شماره ۱۴ سورة الصف نیز چند سخنهای باید عرض کرد و الا بر آن آیات باید مکرر انگاه کنیم

﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجْنِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسْكِنٌ طَيِّبٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكِ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ الْمُؤْمِنِينَ ﴿

"می خواهند که گل کنند نور خدا را به دهنهای خود و خدا تمام کننده نور خود است اگر چه بد دانند کافران" اوست آنکه فرستاده است پیغمبر خود را به هدایت و دین راست نا غالب کند آن را بر همه ادیان اگر چه بد دانند مشرکان" ای مومنان آیات دالت کنیم شما را بر تجارتی که نجات دهد شما را از عذاب دردناک ایمان آرید به الله و رسول او و جهاد کنید در راه خدا با اموال خود و نفسهای خود این بهتر است برای شما اگر میدانید" (اگر چنین کنید) بیا مرزد برای شما گشاهان

شمار او در آرد شمارا به بوستانهایی که میروند زیر (درختان)
 آن جویها و خانه هایی پاکیزه و در بوستان های جاوید این
 است کامیابی بزرگ! و بدهد چیز دیگر که دوست میدارید
 آنرا (آن چیز) نصرت از جانب خدا و فتح نزدیک است.

و شمنان نور خدا

ازین آیات مبارکه آیه کریمه اول نهایت اہم است چنانچه به
 متعلق این آیه میخوانم تا دو سخنانی نهایت ضروری را با قدری
 وضاحتی بیان کنم اول اینکه (یریدون) "میخواهند" فاعل درین
 جا کیست و اشاره "آنها" به طرف کیست؟ درباره چه کسانی گفته
 منی شود که آنها در تعقب خاموش ساختن نور خدا به پف های دهن
 خویش هستند؟ قبل ازین آیه در سوره صف تذکره امت مسلمه
 سابقه یعنی تذکره یهود شده است که آنها با سیدنا حضرت موسی
 علیه السلام چه رفتاری کرده اند و با حضرت عیسی علیه السلام
 چه برخورد داشتند و اینکه اکنون با محمد علیه الصلوٰۃ والسلام
 چه معامله را اختیار کرده اند این ذکر ادوار سه گانه امت سابقه
 است که در رکوع اول سوره صف با جامعیت کامل بیان شده است.
 پس گویا که درین اشاره به طرف یهود کرده شده است و فرموده اند:
 "که آنها میخواهند تا به پف های دهن خود نور خداوند متعال را
 گل سازند".^{۱۵۱}

پس این سخن درباره یهود چرا گفته شده است که آنها نور
 خدا را به متعال را میخواهند گل کند برای مغرور کردن جواب
 سوال ضروری است که در جزیره نمای عرب دشمن مسلمانان
 آن وقت چه کسانی بودند بر آنها یک نگایی باید انداخته شود.

از آن جمله یکی مشرکین بودند که سرخیل آنها قریش مکه بودند مگر اینها نهایت دلاوری و مردم صریح بودند. بالمقابل حمله می نمودند. در حالیکه دشمن دیگری یهود بود. اینها نهایتا ترس بودند که درباره آنها در سوره حشر آمده است که: "اینها برگز در میدان رویاروی بمقابله نمی پردازند بلی از داخل قلعه ها مخفیانه سنگ بارانی می نمایند. گرچه ابو جهل به خاطر دین خودش توانست تا گردن خود را بیراند. مگر هست این را برگز نداشت فقط به پف دهن میخواست کاری را به انجامد زیرا که غیر از تبلیغات و توطئه ها اینها هیچ ندارند مگر در جواب تبلیغات و توطئه های اینها ارشاد خداوندی است:

﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ {۱۱}

"الله جل جلاله تمام کننده نور خود است گرچه بد میسرند

این را کافران"

بر این آیه کریمه توجه زیادی به این سبب می دهیم که در حالات امروزه مشاهد آن صورتحال کرده می شود ع (ترحمه از اردو، آتش است، اولاد ابراهیمی و نمرود هست آیا دوباره کسی را امتحان مقصود هست

بعینه همین کیفیت از یهود امروز نیز است. درین وقت به آن طرحیکه صیہونیت در فکر گل کردن این نور است و به آن سرعتیکه توطئه های خود را در پیه عمل می کشند اندازه این سخن را ازین نکته بفهمید که بر بالای حکومت بزرگترین دنیا هم همین ها سوار هستند اینها در تمام دنیا با دنیادگرایی اسلامی ساخته و گسترش داده اند. این تمام چنیرها را امروز نیز بین السطور این آیه بخوانید.

بسم الله رسول الله ﷺ

ازین به بعد ارشاد می شود :

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى
الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٥﴾

"اوست آن که فرستاده است پیغمبر خود را به هدایت و دین
راست تا عائب کند آن را بر همه ادیان گرچه بد بدداسد
مشرکان"

درین آیه کریمه مقصد بعثت نبی کریم ﷺ بیان کرده شده است
این حقیقت نهایت اہم است کہ تا وقتیکہ از مقصد بعثت نبی
اکرم ﷺ افہم صحیح و صحیح حاصل نہ باشد سیرت النبی
در فہم آمدہ نمی تواند نہ فہم عمیق و ادراک کامل از قرآن حکیم
حاصل شدہ می تواند۔ اصلاً من این سخن را بحوالہ امام الہند
حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی تقدیم می نمایم کہ آنہا این
ایہ مبارکہ را عمود تمام قرآن قرار دادہ اند ظاہر است کہ بہ خاطر
متعین کردن کارنامہ ہا و کردار با از رش یک شخصیت بزرگ و
موازنہ اثرات آن بطور صحیح ضروری است کہ اولاً مقصد آن متعین
گردہ شود بعد از آن شما میتوانید تا تجزیہ کنید کہ آن شخص در
مراحل مقصد خودش تاچہ حدی کامیاب مانده است و تاچہ
حدی ناکام و نیز انیکہ آن ہدف خود را چہ طور و تاچہ حدی
حاصل نمود۔ مقصد بعثت نبی اکرم ﷺ تنہا تبلیغ نیست
بلکہ غلبہ دین حق است۔ در مابین این دو سخن از زمین تا آسمان
آن است اگر فقط تبلیغ کردن می بود پس شاید آن حضرت ﷺ
مفسر را برگزیدست نمی گرفتند مگر بہ خاطر غلبہ دین حق

بدون از شمشیر گرفتن بدست خود چاره نیست. به منکشف ساختن این حقیقت بطور کلی سخن واضح میگردد که تبلیغ را گدایان مذهب بودا هم می کنند آخر این مکانزم مبلغان مذهب مسیحی هم از کجابه کجا میرسد. مگر تبلیغیکه به آن سطحی می کنند درین ضرورت به هیچ تصادم به پیش نمی آید. چرا که تقاضاهای محض تبلیغ چیز دیگری است در حالیکه تقاضای های غلبه دین حق چیزی دیگری می باشند. مقصد اساسی نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فقط غلبه دین حق است. به این اساس فرمودند که این کار به مشرکین نهایت دشوار می باشد. وضاحت این سخن نیز ضروری است که مشرک آخر کیست؟ : پر آن کسی ریا اداره که در مقابل دین حق کدام نظام دیگری را در خدمت شما پیش می کند آن مشرک است مگر مشرک را به چند عقائد محدود فکر کرده ایم. بقول علامه اقبال ترجمه از اردو

بود توحید یکے قوت زندہ بہ جہاں

ہیست امروز بحر مسئلہ علم کلام

جہاد و قتال و غلبہ دین

دین الله ضرور غالب خواهد بود 'مقصد بعثت نبی اکرم فقط غلبه دین است' لیکن این مراحل سرفروشی 'جانفشانی' جہاد و قتال فقط مومنین صادق طی خواهند نمود. چنانچه فرمودند

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُجْنِبُكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ تَوَمَّنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ، ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝

"ای مومنان دلالت کنم شمارا بر تجارتی که سجات دهد شما
 را از عذاب دردناک ایمان آرید به الله و رسول او و جهاد کنید در
 راه خدا به اموال خود و نفسهای خود این بهتر است برای شما
 اگر میدانیده"

بر این آیه سوره صف با کمی توقف برائی ما لازم است تا توجه
 خود را مرکوز سازیم- که در آیه سوره نور برائی استقرار نظام
 خلافت ذکر دو شرائط شده بود- یعنی (و عده ایمان و عمل صالح)
 درین مقام نیز ذکر دو شرائط آمده است یعنی ایمان و جهاد فی
 سبیل الله- آن ایمان 'آن عمل صالح' آن جهاد کدام است که
 بتوسط آن این وعده با تکمیل شده می توانند؟ افسوس که در
 اذهان ما معنائی ایمان 'عمل و جهاد بسیار محدود و مسخ گردیده
 است به این لحاظ به ادراک حقائق آن بطور صحیح ضرورت
 ناگزیر است-

وعده بانی دنیوی و اخروی

در آیات مذکوره بالائی سوره صف در وعده مذکور اند
 در حالیکه در آیه شماره ۵۵ سوره نور سه وعده با ذکر شده بودند-
 مگر ذکر وعده بانی که در سوره نور آمده تعلق آن با دنیا است- یعنی
 ای مسلمانان ما به شما خلافت عطا می فرمائیم که در دنیا دین
 شما غالب می شود- و کیفیت خوف شما در دنیا به امن (سکون)
 بدل کرده می شود- در حالیکه در آیات مذکوره بالائی سوره صف
 وعده آخرت اولابیان گردیده- یعنی ای اهل ایمان! اگر شما بر الله
 حاکم باشید و بر رسول او ایمان حقیقی داشتید و بر جهاد فی سبیل الله
 بجا باشید بوده باشید- پس او تعالی گناهان شمارا می بخشد و شمارا

در بهشت با داخل می فرماید و در باغات همیشه برپا شمارا
 نهایت مسکن پاک عطا می فرماید. و همین کامیابی را نتیجه
 اخروی قرار داده فرمودند : ﴿ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ و همچنان معیار
 خیر و شرمانیز درست کرده شده است که کامیابی اصلی در دنیا
 نمی باشد بلکه در آخرت می باشد. به این اساس کمی به پیش
 رفته در صورت تقابل فرمودند : ﴿وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا﴾ و یک چیز دیگر
 که پسندیده شما است) بر این موقع امام رازی در تفسیر کبیر
 صراحتاً نوشته است که (درین مقام در حقیقت مذمت این سخن
 کرده شده است که این تقاضائی بشریت شماست که شما فتح و
 کامیابی دنیا را اهمیت می دهید مگر در نگاه آن ذات بی چور این
 هیچ اهمیت ندارد. اگر اهمیتی داشته بود پس به اهل ایمان به هر
 واحد آن فتح عطا می فرمود. مگر در نگاه آن ذات بی چون اهمیت
 از مایش و امتحان شما زیاد است اکنون این بایا دیده شود که از
 از مایش کیست که بطور کمال بیرون می آید. حضرت حمزه که
 منظر فتح مکه را به چشم خود دیده نتوانست آیا آن ناکام شد؟ چه
 جائیکه حضرت سمیه * و حضرت یاسر * در سرزمین مکه
 المکرمه شهید شدند برری آنها دیدن دارالامن مدینه هم نصیب
 نه شد. لذا کامیابی اصلی استقامت است در دوران ادا کردن حق
 ایمان و عمل صالح جان را به جان آفرین تسلیم نمودن در حقیقت
 فوز عظیم است.

بعد از آن واضح کردن اهمیت کامیابی اخروی ذکر وعده های
 دنیا شده است : ﴿وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرِ
 الْفُؤْمِنِينَ﴾ یعنی از جانب الله مدد میسر میگردد و فتح
 قدمبوسی شمارا میخواهد. وای نبی! بنندگان مومن ما را بشارت

خوشخبری اده که زمانه از مایشپائی شدید شما اکنون به اختتام می رسد شما حق ایمان و عمل صالح را ادا کرده اید و همچنان تقاضائی جهاد را نیز تکمیل کرده اید.

از مطالعه قرآن حکیم این حقیقت واضح میگردد که وقتی که از جانب اللہ ج آزمایش به انتها میرسد و اهل ایمان در آن دوران نیز مظاہره استقلال و ثابت قدمی را نشان می دهند پس در آن وقت نصرت بلا تاخیر اللہ ج برای دستگیری آنها می آید. تحت این اصول درین آید نیز خوشخبری فتح و نصرت به مومنین شنوانده شده است.

تکمیل اول وعده استخلاف

بیانید تا اکنون ببینیم که به اعتبار تاریخی این وعده استخلاف و نصرت تا چه اندازه به زودی ایفا گردید. آیات مذکوره بالا در اواخر پنجم هجری و یا در اوائل شش هجری نازل شدند. در ماه ذی القعدة شش هجری صلح حدیبیه به میان آمد و قرآن اعلان فرمود ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ (الفتح ، ۱) "ای نبی! ما به شما فتح مبین^{۱۴۱} عطا فرمودیم" بعد از صلح حدیبیه که ۶ هجری قرار یافته بود فوراً در سنه ۷ هجری خیبر فتح شد و نصرت مسلمانان فرسلمانها دور شد بعد از هشتم هجری خود مکه فتح گردید و در جزیره نمائی عرب اعلان کرده شد ﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ مَاهَدُوا﴾ (التوبة : ۱۱) یعنی مشرکین باید با گوشپائی بشنوند که بعد از امروز با آنها هیچ نوع معایده وجود ندارد. آنچه در دوران یک سال خاتمه کفر و شرک از جزیره نمائی عرب حاصل آورده شد. در سورة التوبة اعلان عملیات قلع و قمع کرده

شد. واضح است که بعد از فتح یک منطقه در بعض از مواضع آن سنگربانی مزاحمتی و دفاعی باقی می ماند، بعد از فتح مکه تصفیه آن سنگربانی مزاحمتی و دفاعی در سنه ۹ هجری بمیان آمد بعد از آن تا اواخر ۸ هجری و یا تا اوائل ۱۰ هجری مصداق ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ (بنی اسرائیل : ۸۱) به چشم سر مشاهده گردید. و تا حدود جزیره نمائی عرب غلبه دین عملا بمیان آمد و عده نظام خلافت ایفاء گردید. بعد از وفات نبی کریم صلی الله علیه وسلم در جریان ۲۴ سال از دریای آموالی بحر اوقیانوس نظام خلافت غالب گردید. گویا که بعد از نزول آیات استخلاف در دوران ۲۰ سال بریک منطقه عظیم و معروف دنیا آن کیفیتا تکمیل گردیدند که در ﴿لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ..... وَلَيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ به اسلوب بلیغی بیان فرموده شده بود.

کاروان سخت جان منزل به منزل

این بود تکمیل اولی نصرت و عده استخلاف البته اینکه از آن به بعد چه شد از آن وقت تا به این وقت ما از کدام کدام مراحل و از چه نوع وادی ها گزر کرده ایم این تاریخ سیزده صد و سی ساله است در سال ۶۳۳ هـ وفات نبی کریم واقع شد. و مدت ۳۰ سال را دیگر کم کنید که به این حساب هزار و سه صد و سی و یک سال می شوند (۸) اگر ما به کوشش خود این همه داستان را نهایت مختصر کرده. بیان کنیم هنوز هم سخن نهایت طویل می گردد لیکن این بلاغت کلام نبوی ﷺ است که ما این تاریخ طویل را در ضمن یک حدیث نبوی ﷺ می فهمیم.

نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فقط در یک حدیث شریف از
 امامه مبارک خویش الی روز قیامت ذکر ادوار پنجگانه را فرموده
 است. تاریخ مکمل ما درین حدیث مبارک گنجالیده وارد گردیده
 است. از مسند احمد بن حنبل روایت است که از آن نعمان بن
 بشیر روایت فرموده اند: «تَکُونُ النُّبُوَّةُ فِیْکُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ اِنْ تَکُونُ ثُمَّ
 لَهَا اللَّهُ اِذَا شَاءَ اِنْ يَرْفَعَهَا» (ای مسلمانان!) در مابین شما نبوت می
 ماند تا وقتی که الله خواسته باشند بعد از قتی که الله بخواهد نبوت را
 بلامی فرماید. - بعد آن حضرت صلی الله علیه وسلم ذکر دور
 دوم را فرمودند ۱۹۱: «اِنَّهُمْ تَکُونُ خِلَافَةٌ عَلٰی مِنْهَا جِ النَّبُوَّةُ» (بعد از
 خلافت می باشد مطابق منہاج نبوت)

خلافت علی منہاج النبوة

این الفاظ نهایت قابل غور هستند. برائی دور حاضر در نزد ما
 اصطلاح معروف خلافت را شده است در حالیکه این اصطلاح در
 حدیث به این طرح وارد نگردیده. بلی الفاظ «خلفاء راشدین»
 دارد گردیده اند. طوریکه حدیث مشهور است: «عَلِیْکُمْ بِسُنَّتِیْ وَ سُنَّةِ
 الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِیْنَ الْمُهَدِّیِّیْنَ» (اتباع کردن از سنت من و اتباع کردن از
 خلفاء راشدین من بر شما لازم است) لیکن در روایت تحت
 عنوان حضرت نعمان بن بشیر صفت خلافت که آمده است در
 دور حاضر آن قدر مشهور نیست. ابن توفیق را الله برای ما
 تعلیم دهد که بذریعه تقاریر و مطبوعات خویش این صفت را
 بآدمی نماییم. معنی خلافت علی منہاج النبوة این است که
 خلافت بر نقش قدم نبوت (این لفظه «بعینه») حامل
 خصوصی می باشد چرا که در خلافت را شده آن نظامی که

محمد عربی صلی الله علیه وسلم به نفس نفیس قائم فرموده بودند آن بعینه و بتمامه و بکماله مطابق قائم ماند.

مثال دور صدیقی

درین سلسله صرف بیان یک مثال کافی میدانم. در آغاز عهد مبارک حضرت ابوبکر صدیق * فتنه مانعین زکوه برانگیخته گردید، و مثل حضرت عمر * یک شخص عظیم نیز مشوره مصلحت اندیشی را اراده نمودند، چرا که درین مرحله هنوز دو جبهه از ابتداء باز شده بودند، حضرت ابوبکر صدیق * بر یک جبهه به خاطر جنگ بار و میها جیش اسامه * را چنین فرموده سوق کرده بود: که تصعیم سوق این لشکر را خود نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرموده بودند پرچم این لشکر را خود آنحضرت ﷺ بدست مبارک خویش بسته بودند پس من آن را به کدام جرات بتوانم باز نمایم. و جبهه ثانی بر خلاف مدعیان کاذب نبوت باز شده بود که در مورد کفر آنان گنجائش اندک شک هم وجود نداشت بناء با آنها جنگ یک امر ضروری بود، نظریه این صورتحال حضرت عمر * فرمودند که: "اکنون یک جبهه سونیمین نه باید کشود" بر این سخن عکس العمل حضرت ابوبکر صدیق * نهایت شدید بود تا آنکه آنها حضرت عمر * را بدرجه ملامت قرار داده بودند. و این مقام حضرت ابوبکر صدیق * میباشد که چون بستی حضرت عمر * را میتوانستند تا ملامت قرار دهند. و غیر از این مقام به دیگر صحابه * حاصل نه بود. حضرت ابوبکر صدیق * فرمودند: ای عمر * تو در زمانه جاهلیت که نهایت سخت تربودی اکنون در اسلام آمده ترسو گشتی؟ "أَجَبَّارٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ خَوَّارٌ فِي الْإِسْلَامِ؟" و سخن

دیگری که آن درین مرحله فرموده اند که به خاطر آن سخن این همه
واقعہ را نقل کرده ام۔ فرمودند: "أَيُنْقُصُ الدِّينُ وَأَنَا حَيٌّ؟" (آیا در دین
کدام کمی واقع می شود در حالیکه خودم زنده میباشم) و مزید بر آن
فرمودند: "قسم بر الله! اگر در زمانه حضور صلی الله علیه وسلم
شتران زکود باریسمانهای که به آن بسته می بودند داده می شدند
مگر اکنون از دادن آن ریسمانها کسی انکار می کند بنوز من با آن
جنگ" می کنم که اکنون قصه پارینه گشته است' لیکن آغاز
سقوطش از ترامیم در مورد نظرات شان به میان آمده بود۔
گویندگان می گفتند که کمیونزم بر جایی اینکه حیثیت یک
نظریه جهانی داشت اکنون یک کوشش ملی گرانی روسیه در
برگرفته است۔ چنانچه یک خشت کج تحریف آنها تماما
و کاملاً عمارت شان را زمین بوس ساخت نظریه این مثال دور حاضر
بر موقوف حضرت ابوبکر صدیق[ؓ] تأمل که باید کنیم آن^۱ در اظهار
ما فی الضمیر از حد فصاحت و بلاغت کار گرفته فرموده بودند۔
ورنه کجا شتر و کجا رسمان آن^۲ لیکن به جناب صدیق اکبر[ؓ] این
قدر مدهانت و یا ترمیم نیز قابل عمل نه بود۔ اندازہ شدت جذبات
آن^۳ از این فهمیده می شود که آنها اعلان فرموده بودند "قسم بر الله
جل جلاله که به همراه کسی می رود و یا نمی رود خودم تن و تنها
میروم و با آنها جنگ می نمایم۔ آخر اعتراف امت در حق آن رضی
الله عنه که "أَفْضَلُ الْبَشَرِ بَعْدَ الْأَنْبِيَاءِ بِالْحَقِّيقِ" بلا شبه بعد از انبیاء
مقام اعلی در تمام انسانها در فضیلت کدام سخن عادی نمی
باشد۔ به مثل آن^۴ انسان رقیق القلب در همچو موقع به مثل کوه
مالیه در عزیمت و استقلالش ثابت می گردد۔ بهر حال از تمام
بحث مذکور این سخن واضح گردید که معنی خلافت علی منہاج

النبوه حقیقتاً چه بود و ازین فی الواقع مقصود چیست - و به همین خلافت در عرف عام خلافت را شده گفته می شود - حضور صلی الله علیه و سلم در حدیث مبارک خویش مزید فرمودند که این نظام نیز تا آن وقت می ماند تا وقتی که الله جل جلاله خواسته باشد - بعد از آن این نیز به اختتام میرسد - پیش از آنکه به پیش برویم باید در این نکته بسنجیم که آیا خود دور حضور صلی الله علیه و سلم نیز دور خلافت بود و یا نه؟ یقیناً دور آن حضرت (ﷺ) نیز همین دور خلافت است - هر نبی خلیفه الله ج میباشد - خود قرآن حکیم می فرماید : ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ ای داود! ما شما را در زمین خلیفه گردانده ایم - بلکه دور خلافت آن حضرت (ﷺ) اکنون دارائی حیثیت یک نمونه امتیازی میباشد - طوریکه ارشاد است ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (الاحزاب : ۲۱) (برای شما در رسول الله نمونه بهترین است) چنانچه اکنون تاقیامت هر نظامیکه بوده باشد بهمین حواله چرخ داده می شود -

بعد از آن نبی اکرم صلی الله علیه و سلم ذکر دور ثالث را به این طرح فرموده اند : (ثُمَّ يَكُونُ مُلْكًا عَاصًا فَتَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونُ ثُمَّ يَرْفَعُهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا) یعنی بعد از یک دور ملوکیت می آید که آن ملوکیت گزنده می باشد - این دور نیز تا آن وقت می ماند تا که الله جل جلاله خواسته باشد - پس الله جل جلاله هر گاه بخواهد آن را بر میرمیدارد -

دور ملوکیت ظالمانه (دور ستم شاهی)

بعد از خلافت را شده و یا خلافت علی منہاج النبوه هر آن

مظالمی که در عرف عام خلافت نامیده می شود در حدیث نبوی آن به نام ملوکیت موسوم کرده شده است. بلی ما آن دور را به این معنی خلافت گفته می توانیم که در آن اقلا بالادستی مکمل کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ بطور نظری تسلیم کرده شده باشد که به این قسم بالادستی در دور خلافت بنو امیه نیز موجود بود و در دور خلافت بنو عباس نیز 'و در دور خلافت عثمانیه نیز همین طور بالادستی قائم ماند. گرچه صورت انتقال اقتدار و نظام تقسیم دولت عملیات تبدیل گردیده بود. و دور ۹۰ ساله بنو امیه در اصل زمان عبوری است. از دور خلافت علی منباج النبوه تا دور ملوکیت کار یک روزه نه بود چنانکه ملوکیت اصلی در دور بنو عباس شروع شده است.

مظالم بنو امیه

بهر حال حکومت بنو امیه نیز یقیناً ظالم بود. هر چه که در میدان کربلا با حضرت حسین بن علی " شده است از آن صورتحال هر یک طفل امت واقف است 'چرا که تذکره آن واقعات با اتمام خاص به اندازه زیاده کرده می شود 'ولی هم چنین رفتاری با حضرت محمد الله بن زبیر در حرم مکه بعمل آمد 'بابی دردی کامل آن ذبح کرده شد و تاسه روز جسد آن رضی الله عنه بدون از گور و کفن به محله دار آویخته نگاه کرده شد. و حرمت حرم مکی داغ دار شد. در محسن دور واقعه حره نیز به پیش آمد. در این واقعه تاسه روز در مدینه عمارت کرده شد. بی حرمتی زنان کرده شد و به دست حجاج عمارت عمارت شهادتین شهید کرده شدند 'مگر به نزد من نسبت سال همه مظالم ظلم کلان این بود که محمد بن قاسم را از منطقه

سند واپس خواستند و شهید ساختند. آن نوجوانی بود آنقدر
 پارسا که هندو با آنرا مطابق عقیده و معیار خود اله قرار دادند و از آن
 مجسمه ساخته و پرستش آنرا شروع کردند. اگر به چنین حاکم
 عادل موقع محسّر می شد هندوستان بطور کامل فتح می گردید
 لیکن به این کار خطر کلان به اداره ملوکیت لاحق می شد. معیار
 سنجیدگی در ملوکیت همین بوده می باشد که عزیز و محترم
 گشتن یک کسی خطر به تخت شاهی خویش می دانند. جرم
 محمد بن قاسم نیز همین بود که آن در پهلوی مخالف آن گروهی از
 بادشاهان قرار داشت که در کشمکش اقتدار به میان آمده بودند.
 هر چیزیکه با محمد بن قاسم کرده شد بعینه همان رویه به همراه
 موسی بن نصیر کرده شد. آنها منطقه اکثر و بیشتر افریقه شمالی
 را فتح کرده بودند. طارق بن زیاد از ادنی ترین قوماندانان موسی بن
 نصیر بود. موسی بن نصیر نیز چنان ذلیل کرده شد که در آفتاب
 شدید گرم استاد کرده شد چنانچه از لحاظ عمرش سالخورده بود
 بی هوش شده بر زمین افتید. این هر دو مردان حق به بادشاهی
 خویش خطر دهانسته شدند.

عیاشی بنو عباس

این حالات در رینو امیه است. از آن به بعد هر چیزیکه در دور بنو
 عباس شده آن نیز بخش تاریخ است. آن محافل رقص و سرودیکه
 آراسته کرده شدند آن به همه معلوم است. همه حسن نسوانی
 کوه قاف در محلات بغداد کشیده آورده می شد. این است دور
 سویم که آن رانبی اکرم صلی الله علیه وسلم از ملوکیت گزنده
 تعبیر فرموده اند.

۱۱. لیت بنی بر جبر

درباره دور چهارم آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: **لَمْ تَكُنْ مَلَكًا جَبْرِيًّا، ثُمَّ يَرْفَعُهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا** (یعنی "بعد از آنکه ملوکیت دیگر می آید که آن ملوکیت جبری می باشد - بعد از آنکه او را بخواهد جل جلاله بر میدارد" - در مابین این بر دور ملوکیتها چه فرق است؟ در جواب این سوال ما شهادتی درین امر نداریم که از حضور صلی الله علیه وسلم درین باره کدام سوال کرده شده است و نه این معلوم کرده شده است که در آن زمانه در ما بین آن دو دور ملوکیتها چه فرق فهمیده شده است مگر در حالات امروزه در پیش روی ما به مثل روز روشن واضح است که از آن چه مرا داست - دور اول ملوکیت آن بود که ملوک بهر حال مسلمان بودند لیکن آن ملوکیت که از آن به بعد بر ما مسلط شد از غیر مسلم بود - این دور استعمار غرب است - ما غلامان بریطانیه 'غلامان فرانس' غلامان اتلی و غلامان ولندیزیها گشته رفتیم - این دور چهارم است که ازین دور در حدیث مبارک خبر داده شده است -

۱۲. غلامی بالواسطه

این دور اکنون به اختتام نه رسیده - غلامی مستقیم گرچه به پایان رسیده است لیکن بالواسطه یعنی غیر مستقیم برقرار است - هنوز هم همه امت مسلمه در شکنجه بانی آن قرار دارند و مادر و سائل مادر تصرف آنها می باشد - ذهن مادر کنترول آنها به اعتبار ذهنی 'فکری و تهذیبی' ما غلامان آنها هستیم - در بحالوجی گدایان هستیم - به طور جزوی اصلا این دور چهارم

به اختتام رسیده ولی به اعتبار معنوی دوام دارد آن بخش بردگی که باقی است شدائد و مصائب آن تلخ تر از سابق بلکه چندین مراتب زیاده خواهد بود.

نوید جان فزائی دور سعادت

طوری که ذکر کرده شده، بمطابق حدیث مبارکه بهر حال اختتام این دور ضروری است و از آن به بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تذکره دور آخری را فرمودند: ((ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةُ عَلِيٍّ مِنْهَاجِ النَّبُوَّةِ)) "بعد از دور خلافت علی منهاج النبوه می آید" این است آن نوید جان فزا آن خوشخبری که به خاطر حالات مایوس کن موجوده نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به سمع امت رسانده اند. راوی این حدیث مبارکه حضرت نعمان بن بشیر می فرماید که: ((ثُمَّ سَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)) یعنی از آن به بعد رسول الله ﷺ سکوت اختیار فرمودند. همین حدیث مبارکه را مولانا مودودی مرحوم با قدری تفصیل در کتاب خویش (تجدید و احیائی دین) نقل کرده اند. در این روایت مضمون اضافی این است که:

"هر گاه خلافت علی منهاج النبوه قائم شود پس معاملات ذات البیتی یا سنت محمد صلی الله علیه وسلم مطابق می شود و اسلام پرچم هائی خود را در زمین نصب میسازد. اهل آسمان هم راضی می شوند و اهل زمین نیز آسمان هر هر قطره مبارک خویش را به شکل مسلسل می بارد. و زمین نیز تمام خزانه هائی معدنی و نباتی را می رویاند."

گویا که درین حدیث مبارکه آن نظام خلافت شان اضافی آن وارد شده است. افسوس که مولانا مودودی مرحوم درین مورد ذکر ماخذ

نه کرده است. و من نیز تا حال با وجود کوشش امکانش خود ماخذ
در یافت کرده نتوانسته‌ام.

اگر حالات معروضی این در دیده شود. پس این بشارت بطور
لی ناممکن الوقوع به نظر می‌رسد. این تقاضائی ایمان ما است
که هر گاه نبی اکرم ﷺ را تسلیم کردیم که آن (ﷺ) صادق
المصدق هستند پس ایمان بر هر خبر آن (ﷺ) لازم است. حدیث
صحیح است. لهذا ایمان آوردن بر آن یک امر لازمی است.
گنجالش شک و شبه اصلا وجود ندارد. ما یقین بکنیم و یانه
کنیم واقع آن می‌شود که آنحضرت ﷺ از آن خبر داده‌اند.

اهمیت تاریخی قرن بیستم

اکنون چند سخن به حواله قرن بیستم نیز عرض خواهیم
م نمود. در تاریخ انسانی از قرن بیستم زیاده. دور پر اغتشاش هیچ
به گزشته. در این قرن از دو ممالک عظیم چنان خاتمه به قوع
بیوست که از نام و نشان آن نماند. در آغاز قرن سلطنت عثمانیه
که بر سه قاره حاوی بود نابود گردید. چنانچه بر اختتام این قرن
احاد جماهیر شوروی فروپاشید و افسانه دیرینه به مثل خواب
گشت چه تعجب است از این که در همین قرن قدرت دیگری
همی نیز بهمین طرز محو گشته بماند. اصحاب عقل و
دانش می‌دانند که این انجام امریکا دور نمی‌باشد. اقتصاد
امریکا شدیداً دچار بحران گشته است. اقتصاد آنها اصلاً بدست
دو دنیا قرار دارد. بهودیها هر وقت اگر بخواهند به یک جنبش
چیزهای آنها نیست و نابود کرده میتوانند. من این حقائق
بدو جمع در مساری چهار میدانم. آن وقت دور نیست که آنها

مسجد اقصی را منهدم ساخته و به جانی آن بیگلر سلیمانی را تعمیر نمایند. از کشورهای اسلامی یکی از آن هم در راه آنها مزاحم نیستند. اگر مزاحم بوده باشد هم این امریکا مزاحم آنها خواهد بود. فلذا اولاً آنها خاتمه امریکا را می نمایند. آن کسانی که مطالعه حالات مغرب را در پس منظر عزایم تحریک صیہونی‌های نمایند آنها بایقین کامل میگویند که این انجام امریکا دور نمی باشد. در قرن بیستم میلادی دو جنگهای عظیم واقع شده که در آن دوران جنگهای ملیونها نگر به قتل شدند. چرایی سونم جنگ دیگر شده نمی تواند؟ نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در احادیث مبارکه خبر الملحمه العظمی را بیان فرموده اند. آن را جنگ عظیم نه بلکه جنگ اعظم می گوئیم به خاطر اینکه عظمی مونت اعظم است. حالات به زودی به آن طرف سوق می شوند. در اصل این جنگ صلیبی سوئم^{۱۰۱} می باشد. علاوه ازین احادیث مبارکه یاد آوری و تذکره این در بانیل نیز موجود است.

بخوبه سوئم قرن بیستم

و عجوبه دیگری از همین قرن بیستم این است که قوم یهود که از مدت دو هزار سال در حالت در بدری به سر می بردند که به آنها در همین قرن موجوده خانه میسر گردید. اسرائیل به وجود آمد و آن هم به کدام شان و شوکت! از ۷۰ میلادی یهودی بی خانه بود. تائیتس رومی بر یروشلم حمله کرده بود که در یک روز صد هزار یهودی به قتل رسیده بودند و بیگلر سلیمانی هموار کرده شد که تا حال به همان حال خود افتیده است. به این لحاظ یهودسان را در

تاریخ خود دور پراگندگی می گویند. در حال حاضر صورت حال این است که تعداد یهودیها در همه دنیا زیاده از چهار ده میلیون نمی باشد بر عکس این از جمله امت مسلمه صرف اگر تعداد عرب ها دیده شود دو صد و پنجا میلیون نظریه تعداد آنها موجود می شوند لیکن حقیقت معنوی آنها پیش همه است من فکر میکنم که شاید تسلط و استیلاء موجود یهودیها قبل از خاموش شدن چراغ شان شعله آخری آن خواهد بود و هست. بعد از آن شاید این قوم ملعون و مغضوب تباه و برباد کرده می شود.

طلوع و غروب اهل ایمان

اگر در آغاز این قرن خاتمه خلافت عثمانیه به وقوع پیوست چرا بر اختتام این قرن احیاء نظام خلافت شده نمی تواند؟ چنانچه ما این منظر را به قول علامه اقبال می بینیم که غ ترجمه از اردو

چون آفتاب صاحب ایمان رفته است
این جا غروب بود و بار جا طلوع گشت

این شاعری سطحی نیست بلکه حقائق تاریخی می باشند. در حالیکه در اندلس (اسپین) آفتاب حکمرانی هشت صد ساله مسلمانان غروب می شد در آن حال آفتاب اسلام در شرق در طلوع بود. بقاء اسلام تا قیامت حتمی است. حدیث مبارکه حضور ﷺ است که: «أَنَا آخِرُ الْمُرْسَلِينَ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ» «من رسول آخری هستم و شما امت آخری هستید» این امت مبنی بر کدام یک نسل است. الله تعالی عربها را معزول ساختند. پس پرچم دین خود را دست ترکان داد اکنون اگر ترکان معزول گشته اند چه عجب

است که اکنون این پرچم اسلام اگر بدست اهل هند باز گردد
چنانچه علامه اقبال گفته اند ع ترجمه از اردو

دوباره از عطائے حق به مومن می شود حاصل

شکوه ترکمانی ' ذہن ہندی ' نطق اعرابی

این منظر را تاریخ انسانی سابقا نیز دیده رفته است ع ترجمه از
(اردو)

شد عیان از یورش تاناریان

کعبه از بت خانه یابد پاسبان

همچنان ع ترجمه از اردو

چه شد گر کوه غم افتاد بر ترکان عثمانی

که خون صد ہزار الحیم نمود صبح را یابد

هیچ بعید نیست کہ آفتاب خلافت در آغاز این قرن غروب شدہ
است و بہ اختتام آن طلوع شود۔

استحقاق مسلمانان شبہ قارہ پاک و ہند

سخن آخری بحوالہ قرن بیستم این است کہ ہر گاہ ادارہ برائی
نام خلافت نیز بہ ساز شہادت و وطنہ ہای اغیار و بہ اساس نادانیہائی
اہلش ختم کردہ شدہ۔ پس عکس العمل از کجا ظاہر گردید؟
فقط و فقط در شبہ قارہ پاک و ہند صدائی اعتراض و احتجاج بلند
شد ادارہ خلافت چون نشان وحدت تمامی عالم اسلام بود بنا بر آن
لازم بود تا اشکبائی غم در تمام جہان اسلام ریختانندہ می شد۔
لیکن در هیچ جانی عکس العمل ظاہر نہ گردید۔ بہ خاطر بہ حال
شدن ادارہ خلافت اگر تحریک قائم شدہ آن ہم از این صنم خانہ
ہند بود کہ بہ شدت بہ فعالیت درآمد تا کہ گاندی نیز درین

تحریک شریک گردید: گاندی این را محسوس کرده بود که اگر درین موقع با مسلمانان نه سازد و همکارند گردد در آینده همکاری آنها هرگز و هیچ وقت میسر نخواهد شد. پس تمام شبه قاره پاک و هند از این نغمه سرشار گردید ع ا ترجمه از اردو

گفت مادر محمد علی را

پسر من بر خلافت فدا شو

چنانچه حسب بالا اشاره کرده شد که این اداره برائی نام خلافت به اساس غداری خویشاوندان شاه منسوخ گردیده بود. بقول اقبال ع ا ترجمه از اردو

ترک کرده ترک اعصابی خلافت یا عجب

سادگی او به بین عیاری اعیار بین!

مصطفی کمال درین وقت به نمایندگی صیونیت کردار ادا کرد {۱۱} از ۱۹۲۲ء الی ۱۹۴۳ء که ۲۰ سالی گزشته است. لیکن در تمام دنیا اداره برائی نام خلافت نیز وجود ندارد. در تاریخ امت مسلمه ازین قبل هیچ وقت همین طور نبوده است.

خلافت جهانی

طوری که قبل ازین نیز گفته شده است که نظام خلافت یک بار مگر قائم و برپا می شود لیکن اکنون هرگاه که خلافت قائم می شود محدود به کدام یک خطه نمی باشد بلکه خلافت جهانی می باشد به خاطر اینکه پیش گوینا به صراحت در احادیث مبارکه صریحاً می فرماید موجود اند. علاوه از احادیث مبارکه خود در قرآن حکیم صریحاً و کبری آن موجود است.

در قرآن حکیم این الفاظ مبارکه . هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى

وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ﴿٣٨﴾ سه مرتبه به یک شان بدون از فرق
وارد شده اند گویا که این صغری است.

بعد از قرآن حکیم با اندکی تغیر در الفاظ این سخن پنج
مرتبه ذکر گردیده است که بعثت نبی صلی الله علیه وسلم به
مکمل نوع انسانی است 'طوری که در آیه شماره ۳۸ سوره سبا وارد
شده است ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ یعنی "ای نبی! ما
شمارا به خاطر تمام انسانها بحیثیت بشیر و نذیر فرستادیم" - این
کبری است - این را با صغری جمع نمایید 'نتیجه به پیش می آید
که مقصد بعثت محمد صلی الله علیه وسلم غلبه دین است
(صغری) بعثت محمد صلی الله علیه وسلم به خاطر تمام عالم
انسانی است (کبری) غلبه دین برائی تمامی عالم است (نتیجه) -
مقصد بعثت یعنی غلبه دین لازما ایفا می شود - مگر چه
وقت؟ در جواب این سوال این حقیقت باید پیش نظر گرفته شود که
اتمام این وعده بعد از ازمائش و امتحان خواهد بود - چنانچه این
پیغام علامه اقبال بیاد ما ضروری است که ع (ترجمه از اردو)

فرستی نیست اکنون ما در کاریم

باقی ست اتمام نور توحید هنوز

بر گاه این اتمام به سر کرده شود پس نقشه بساط عالم چنین
خواهد گردید - ع (ترجمه از اردو)

می گشت فلک ز نور سحر آئینه پوش

بر ظلمت شب سیماب پا خواهد شد

بر قلب می تپد ز پیغام سجود

خاک حرم از سجده آشنا خواهد شد

آنچه چشم می بیند لب نمی تواند گشت
در حیرتم که نظم عالم چها خواهد شد
از جلوه آفتاب شب گریزان خواهد شد
نغمه توحید درین چمن روان خواهد شد
گویا که درین وقت صورت **يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا** به پیش می
آید.

غلبه دین و احادیث مبارکه

اکنون من حواله بانی آن پیش گویند را میدهم که در احادیث
مبارکه وارد گردیده اند. روایت صحیح مسلم است که راوی آن
حضرت ثوبان رضی الله عنه است. الفاظ حدیث این است :
(إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِيَ الْأَرْضَ فَرَايْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَإِنَّ أُمَّتِي
سَيَلُغُ مُلْكُهَا مَا زَوَى لِيَ مِنْهَا) (رواه مسلم و الترمذی و
ابوداود و ابن ماجه)

"بی شک الله جل جلاله" زمین را بری من کلوله ساحت
چنانچه من تمام مشارق و مغارب آن را دیدم. یقیناً اقتدار
امت من تا آنجائی رسد تا جائیکه زمین برایم کلوله کرده
شده است!" (یعنی اقتدار اهل اسلام بر کسج کسج کره ارضی
قائم می شود)

در یک حدیث دیگر بر روایت مسند احمد بن حنبل است که راوی آن
مقداد بن الاسود رضی الله عنه است آنها از رسول صلی الله علیه
و سلم شنیدند :

(لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبْرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ
كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ بَعْرٍ عَزِيزٍ أَوْ ذَلٍّ ذَلِيلٍ، إِمَّا يَعْزُّهُمْ اللَّهُ فَيَجْعَلُهُمْ
مِنْ أَهْلِهَا أَوْ يَذِلُّهُمْ فَيَذِلُّونَ لَهَا) (مسند احمد بن حنبل)

بسنده صحیح)

"بر روی زمین نه هیچ خانه آباد شده از خشت می ماند و نه هیچ خیمه ئی بافته شده از پشم که در آن کلمه اسلام داخل نه سازد! خواه به کدام سعادت منته به معزز ساختن آن و خواه به کدام بدبخت بذریعه مغلوبیت آن، یعنی ای که الله جل جلاله با مردم را (به دولت اسلام) از راه کلمه عزت عطا می فرماید و آنها را حامل و قائل این کلمه اسلام می سازد و یا در صورت برقرار ماندن آنها بر کفر آنها مغلوب می سازد که محکوم و تابع بوده می باشند!"

حضرت مقداد^۱ می فرماید که من برای در دل خود گفتم!
"که پس دین بطور کلی واقعاً صرف برای الله جل جلاله می شود!"

گویا که به پیش نظر این احادیث مبارکه درین سخن گنجایش هیچ شک و شبه نمی ماند که بر کل روی زمین دین الله جل جلاله ضرور ا غالب می شود.

فلسفه ارتقاء و غلبه دین

همین سخن را من به دو حواله هائی دیگر می خواهم واضح نمایم. تعلق سخن اول به فلسفه ارتقاء می باشد. ذاکثر صاحب رفیع الدین مرحوم در کتاب خودش (ایدیالوجی آینده) مراحل مختلف ارتقاء فلسفه را بیان کرده اند. یک فلسفه ارتقاء آن است که آن را دارون بیان کرده است. آن فلسفه ارتقاء را از ذین خود بیرون سازید. چرا که تا حال بعض گوشه هائی آن در میدان حیاتیات (زیست شناسی) نیز مسلم دانسته نمی شود. و تا جائیکه تعلق نفس ارتقاء است آن را از همه اولتریک مسلمانان

الفلسفی بنام ابن مسکویه بیان نموده است - که این فلسفه را
بعد امولانائی روم نیز بیان کرده اند -

دکتر رفیع الدین مرحوم مرحله اول ارتقاء را یعنی ارتقاء
الطبیعی بیان می کنند - از تخلیق کائنات ' مطابق به نظریات
حدید ' یک مرحله از تخلیق آن است که از آن بعد مرکبات کیمایی
مور شده اند - از آن هرگاه مرکبات نامیاتی به وجود آمدند در آنکه
صلاحیت حیات موجود بود پس گویا به نقطه عروج خویش
موصول گردید - اکنون آغاز حیات بمیان آمد - از آن بعد از ارتقاء
الطبیعی مرحله دوئمی است ارتقاء حیاتیاتی بحث دارون تابه
همین مرحله محدود است - با همراهی تخلیق انسانی هم این
ارتقاء به عروج خود وصل گردید - از آن به پیش از ارتقاء حیاتیاتی
هیچ کدام منزلی در پیش نیست - از آن به بعد مرحوم دکتر رفیع
الدین از آن مرحله ارتقاء ذکر کرده است (آن راهم یک مرحله
میگوید مگر من آن را در دو مرحله تقسیم می نمایم) آن است
مرحله نفسیاتی و مرحله ارتقاء ذهنی - به نزد من عروج انتهائی
همین مرحله حضرت ابراهیم علیه السلام هستند - و مرحوم
دکتر رفیع الدین انتهائی این مرحله تا حضرت محمد صلی الله
عنه وسلم میگویند - همین سبب است که از حضرت ابراهیم
علیه السلام سه نسبتها است (i) خلیل الله^(۱۳) (ii) امام الناس و
(iii) ابوالانبیاء یعنی بعد از آن جمله انبیاء علیه السلام از نسل آن
حضرت میباشند خواه آنها از بنی اسرائیل هستند و یا خواه از بنی
معاذیل و یا از بنی مدین -

بر محمد رسول الله ﷺ تکمیل رسالت شده است -
حضرت ﷺ یک جامعه را تا آن حد بلند ساختند تا جاییکه

الله جل جلاله آنحضرت را رفعت عطاء فرموده بودند ملت حضرت نوح علیه السلام هلاک گردید، به همین طور ملت هود علیه السلام و قوم شعیب علیه السلام هلاک گردیدند، لیکن محمد رسول الله ﷺ ملت را به بلندی برده و جامعه مطلوب را قائم فرمودند. این آن کمالی هست که محمد رسول الله ﷺ عملایش فرمودند.

اکنون ازین به بعد سخن دویم آن است که آن را دکتور رفیع الدین مرحوم بیان کرده اند. اکنون از ارتقاء صرف یک درجه امکانی دیگر است، یعنی بین المللی شدن انقلاب محمد ﷺ مطلب اینکه ارتقاء عمرانی دنیا به آن انتہا میرسد که یک درخشش آن را محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم واضح فرموده بودند و در یاد داشت اجتماعی نوع انسانی آن را یک حیثیت رویای طلای حاصل است. آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن جامعه را که قائم فرموده بودند بنا بر بنیاد آن گاندی در سنه ۱۹۳۷ عیسوی در روزنامه خویش به نام هریجن که در یک مقاله در حال خطاب خود به وزراء حزب کانگریسی خوانده بود نوشته بود که: من در حضور شما مثال ابو بکر و عمر را پیش می نمایم. نبی اکرم صلی الله علیه وسلم آن نظامی را که قائم کرده اند هنوز فکر انسانی تا آنجا نتوانسته است تا رسیدگی نماید. علامه اقبال تعبیر صحیح صحیح آن صورت حال را کرده فرموداند ع ترجمه از اردو

هر کجا بینی چهار رنگ و هر

زان که از خاکش بروید آرزو

یا ز نور مصطفیٰ او را بها ست

یا هنوز اندر تلاش مصطفیٰ ست! {۱۳}

گویا که در دامن انسانیت آن خیر و نیکی که هست آن از نور
مصطفی صلی الله علیه وسلم مستعار گردیده است. و یا اینکه
نوع انسانی اکنون به آن طرف می رود که آن را چهارده صد سال قبل
محمد صلی الله علیه وسلم رسانیده بودند. این است منزل
نهایی ارتقاء 'لهدا ابحواله فلسفه ارتقاء نیز احیاء "نظام خلافت"
لازمی است.

از نظم جدید جهانی تا نظام خلافت

اکنون ما از یک اعتبار دیگری نجسس می کنیم. درین وقت در
دنیا درباره نظام نوین جهانی فکر کرده می شود. بعد از جنگ
خلیج شور و شغف درین مورد هنوز یک اندازه زیاده گردیده است.
به سبب ترقی صنعتی و سائنسی فاصله با معدوم گردیده. دنیا
کاملاً حیثیت یک شهر را به خود کسب کرده است. به این سبب
فکر کرده می شود که برائی تمام دنیا لازم است تا به یک نظام بوده
باشد. به این غرض بعد از جنگ عظیم اول انجمن اقوام به وجود
آمد. لیکن به خاطر این نظام چونکه به همراه انسان کدام فکر
بنیادی وجود نداشت لذا آن نهایت به زودی ناکام گردید. [۱۵]

ناکامی "انجمن اقوام" و بعد از جنگ جهانی دوم یک اداره
دیگر به نام سازمان ملل متحد به وجود آمد. این هم یک کوشش
برائی قیام نظام عالمی هست. مگر این اداره نیز ناکام گشته
است. اکنون حیثیت آن زیاده از یک کنیز خانه امریکائی نیست.
چنانچه اکنون این نظم جدید جهانی بمیان آمده است. این هم به
طرف این ارتقاء یک پیش رفت است. گرچه این نظام جدید
جهانی تا حال کاملاً نتوانسته است تا اساس بگیرد. در حالیکه

کاملاً عالم اسلام در گرفت آن درآمده است. البته در زیر نگین آوردن چین، جاپان، و کوریائی شمالی چیزی وقت دربر خواهد گرفت.

این نظم جهانی جدید در حقیقت نظم جهانی جدید یهود است. این در ۱۸۹۷ء کدام نقشه تشریفاتی (پروتوکولها) که "اکابر صهیونی" ساخته^{۱۶۱} بودند بمان بتدریج روبه عمل می آید. اعلان بالفور^{۱۶۲} ۱۹۱۷ء بعد از ۱۹۳۸ء قیام اسرائیل^{۱۶۳} در ۱۹۶۹ء جنگ با عربها، و فتح اسرائیل این همه واقعات بخش یک عمل تدریجی میباشد. و همین سبب است که اسرائیل غیر از موضوع یروشلم بر دیگر معاملات به خاطر گفتگو آماده است "در جریر کو حکومت قومی خود بسازید". "در غزه نیز حکومت شخصی بگیرید". خلاصه اینکه همه چیز با منظور است مگر درباره یروشلم گفتگو نمی شود این جزو لاینفک ما است.

به نزد من شاید سخن از چند سال است که مسجد اقصی انداخته می شود. که آنها به جایی آن میخوانند. بیکل سلیمانی را تعمیر نمایند. تقریباً از مدت دو هزار سال از آنها این "کعبه" گویا که ویران مانده است. اسرائیلیها به آنجامی روند و گریه فریاد کنان واپس می آیند. گرچه این تصادم با علامتی بوده می باشند تا اینکه این حرکت چنان مینمایند چنانچه این تصادمات فی الواقع حقیقتاً می کنند. اکنون آنها آن را تعمیر می کنند. اکنون برائی آنها به منهدم ساختن مسجد اقصی مشکل نه مانده است. به خاطر اینکه با منهدم ساختن مسجد بآوری در بند بر نبض مسلمانان دست مانده در رک کرده اند که درینها هیچ جانی وجود ندارد. منتهی از جوانان جذباتی عربها یک چند به خاطر احتجاج

اسلام خواهد نمودند. به خاطر محو ساختن آنها به ضائع ساختن گلوله‌هایی اسرائیل نیز ضرورت نیست. به خاطر این کار حسنی مبارک موجود است 'شاه فهد هست' همچنان پادشاه مراکش و اردن و آمرین الجزائر هستند. و درین فهرست اکنون رئیس پی-ایل - او یا سر عرفات) اضافه گردیده است. ازین همه گفتگوها من این نتیجه را بدست آورده‌ام که این نظم جدید جهانی که در حقیقت نظام جهانی یهود است یک مرتبه قائم می‌شود لیکن بعد از قیام شان تبدیلی آن به نظام جهانی عادلانه اسلام قدم دوم شان می‌باشد.

و این تبدیلی را از یک مثال می‌توانید تا بفهمید. فرض کنید که برای مسلمان ساختن یک صد نفر برائی شما مسئولیت سپرده شده است. اکنون اگر این یکصد نفر شکل یک شخص را اختیار نمایند و یا مسلمان شدن یک شخص ازین با سبب مسلمان شدن همه آنها می‌گردد درین صورت ادا مسئولیت شما تا چه اندازه آسان می‌شود. به استناد این مثال به بینید که دنیا به طرف نظام عالمی سوق گردیده است. مطلب آن این است که این نظام عالمی را به طرف اسلام آوردن صرف یک کار عوض دادن باقی می‌ماند. که آن نظام عالمی اسلامی می‌باشد و همین نظام را حضور صلی الله علیه وسلم نام "خلافت علی منباج النبوه" اعطاء فرموده است.

قبل از دور سعادت

تا اکنون چیزهایی که بیان کرده شد آن نهایت خوش آیند است دین الله جل جلاله بر کامل کردن ارضی غالب باشد. لیکن

قبل از اینکه با این کامیابی عظیم و تابه این منزل نائل میگردیم از چه قدر حالات دردناک گزر خواهد بود و تابه میان آمدن گوهر بر قطره چه خواهد گزشت، این یک بابی است نهایت دردناک. که خبرهای این رانیز نبی صلی الله علیه وسلم برای ما داده اند. ولی افسوس این است که به طرف احادیث رجحان مانیست. قطع نظر از عوام الناس که ذکر آنها چه گویم اکثر علماء کرام چنین برایم گفتند که "این کتابی احادیث که در آخر تحت عنوان "کتاب الفتن" "کتاب الملاحم" و "علامات الساعة" ابواب وارد می شوند ما آنها را اصلاً نمی خوانیم. همه قوت علماء بر مباحث احادیث فقهی صرف می شود. حالانکه در احادیث صحیح و متواتره آن خبرها و پیش گویا که موجود اند صرف انداختن نظر بر آن و کفایت بر آن چه جواز دارد؟ سخن این است که (مرزا غلام احمد) قادیانی علیه ما علیه، از احادیث نزول مسیح علیه السلام که توجیهی کرده است و بعداً خود را مسیح قرار داده است درین مورد مسلمانان عامه میگویند که این سخنها را اصلاً ترک کنید. بحث درین مورد چه ضرورت است که ازین بحث ابل فتنه بهره برداری می نمایند. در حالیکه این سخنها یککه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده اند نهایت اہم هستند، استغناء از آنها گویا که مترادف کم کردن مقام و مرتبه محمد رسول الله صل الله علیه وسلم است. بہر حال اگر در روشنی احادیث مبارک دیدہ شود مستقبل مسلمانان از غلامی استعمار غرب سخت تر خواهد بود. من اگر سخن خود را در یک جمله بیان کنم گفته میتوانیم کہ قبل از خلافت عالمی برای دوامت مسلمانان قسط آخری جزاء میسر می شود. در سلسله تشریح مختصر این جمله

مسئله اول این است که آن دو امت مسلمان کدام هستند؟ پس اندک به طرف آیه ۵۵ سوره النور که حواله آن بالا آمده است، نظر بکنید. که الفاظ آن چنین است :

﴿لَيْسَتْ خُلَفَاؤُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾

".... که البته خلیفه سازد ایشان را در زمین چنانکه خلیفه ساخته بود آنان را که قبل از آنان بودند...."

گویا که قبل ازین هم یک امت مسلمه بود. و اگر از سخن من مفہوم غلط برداشت کرده نه شود پس میگویم: که نظر به بعضی اعتبارات امت مسلمه سابقه از ما افضل بود. بلکه چنین گفتن غلط به خواهد بود که برای آن فضیلت مطلقه حاصل بود. چنانچه فضیلت جزوی به هر یکی از انبیاء حاصل شده میتواند. لیکن فضیلت کلی و مطلق فقط به حضور صلی الله علیه و سلم حاصل است. طوریکه برای امت سابقه درد و مواقع در قرآن حکیم ارشاد است :

﴿وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (البقره ۷ و ۱۲۲)

"من به شما بر تمام جهانیان فضیلت دادم"

در حالیکه درباره ما کدام الفاظیکه آمده اند آن فقط این هستند :

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...﴾ (البقره : ۱۴۳)

"و همچنان گردانیدیم شما را امت وسط"

روش این برد و آیات و فرق کلمات را به بینید!

علاوه از آن این امت اول آن امت است که تا مدت ۱۴ صد سال سلسله نبوت قطع نه گردیده است. ۱۴ صد سال قبل از مسیح از دو رسول حضرت موسی و حضرت هارون علیه السلام این زنجیر طلانی شروع گردید و بر اختتام این زنجیر نیز دو نبی حضرت

عیسی و حضرت یحیی علیهم السلام) موجود بودند. در میان این زنجیر طلایی هر گاه اگر کدام نبی فوت گردیده جانشین آن هم نبی دیگری تعیین گردیده است. تاریخ آن امت سابقه بر ۳۴ صد سال محیط است که ۱۴ صد سال قبل از مسیح به حضرت موسی علیه السلام تورا داده شده بود. و بنی اسرائیل قبل از موجود بودند. حضرت یوسف علیه السلام نبی بودند. که در میان وی و حضرت موسی علیه السلام تذکره هیچ نبی دیگری میسر نمی شود. ^(۱۸) لیکن ۱۲ قبیله بنی اسرائیل چون موجود بودند که بعد از میسر شدن تورات به آنها حیثیت امت حاصل گردید. در قرآن حکیم ارشاد است

﴿وَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ ۖ لَّا تَخْذُوا مِن دُونِي وَكِيلًا ۝﴾ (بنی اسرائیل : ۲)

"و دادیم موسی را کتاب و ساختیم او را راه نماینده مبر فرزند ان

یعقوب را (گفتیم) که مگیرید به جز من کار سازی"

گویا که ازین جات تاریخ امت شروع می شود. به این امت فقط یک کتاب داده نه شد بلکه چندین کتاب داده شد که برد و کتابها از آن ما نیز ایمان داریم. زبور، انجیل. ازین علاوه چندین صحائف دیگر هم اعطاء کرده شدند این است آن امت مسلمه سابقه که برائی فضیلت آنها آیات مذکوره بالا در دو مقامات وارد گردیده اند. کاملاً بهمین طور و مرتبه این مضمون نیز وارد گردیده است.

﴿ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَالْمَسْكَنَةَ وَبَاءُ وَبَغَضْتُ مِنْ اللَّهِ﴾

(البقره : ۱۷۱ و آل عمران : ۱۱۲)

"لازم شده برای ایشان خواری و ناداری و باز گشتند به قهری از

الله"

از یک طرف به آنها این فضیلت داده شد و از طرف دیگر همان قوم مغضوب و ملعون قرار گرفت. در تفسیر کلمه الفاتحه "مغضوب علیهم" همه مفسرین متفق اند که مراد از این یهود می باشد. و مراد از "الضالین" نصاری هستند. در قرآن کریم می آید

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ

وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ...﴾ (المائدة : ۸۴)

"لعنت کرده شدید کافران از بنی اسرائیل - بر زبان داود و عیسی

ابن مریم این به سبب آن بود که نافرمانی کردند. و بودید که از

حدود می گزشتید"

سوال پیدا می شود که چرا این چنین شد؟ اصلاً درین سلسله از عذاب الله تعالی چندین قوانین هستند که فهمیدن آن ضروری است در سلسله قانون عذاب الهی اول این است که این دنیا برای افراد دارالجزاء نه می باشد در حالیکه برای اقوام درالجزا است. برای افراد فیصله عذاب و ثواب در آخرت می شود. در آخرت هر شخص به حیثیت انفرادی حاضر می شود. لیکن حساب گناهان اقوام اکثر ادرین دنیا عملی می شود. بقول علامه اقبال ع ترجمه از اردو

ز فردے می کند اغماض و ظلمت

حظاء امتار ہرگز نہ بخشند

بعد از اقوام به دو طرح عذاب می آید. یک عذاب کلان که آن را قرآن مجید "العذاب الاکبر" میگوید. آن را عذاب استیصال نیز گفته میتوانیم. درین عذاب نام و نشان اقوام هموار کرده می شود. تو گویی که آن اصلاً وجود نداشتند. این عذاب صرف بر آن اقوام مسلط میگردد که برای آنها رسول مبعوث کرده شده باشد و آن

اقوام به حیثیت مجموعی با دعوت آن رسول تصادم کرده باشند. قوم نوح، قوم صالح، قوم هود، قوم شعیب، قوم لوط، و آل فرعون به همین عذاب استیصال دچار گردیدند. و این شش امثله در قرآن مجید پانزده مراتب بیان کرده شده اند. و نسبت به آن به درجه آذنی عذاب می آید بر آن امت مسلمه که حیثیت نمائندگی از جانب الله بر زمین داشته باشند و حامل کتاب و وراثت علوم نبوت نیز داشته باشند ولی با وجود این همه بتوسط اعمال خود تکذیب ادعائاتی خود را شروع نمایند. ظاهر است که مجرم کلانتر از این قوم که خواهد بود. مسئول گمراهی و جرائم باقی مانده نوع انسانی نیز همین قوم قرار میگیرد. چرا که رساندن پیغام حق بر آن فرض بود. اگر آن بدون کم و کاست پیغام حق را می رساندی و بعد از آن دنیا از قبول آن اباء می ورزید پس در آن صورت منکرین مجرم قرار می گرفتند. و آن امه بیری الذمه فمیده می شد. مگر هرگاه آن امت مسلمه در رساندن حق فریضه خود را ادا نه نموده است پس اکنون آن خود مجرم قیام گرفت به سبب این که با وجود ادعائ نمایندگی خدا بر زمین عمل آن بر عکس است. از این کلان تر مجرم دیگر شده نمی تواند. در پاداش همین عمل آن عذاب بی هست که بر بنی اسرائیل مسلط گردید و آنکه بر امت محمد صلی الله علیه وسلم آمد. بر این موقع حواله یک حدیث عظیم می خواهم بدهم که این حدیث اصلاً حیثیت کلید یک خزانه نهایت کلان را دارد. راوی این حدیث حضرت عبد الله بن عمرو بن العاص هستند آن می فرمایند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند "بر امت من آن همه حالات وارد می شوند آنکه بر بنی اسرائیل وارد شدند آن چنان چنانچه تله کفش با تله کفش دیگر کاملاً مشابه و مساوی

عَلَى النَّعْلِ بِالنَّعْلِ) بوده می باشد "بلاغت و فصاحت حضور
صلی الله علیه وسلم تا درجه نهایت به نظر میرسد - جفت کفش
را بالا دیده شود پس فرق کلانی و خوردی آنها به نظر نمی رسد
لیکن اگر تله پای آن موافق کرده دیده شوند پس فرق جفت معلوم
می شود و اگر طبق موافق جفت باشد هیچ فرق در مابین این هر دو
معلوم نمی شود - از مطالعه تاریخ بودن حیثیت کلیدی این
حدیث کاملاً واضح می شود - تابعیت نبی اکرم صلی الله علیه
وسلم دودور عروج بر نبی اسرائیل آمده بودند و همچنان دودور زوال
سز گزاشته بودند - در رکوع اول سوره بنی اسرائیل ذکر آن دوا دوار
هست - فرمودند

﴿ وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ
مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ۝ ﴾

الا بدست آشوری با حکومت اسرائیل ختم شد - و بعد از آن بدست
مقدانی با تباہی آمد - شش صد سال قبل از مسیح بدست بخت
صرشش صد هزار انسان در یروشلم قتل شدند و شش صد هزار
دیگر از آنجا بطور محبوسین بردند - یک متنفس را هم در یروشلم
به مانند - پیکل سلیمانی را مسمار کرده هموار ساختند - حتی
که بنیاد بانی آن را نیز کشیده و انداختند - بعد از آن حضرت عزیر
علیه السلام دعوت توبه و منادی دادند که به اساس آن آنها بر
جستند و به حضور الله جل جلاله توبه کردند - که الله جل
جلاله بدست سائرس آنها را از اسارت بابل نجات عنایت
فرمودند - از آن بعد آنها به یروشلم آمدند و پیکل سلیمانی آنکه
بر د آنها درجه کعبه را داشت دوباره تعمیر کردند - این دور دوم
عروج آنها است - لیکن آنها کما فی السابق باز هم پشت به کتاب

الله کردند و به انواع عیاشی با و بد معاشی با مبتلا گردیدند و در
طاووس و رباب غرق شده و به آن راه ویرانی و تباهی سوق گردیدند که
علامه اقبال آن را چنین بیان فرموده اند (ترجمه از اردو)

مستشو که ترا سر تقدیر امم گویم

شمشیر و سنان اول طاووس و رباب آخر

فلبذا دوباره شلاق هائی عذاب باریدند. این شلاقهای عذاب اولاً
بدست یونانی با و بعداً بدست رومیها باریدند. در دور اول بدست
آشوری با جزاء آمد آنکه از شمال آمده بودند بعد از طرف مشرق
کلدانی با آمدند. بخت نصر بادشاه بابل بود. در دور دوم
شلاقهای عذاب بدست یونانیها باریدند و بعداً بدست رومیها.
در ۷۰ میلادی هجومی که تائیتس رومی کرده بود در آن در یک روز
سی و سه هزار یهودیها قتل شدند. و یهودیهای باقی مانده از آنجا
کشیده بیرون کرده شدند. از آن وقت به بعد تا حال اکنون درین قرن
خانه خود به آنها نصیب گردیده است. و داخل شدن آنها در آن وقت
در یروشلم بند بود. هرگاه بدست حضرت عمر "بیت المقدس"
فتح گردید پس در آنوقت اجازه داخل شدن در یروشلم به آنها میسر
گردید. حضرت عمر "آن را" "شهر باز" قرار دادند و گرنه هیچ یک
یهودی هم تا پنجم و پنجاه سال کامل در شهر مقدس خویش
داخل شده نمی توانست. بهر حال این است تاریخ تا آن وقت که
بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم به میان آمد.

سبب تاخیر در عذاب استیصال به بنی اسرائیل

حضرت عیسی علیه السلام به طرف آنها بحیثیت رسول
فرستاده شده بودند. در سوره آل عمران در آیت شماره ۴۹ وارد

است "وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ" یعنی رسول فرستاده شده به طرف بنی اسرائیل آنها دعوت حضرت مسیح علیه السلام را رد کردند بلکه از طرف خود گویا آنها حضرت مسیح را به تخته دار کشانیده اند. این یک سخن جداگانه است که الله جلّاله به ماس قدرت کامله خویش آن را در حالت حیات به آسمان بالا برده امده در همان وقت این قوم مستحق عذاب استیصال گردیده است. دور کوع دوم سوره بنی اسرائیل آمده است :

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ (بنی اسرائیل : ۱۵)

یعنی "ما تا آن وقت عذاب استیصال را نازل نمی سازیم تا که ما رسول خود نه فرستیم"

چنانچه واضح کرده شد که رسول آمد و آنها آنرا رد هم کردند. لیکن به یک سبب خاص بر آن قوم چنین عذاب نه آنوقت نافذ گردید و نه تا حال گردیده است. سخن این است که قرآن حکیم به لکل بعثت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم برائی آنها موقع یک درخواست رحم فراهم آوردند. چنانچه در سوره بنی اسرائیل ارشاد شده است :

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُذْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ۝ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَيِّنُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ۝﴾

(بنی اسرائیل : ۸-۹)

یعنی "اکنون هم در دامن محمد صلی الله علیه وسلم پناه بگیرید، هر قرآن ایمان بیاورید، قرآنیکه در هر معامله راهنمای راه راست و صحیح است، ما اکنون نیز برائی رحم فرمودن بر شما اماده هستیم" - افسوس! که یهود این موقع درخواست رحم را از

دست دادند. لیکن باوجود این "العذاب الاکبر" واقع نه شده است. چرانه شده است؟ این حصه آن داستان تلخ است. به خاطر اینکه اولاً کوبیدن بخش افضل امه مسلمه موجود در عالم عرب، بدست آن قوم مغضوب و ملعون شدنی است.

تاریخ عروج و زوال امت مسلمه

اکنون ما در روشنی آن حدیث مبارکه جائزه تاریخی ادوار مختلف امه مسلمه را خواهیم گرفت. براین امت نیز بعینه آن چهار دور عروج و زوال آمده اند که بحواله تاریخ بیان شده است اولین دور عروج امت مسلمه تحت قیادت عربها به میان آمد. که درین دور اول طلانی خلافت راشده نیز شامل است. از آن به بعد خلافت راشده به اختتام رسید مگر حکومت مسلمانان موجود باقی ماند. از آن به بعد دور اول زوال بدست صلیبی ها به میان آمد. در ۱۰۹۹م پروشلم از دست مسلمانان رفت و صد هزار مسلمانان به قتل رسیدند. از آن به بعد در ۱۲۵۸ء آن فتنه تاتاریه به میان آمد که در آن به تعداد ملیونها مسلمانان به قتل رسانده شدند. مملکت عظیم آنها در هم برهم کرده شد. در ۱۴۵۸ء سقوط بغداد واقع شد. خلیفه آخری بنو عباس را از داخل قصر شاهی بر زمین کشانیده بیرون آورده و در پوست جانوران بند و داخل ساختند و در زیر پائی اسپان پانمال گردانده شد. حضرت شیخ سعدی در مرثیه گفته بودند :

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین

بر زوال ملک مستعصم امیر المومنین

بنیید در تاریخ این درد امت تا چه حدی مشابهت عمیق موجود

است، چنین محسوس می شود طوریکه ورقه تحت کاربن باشد. در آنجا اولاً از سوی شمال آشوری با حمله آورده بودند در حالیکه درین جا اولاً اروپا یعنی از سوی شمال صلیبی با آمدند. در آنجا از سوی مشرق کلدانی با آمده بودند در حالیکه درین جا از جانب مشرق تاتاریا آمدند. در آنجا خون صد هزار انسان ریخت درین جابه تعداد ملیونها انسان تحت تیغ قرار گرفتند. (امت مسلمة موجود از لحاظ وسعت شان به ملیونها و امت مسلمة سابقه حسب وسعت آنها برابر به صد هزار می باشد) بعد از این زوال عروج دوردوم ما شروع گردید ع (ترجمه از اردو)

شد عیان ار یورش تاتاریا

کعبه از بت خانه یابد پاسبا

یعنی الله جل جلاله بدست کسانی که مسلمانان را کوبانده بودند هم بدست آنها پرچم دین خود را بلند فرمودند. این دوردوم عروج دور سلطنت عثمانیه است. تا چهار صد سال اداره این خلافت قائم ماند. گویا که آن دور سلطنت مکابی بنی اسرائیل به فہمید. بعد از تاریخ روی خود را برگرداند. بر امت مسلمة سابقہ نیز مرحله دویم عذاب بدست اقوام اروپائی آمده بود، بر امت مسلمة موجودہ نیز تسلط استعمار اروپائی بعمل آمد. بر امت مسلمة سابقہ اولاً یونانی با حمله آور شدند، بعد اروپائی با آمدند، در حالیکه بر ما ولندیزی، انگلیس و اقوام ایتالیائی تسلط یافتند. آن چهار ادوار امت مسلمة سابقہ کہ تا حین بعثت نبی مرم صلی الله علیہ وسلم مکمل شده بودند، آن برای امت در اعجاز این قرن جاری مکمل گردیدند. برائی امہ مسلمة سابقہ ہم گفته شده بود کہ ﴿وَإِنْ غَدُتُمْ غَدْنَا﴾ (بنی اسرائیل : ۸) "اگر شما باز

نمی‌آئیید پس ما هم شمارا جزا داده می‌رویم" چنانچه مجازات آنها جاری ماند حتی که فقط درین قرن به تعداد شش میلیون یهود بدست هتلر به قتل رسیدند. در تاریخ انسانی سابق این چنین برگز واقع نه شده است که به خاطر تلف ساختن اجساد انسانها کارخانه با ترتیب داده شده باشند. از یک طرف مردم در اطاقهای گازی داخل می‌شوند، لباس پائی شان کشانیده و برهنه تن داخل کرده می‌شوند، و می‌میرند. ازان به بعد بر تخته با اجساد می‌روند کمی پیش رفته به توسط ماشین آلات آن اجساد را مثل علف کوفته ساخته.... و بعدا عمل کیمیائی به وجود می‌آید. به خاطر اینکه آن قدر اجساد را جابه جا ساختن به چه قسم ممکن است. کیست که آنقدر قبرها بکنند و یا کیست که مصیبت به آتش کشانیدن آنقدر اجساد را بدوش گیرد. در آخر از آن کارخانه با یک مانع سیاه رنگ بدبوی خارج می‌شد که آن را بعدا در کشت زارهای خود بطور کود کیمیائی استعمال می نمودند! این همه سخن مربوط به قرن حاضر است!

در خشخاش عذاب آینده

درین ضمن سخن تلخ تری که من می‌خواهم آن را بگویم آن این است که (منوت کاربن) آنها اکنون همین کار بر امت مسلمة آمدنی است. چرا که حدیث حضور صلی الله علیه و سلم برگز دروغ شده نمی‌لواند. این صحیح است که الله جل جلاله از استعمار غربی نجات بخشیده است لیکن ما اکنون در یک امتحان کلانتر از آن انداخته شده ایم. قبلا چون (بطور عذرا) ما گفته می‌توانستیم که ما غلام انگلیسها، فرانسویها و ایتالیایها هستیم، اکنون

مورتحال تبدیل گریده که دور غلامی ما به اختتام رسیده است.
لیکن با وجود خاتمه غلامی در دنیا هیچ کشور اسلامی وجود
ندارد که آن نظامی را قائم کرده باشد که از محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم به حیثیت امانت و میراث نزد ما موجود است.
لہذا نتیجہ این ناکامی آخر امتوقع است.

خروج دجال نیز سخن پیش روی هست. یہودیہا میخواستند تا
اکنون یک اسرائیل عظیم تری را قائم کنند. در نقشہ آنها تقریباً
نصف جزیرہ نمائی عرب موجود است. با مدینہ ناحیہ ہای
حاصل خیز مصر تحت ادعاء آنها نیز قرار دارند. در عراق آنها در
حالت اسیری بسر بردہ اند بہ خاطر این بر آن نیز دعوی دارند و شام
در حال ارض موعود آنهاست. بخش شرقی ترکیہ نیز در نقشہ آنها
شامل است. از یک طرف عزالم آنها این چنین است و از طرف دیگر
هیچ جہنی بحیثیت مزاحم اصلاً وجود ندارد. در عالم عرب در
کسی نفس موجود هست؟ در عراق تا حدی اندیشہ پلان اٹومی
دریافت شدہ بود لہذا اسرائیل از حدود فضائی سعودی عرب
گزشتہ ری ایکٹر اٹومی عراق راہ تباه ساخت و اگر چہیری کشر
باقی مانده بود آن در جنگ خلیج خارج ساختہ شد. جنرال
عسکری امریکا بنام شوارزکوف صریحاً گفتہ است کہ ما اگر
حسگیدہ ایم فقط بہ خاطر حفاظت اسرائیل جنگیدہ ایم.

نزل مسیح و خروج دجال

در حدیث مبارکہ کہ در آن "الملحمۃ العظمیٰ" یعنی ذکر جنگ
معمولہ است در آن بارہ این الفاظ نیز می آیند کہ آنقدر انسانہا بہ
اصل می رسند کہ اگر یک پرندہ برہوا پرواز کند غیر از جسد ہائی

انسانها چیزی دیگری به نظر آن نخواهد رسید تا آنکه از ماندگی از پرواز فرو آید و هنوز بر سر جسد باقرار خواهد داشت!

"الملحمة العظمیٰ" خروج دجال و از فتنه دجالی مراد چیست؟
 یک چیز فتنه دجالی است، مفهوم آن چیزی دیگری است که درین فتنه در حال مبتلا هستیم. یک "المسیح الدجال است" در حقیقت یک یهودی می باشد. و ادعائی آن این می باشد که "من مسیح هستم". به این بنیاد این ادعائی را می کند که در نزد یهودیها درباره حضرت مسیح پیش گویا موجود بود. و یهود آن را منجی خود تسلیم می نمودند. و آن منجی مسیح بن مریم بود که بعثت آن نیز واقع گردیده است لیکن یهود از آن انکار کردند بلکه آنها گویا آن را به تخته دار کشایند اند. لہذا به خیالات باطل یهود مقام آن اکنون نیز خالی است. اکنون از یهودی کردم کسی به خاطر قائم ساختن اسرائیل عظیم تر با عزم مصمم اگر قیام می کند. اکنون در راه آن هیچ مانع وجود ندارد. صدام حسین را امریکا به این خاطر نگاه مانده است که اگر آن هم محو کرده می شود. پس برائی مانع شدن در راه پیش قدمی ایران هیچ طاقت باقی نمی ماند. صدام حسین اگر تا حال به منصب قدرت خود قابض است نه این که به اساس طاقت خود قابض است بلکه حیثیت شخصی آن مساوی به هیچ است.

به همین طرح خود از یهود خروج دجال به میان می آید و بعد از آن "خون اسرائیل" نه بلکه خون اسماعیل به جوش می آید. حضور صلی الله علیه وسلم که از اولاده اسماعیل علیه السلام هستند از جمله امت آن حضرت ﷺ آن قائد عظیم قیام می کنند که بنام مهدی مشهور است (اگر چه نام آن مهدی نیست صفت است) من

دانسته به جائی الفاظ "ظهور مهدی" الفاظ "قائد عظیم" استعمال کردم تا که به طرف ظهور امام غائب اهل تشیع اشاره فهمیده نه شود. به نزدیک ما از عالم عرب یک قائد برمی آید. تحت قیاده آن مسلمانان ثنی صالح آن جنگی رامی کنند که مدد آسمانی شامل حال آنها می بوده می باشد. نزول حضرت عیسی می شود و این عیسی اصلی می باشد که آن مسیح جعلی را در مقام لد به قتل می رساند. همین آن مقام است که در حال حاضر بنام "لدا" از همه کلان پائیکاه نیروی هوایی اسرائیل است. از آن به بعد حضرت عیسی علیه السلام صلیب را شکستانده و پاره پاره می سازد گویا که عقیده صلیب را به اختتام می رساند. و آن می گوید که مرا هیچ کسی به صلیب نه کشانده بود بلکه مرا الله جلالت برده بودند و پیمان الله جل جلاله مراد و باره پایان آوردند و این عقیده صلیب شما با باطل هست. علاوه ازین آن علیه السلام خنزیر را قتل می نمایند گویا که خنزیر را حرام قرار می دهند. و بر تمام دنیا غلبه اسلام بوده می باشد. شریعت موهومی و شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم متفقاً بر دنیا جاری می شوند و همچنان بر تمام دنیا غلبه اسلام بوده می باشد. لیکن قبل ازین بر امت محمد صلی الله علیه وسلم خصوصاً بر بخش افضل ترین این امت یک مجازات بسیار کلان مسلط می شود. و آن بر این اصول که ع (ترجمه از اردو)

آنرا که عظیم اند در مشکل عظیم تر اند

رتبه پائی عرب بلند است که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم از همین باب بودند. بعد اکتاب اخیری الله جل جلاله به زبان آنها نازل گردید. برائی ما به فهمیدن قرآن ضرورت به محنت کلان به پیش

می آید در حالیکه عربی زبان مادری آنها است. از جمله یک هزار سه صد میلیون مسلمانهای دنیا به تعداد یک هزار میلیون غیر عرب هستند در حالیکه تعداد عربها زیاده از دو صد و پنجاه میلیون نیست از جمله مسلمانان غیر عرب چهار در آسیائی جنوبی و شبه قاره پاک و هند زیست می کنند. و از جمله آن چهار صد میلیون مسلمان پاک در پاکستان هستند. و صد و یا صد و ده میلیون بانگله دیش می باشند در حالیکه در هند حداقل صد میلیون مسلمانان موجود هستند. و به سطح عالم اسلام نیز مراکز فرهنگی همین دو بوده اند. مرکز فرهنگی برای عربها مصر و برائی مسلمانان نی عجمی همین شبه قاره بوده است. تا یک هزار سال مجددین در عالم عرب پیدا شده اند در حالیکه از مدت چهار صد سال همه مجددین در شبه قاره پاک و هند پیدا شدند. تحریک به نام اسلام در همین شبه قاره در جریان شد که نتیجه آن تاسیس پاکستان است. من درباره پاکستان در کیفیت گو مگو قرار دارم. به یک اعتبار بعد از عرب به سطح تمام امت مسلمه از همه کلان مجرم ما هستیم. چرا که بعد از آنها از همه زیاده تر فضل نیز فقط بر ما شده است. در قرن بیستم میلادی شخصیات عظیم از همین (شبه قاره) نشاء کرده اند. به مثل علامه اقبال مفکر عظیم در همین جائی پیدا شد، که به پایه آن شخصیتی در عالم اسلام پیدا نه شد. در تمام دنیا فقط همین یک کشوری است که درین دور بنام اسلام در معرض وجود آمد. تاسیس پاکستان کم از معجزه نمی باشد. چند ماه قبل که گاندی می گفت که پاکستان فقط بر جسد مرده من جور شده می تواند، خود آن مجبور به تسلیم کردن پاکستان شد. بهر حال درباره پاکستان من فقط این گفته میتوانم که :

"Hope for the best and be prepared for the worst"

(امید برائی حالات بهترین داشته باش لیکن برائی حالات
بدترین آماده باش)

احیاء خلافت در پاکستان

من در یک سخن به تیقن گفته میتوانم که احیاء خلافت از
همین سرزمین شروع می شود. به خاطر این که در تمام دنیای
اسلام فقط و فقط این یک چنین کشور است که درین قرارداد
مقاصد به تصویب رسید مجلس شوری صد میلیون مردم اعلان
کرد که ما از حاکمیت دستبردار می شویم. حاکمیت فقط و فقط
به الله جل جلاله حاصل است. اختیاراتی که نزد ما است آن یک
امانت است که در محدوده آن که حاکم اعلی مقرر فرموده اند
استعمال می شوند. متباقی در اساسنامه های کشورهای تمام
ممالک اسلامی حد اکثر این است که از آن مملکت مثلاً نام مذهب
رسمی آن اسلام تحریر کرده شده است که یک سخن نهایت
محدود و مبهم است. تبدیلی گرچه از همین جایی می آید لیکن
صورت عملی این تبدیلی یا این چنین شده میتواند که "الله جل
جلاله برای ما توفیق توبه کردن ارزانی بفرماید و بدون از هیچ
عذاب مزیدی و امتیازات به سوی الله جل جلاله گردن نهاد شویم.
و این توبه کنندگان آنقدر تعداد معتدبه بوده باشند که یک جا
منسجم شده درین چنانقلاب برپا کنند. و ظاهر است که به توبه
چند افراد معدود کاری به انجام نمی رسد. گرچه آغاز این توبه
بهر حال از افراد صورت میگرد که ع (ترجمه از اردو)

هر فرد نجم روشن تقدیر ملت است

مگر آیا توفیق اجتماعی این توبه برائی ما نصیب می‌گردد؟ یک شلاق عذاب بر ما قبل از بیست و پنج سال واقع گردیده است. مگر ما یک بار دیگر مستحق این عذاب گردیده ایم. ما هیچ سبقی از تاریخ خویش نه آموختیم. آن شلاق عذاب چیزی قدر معمول نه بود. بلکه با صورت بدترین شکست مواجهه گردیدیم. پاکستان عزیز ما دولخت گردید. ۹۳ هزار تن ارتش و غیر ارتش در اسارت آن هندو بافتیدند که بر آنها تا هشتصد سال حکومت ما قائم بود.

از آن به بعد الله جل جلاله مزید برای ما فرصت عطا فرمودند مگر افسوس! حالات به آن طرف می‌روند که خدا نخواسته تاریخ روی خود را دوباره باز نگرداند. هر گاه که بر کدام قوم آثار عذاب شروع می‌شوند پس آن سلسله معطل نمی‌گردد. در تاریخ کامل بشریت مثال واحدی ازین نوع قوم حضرت یونس علیه السلام هست که آنها آثار نمایان عذاب را دیده و بطور اجتماعی توبه کردند و در نتیجه آن عذاب متوقع معطل گردید. همین یک راهی نیز برائی مسلمانان ی پاکستان باقی است که بطور اجتماعی توبه کنند و عهد و پیمانها که با الله جل جلاله پیوسته اند ایفا نمایند. اگر چنین نه شود پس اندیشه و بیم به این قرار است که ممکن به نسبت از شلاق سابق چند گونه با قوت و با دهشت بر پشت مادیگری واقع گردد.

و صورت عملی تبدیلی دوم این شده میتواند که بعد از ورود شلاق این عذاب ما به هوش باز گردیم. اگر چنین صورت پیدا شود پس یقیناً این یک شلاق مبارک خواهد بود. چنانچه ارشاد الهی است :

﴿وَلَذِيقَتْهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ﴾ (السجده: ۲۱)

"و اما آنها را قبل از عذاب کلان آخری ذوق عذاب کوچکی رامی
چشانیم شاید که آنها باز گردند"

از همین عذاب کوچک یک شلاق بر ما واقع شده بود لیکن با وجود
دور افتیدن ما به اندازه سه هزار کیلومتر اندکی محسوس هم نه
کردیم چه مقدار مردم کشته شدند، و به چه مقدار آبرو و هار یختند،
و عصمتها درید، و چه مقدار خانه ها ویران شد، ازین همه وقوعات
هیچ اندازه قاطع برائی مان نیست. و اندازه این است که دو ذیم آلی
سه صد هزار پاکستانیها تا بنوز در آنجا هستند و در حالت بد تراز
جانوران بسر می برند، و در یک یک طاق پانزده پانزده انسان زیست
می نمایند! مگر ما بهر حال از تباهی و بربادی کاملاً محفوظ ما
ندیم. الله جل جلاله برای ما فرصت عمل تازه اعطاء فرمودند.
چنانچه الله جل جلاله دل نکسن را برانگیخت و آن بر تلفون
خصوصی به هند النی ماتوم (اختار) وارد کرد. و همچنان
کو سیجن نیز به اندرا گاندی حکم جاری کرد. اگر از جانب الله
جلاله این دخالت خصوصی به میان نمی آمد پس آن تباهی و
بربادی که متوقع بود اندازه آن تخمین کرده نمی شد. مورال
حوصله آنها بر آسمان بود در حالیکه حوصله مادر نقطه آخری زیر
زمین قرار داشت. لیرونی هوائی ما مفلوج گردیده بود. جنگنده
های ما حرکت هم کرده نمی توانستند. هواپیماهای نوع او اکس
روسی که به هند داده شده بودند از پرواز یک کنج شک در پاکستان
رانیز به هند اطلاع فراهم میکردند. آنها نیروی دریائی ما را در واقع
کیماری کراچی عملیات کرده و پس رفته بودند. دفاع زمینی ما

خاتمه یافته بود بجز سد سلیمانکی جبهه مادر شکر گرد در راجستان خاتمه یافته بود. در آن حالات حساس مداخلات صدور امریکه و روس از جانب الله جل جلاله ظهور قوت گشتاندن قلوب و نگاه داشتن پاکستان مغربی مظهر مشیت آن ذات گرامی است.

احیاء مذهب هندو در هند

به حواله تبدیلی پاکستان سخن سوم و آخری را با نهایت سنگینی قلب میگویم. در هند احیاء مذهب هندو با سرعت کلان جریان دارد. برای منهدم ساختن مسجد ایودیا به مقدار سه صد هزار کارکن از تمام نواحی هند گرد هم آمدند. صورت نظم آنها چنین بود که از هر گوشه هند رسیدند ولی در هیچ نقطه به مسلمانان ضرر نه رساندند. این کار بدون از نظم ممکن نیست. ازدحام کلان را به کنترل آن پرداختن مشکل است و نه می شود. این هائمه کارکنان منظم و تربیت یافته بودند. هدف آنها فقط و فقط منهدم ساختن مسجد بابری بوده و نه کار دیگری که متصل به انهدام مسجد آن همه به مناطق خود باز گشتند. و درگیری هائی که بعداً صورت گرفته آن کار بعدی بود آنگاه که مسلمانان تحریک احتجاج را بروی انداختند.

من این حقائق را از مدت شش سال گذشته گفته میروم که در آر ایس ایس دو تیم ملیون کارکن موجود اند. که هدف همه آنها خاتمه اسلام و پاکستان است. در حال حاضر رهبر "دیوراس" سویم آنها به تمام طبقات و تنظیم هائی هند و خواه اجتماعی هستند و یا علمی یک نامه فرستاده است. و در آن گفته است: که اکنون وقت آن آمده که ما باید سرزمین هندوستان را از نجاست

مسلمانان پاک سازیم- و این رهبر افزوده است که من به شما یقین میدهم که اگر قدری عکس العملی واقع می شود آن فقط بانگله دیش و در پاکستان خواهد بود که برائی مابه پروائی آن ضرورت نیست- و علاوه ازین در تمام عالم اسلام در هیچ جا عکس العمل نخواهد بود- این الفاظ آن رهبر چرا استعمال کرده است که "من به شما یقین میدهم..." برای اینکه در واقعه تهدید مسجد ایودیا غیر ازین دو ممالک... پاکستان و بنگله دیش... در تمام عالم اسلام در هیچ جایی اظهار عکس العمل نه شد- هیچ کشور اسلامی حداقل این هم نه گفت که مسجد را باید دوباره تعمیر کنید و گرنه تعلقات تجارتی در بین ما و شما منقطع می شوند- چه جایی که منقطع ساختن روابط دیپلماتی را مطرح می ساختند، اگر فقط از امارات شیخ نشین، عربستان سعودی، این تهدید می آمد که ما روابط تجارتی را منقطع می سازیم در آن صورت هوش و عقل هند به جایی می آمد- این است صورت سوم که نهایت بدترین خواهد بود- از یکطرف احیاء با سرعت مذهب هندو می شود و از طرف دیگر صورتحال این است که ما صیدر بدترین سراسیمگی گشته ایم- در انتخابات^(۱۹) جدیدی که تنظیمهایی دینی، مذهبی، سیاسی با آن نتایج مواجهه شده اند آن صورت پیش همه ما و شما قرار دارد- ولی هیچ معلوم نیست که تاریخ یکبار دیگر روی خود را بگرداند و بدست قوم هندو ما را نیست و نابود گردد انده شود ولی به آنها الله جل جلاله توفیق اسلام را اعطاء کند تا دین مبین اسلام را قبول کنند ع (ترجمه از اردو)

شد عیان از یورش تاناریان
کعبه از بت خانه باید پاسبان

نظام خلافت چه وقت و در کدام جای برپا خواهد گردید؟

بهر حال ازین صورتهای سه گانه خواه هر کدام آن پیش آید من ایمان دارم که احیاء خلافت ان شاء الله تعالی ازین منطقه می شود. و جواب یک سوال که اکنون در نزد من نیست که این احیاء چه وقت خواهد بود؟ من چه جوابی خواهم داد در حالیکه قرآن خود حضور صلی الله علیه و سلم را گویانده اند :

﴿إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ﴾ (الانبیاء : ۱۰۹)

(”من نمیدانم که (از آن سخنیکه به شما خبر داده می شود) آن وعده که باشما کرده می شود آن قریب است و یا دور“).

همچنان در سوره جن آمده است :

﴿قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾

(الجن : ۲۵)

یعنی ”برای من معلوم نیست که (آن خبریکه به تو داده می شود) آن وعدهیکه باشما کرده می شود آن قریب آمده است و یا اکنون رب شما چیزی تا خبر در آن می کند“.

از همین منطقه یقین احیاء نظام خلافت برای من بهر حال حاصل است. اکنون من در تائید این موضوع دو حدیث مبارکه تقدیم میکنم. که یک حدیث از ان را ابن ماجه از حضرت عبد الله بن حارث روایت کرده است :

”از مشرق افواج بیرون می شوند که برائی قائم ساختن حکومت مهدی منزل به منزل به پیش میروند“.

از این حدیث معلوم شد که در کدام یک ناحیه مشرق آن نظام خلافت سابقا قائم شده میباشد. حدیث دوم. حضرت ابوهریره^ع مروی است و آن را امام ترمذی در ”جامع“ خود روایت کرده است :

"از خراسان پرچم‌ها بیرون می‌شوند که جلوگیری از آنها کسی کرده نمی‌تواند تا آنکه آن پرچم‌ها در ایل‌ها نصب کرده شوند!"

در زمانه حضور صلی الله علیه وسلم نام یروشلم ایل‌ها بود و خراسان نام آن علاقه است که بخشی آن درین وقت در پاکستان است و بخش زیاده آن در افغانستان است. گویا که همین علاقه‌ها هستند از آن آغاز خلافت می‌شود. ظاهراً هیچ صورتی از بهتری به نظر نمی‌آید چرا که بعد از عرب‌ها از همه کلا تر مجرم ملت مسلمان پاکستان است. درین وقت پاکستان به طرف سیکولرزم برهنه سوق گردیده است حتی که بر شناسنامه ملی ایشان اقلاً خانه مذہب هم درج نه شده است. چرا که این سخن مطابق خواہش مسیحی‌ها نه بود. تا این حد که در مورد از بین بردن خانه مذہب رهبر کلیسا هم به گفتگو آمد. این همه کار‌ها در این کشور بعمل می‌آیند که بنام اسلام به وجود آمده بود. طوریکه قبل ازین واضح کرده‌ام که در کتب احادیث مراد از "کتاب الفتن و کتاب الملاحم" باب جنگ‌ها است. که در آن بطور خاص ذکر "الملحمة العظمی" نیز می‌آید که در تاریخ بشریت عظیم‌ترین جنگ می‌باشد. علاوه ازین در احادیث مبارکه علامات قیامت 'خروج دجال' در عرب ظهور قیادت مهدی 'آمد الفواج از مشرق' نزول حضرت مسیح علیه السلام از آسمان 'و استیصال یهود در نتیجه آن و بعد اقیام خلافت علی منہاج النبوه به سطح جهانی پیش گوی‌ها موجود هستند. من قبل ازین نیز گفته‌ام که این آن حالاتی هستند که به اندازه من زیاده دور نیست از قرائن و شواہد معلوم می‌شود که کار نہایت قریب آمده است. ذات اقدس باری تعالی را چه کسی دیده است.

فقط از آیاتهای اقدس 'او تعالی شناخته می شود ع' (ترجمه از اردو)

گرچه حق نیست نزد دسترس

آثارش پیدا جابجا بینم

بهمین طور حالاتیکه در پیش هستند و علاماتی که قبل از قیامت اند 'آنها حضور صلی الله علیه وسلم با وضاحت کافی بیان فرموده اند. چنانچه بیننده گان آنرا می بینند. محسوس می شود که بساط همچو هموار میگردد و طوری که به خاطر اداکاری درامه تخت و لوازمات آن ترتیب داده می شوند. آن چیزیکه پیش آمدنی است آن در حقیقت قسط های آخری مجازات و امت مسلمان است که اکنون آمدنی است.

ظاہر و باطن حادثات و واقعات

یک سخن اصولی دیگری را نیز بفهمید و آن این که واقعات و حادثات عظیمیکه در تاریخ رونما می شوند از آنها دو رخ میباشند یکی ظاهری و دیگری باطنی. در ظاهر کدام قوت ها و عوامل کار فرما هستند 'و در باطن' اصل حقیقت چیست و مشیت ایزدی به کدام طرز ظهور خود را می فرماید 'این دو چیز کاملاً جدا جدا می باشند. در اکثر اوقات به اعتبار ظاهری از آن چیزها و از آن واقعات و حادثات اهمیت زیاده بوده می باشد ولی به اعتبار باطنی اهمیت آن هیچ نمی باشد. و همچنان به اعتبار باطنی آن اموری که دارای اهمیت بوده باشند ولی آن به اعتبار اظهاری با اهمیت به نظر نمی رسند. مثال کلان آن این است که در آن حالاتی که بعثت نبی اکرم صلی الله علیه وسلم شده است در آنوقت اهل دنیا اهمیت این واقعه را چه دانسته باشند؟ در یک گوشه کوچک دنیا 'در بیابان

جزیره العرب یک واقعه کوچک بوقوع پیوست - بعد این واقعه
 بمرور زمان که در آنجا انقلاب برپا گردید - ولی بردنیا یا تاثیر فوری
 آن انقلاب که در نتیجه این برپا شده بود - چه شده باشد از مشرق
 آلی مغرب اکثریت آبادی گسترده دنیا از این واقعه چه یاد داشتی
 گرفته باشند؟ لیکن به اعتبار معنوی (باطنی) تا چه قدر واقعه اہم
 بود - بعثت حضور صلی اللہ علیہ وسلم باعث خاتمه سلسله
 انبیاء و تکمیل این سلسله است - به سبب این بعثت برروئی
 زمین تا چه قدر انقلاب عظیم برپا گردید؟ گرچه در آن حالات و
 واقعات چیزی قوتبائی نسبتاً موثر دیگری به نظر می آید - لیکن
 در حقیقت معامله باطنی از "مشیت ایزدی" می باشد - قانونیکه
 از اللہ جل جلالہ است 'و سنتیکه از آن ذات است - این واقعه ظهور آن
 است و طوریکه قبلاً گفته شد بر امت ہائی مسلمان نیز عذاب می
 آید بلکه نسبت به کفار کلان عذاب می آید مگر در ضمن کفار
 فہمیدن این سخن ضروری است آن کافریکه بہ طرف آن مستقیمما
 رسولی آمدہ باشد 'و با وجود اتمام حجت از جانب رسول آنها ایمان
 نیاورند پس برای این چنین کفار بہ هیچ قسم مراعت میسر نمی
 شود - لیکن علاوہ ازین آن کفاریکه اتمام حجت بر آنها از جانب
 رسول مستقیمانہ شدہ باشد بر آنها هیچ عذابی در دنیا نمی آید
 بلکه ہمہ معاملہ عذاب آنها در آخرت چشانیده می شود - درین
 دنیا مجازات بہ امت ہائی رسل علیہم السلام بر بنیاد تضاد آنها
 نسبت بہ اعمال و اقوال و افعال شان میسر میگردد - (در سوره
 الصف آیت شماره ۳ وارد است :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ۚ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ

اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ۚ﴾

"ای اهل ایمان چرامی گوئید آن را که نمی کنید - از لحاظ ناپسندیدگی به نزد الله جل جلاله نهایت کلال است آن که میگوئید آنرا نمی کنید"

تجزیه کردن این سخن مشکل نیست - یک قوم مدعی است که ما به الله جل جلاله تسلیم هستیم ' و رسول او تعالی را قبول داریم ' کتاب آن را و شریعت آن را نیز قبول داریم - مگر بعد از قبول کردن این همه عمل نمی کنند و یا عمل می کنند لیکن بطور جزوی ^(۲۰) به سبب این روش خویش آن امت مسلمه که در زمین به منصب نمایندگی از جانب الله فائز بود نمایندگی بالعکس را شروع کرده است - این امت اکنون در مابین خالق و مخلوق حائل گشته است - دنیا آنرا می بیند و از راه آن پادین را می فهمند - درین وقت این امت به جای اینکه مخلوق خدا را به طرف دین بیاورند متنفر می سازند - به اساس نمایندگی بی جا و طرز عمل خویش این بانسبت به کفار زیاده مجرم و زیاده از آنها مستحق مجازات گشته اند - همین سبب است که امت محمد صلی الله علیه و سلم بدست یک قوم ^(۲۱) مغضوب و ملعون کوبیده می شود و مزید بر آن کوبیده خواهد شد -

روایاتی یهود و تعبیر آن

عزائم یهود را من به تفصیل بیان کرده ام - یک همکار ما که در (درا داره شرکت هوایی پاکستان کار میکند) یک سخن تکان دهنده را گفتند - در روز پائی گزشته آن دزدیک پرواز خود به بنکاک رفته بود - که در آنجا روی تلویزیون یک فلم بعنوان "داستان پائی بانبل" به نمایش گزارده شده بود - درین فلم دلائل تاریخی و

شواهد و اعداد و شمار پیش کرده می شدند یهود بذریعه این تشبیر عام می کنند که "تابوت سکینه" {۲۲} آنها در زیر مسجد اقصی در یک تونل موجود است. در آن تئیکه بخت نصر هیکل سلیمانی را منهدم ساخته بود، مطابق ادعا یهود از آنوقت آن درین جا دفن است. برائی این یهودیها در سلسله دوباره کشیدن آن کوشش نیز کرده اند. که در آن بالاخره ناکام مانده اند مگر اکنون با سرعت چشم گیر به آن طرف متوجه اند که در سلسله تعمیر هیکل سلیمانی و در تلاش "تابوت سکینه" مسجد اقصی منهدم ساخته شود. دادگاه عالی اسرائیل قضاوت صادر کرده است که "یروشلم جزو لاینفک" اسرائیل است.

حالات اکنون چون روز روشن واضح شده می روند. آن کسانی که از احادیث صحیحہ استغنائی می ورزند بر حالات آنها من نہایت افسوس میکنم. اکنون چون حقائق مطابق به تشبیه {۲۳} حدیث مبارکه "مَثْلُ فَلَقِ الصُّبْحِ" به مثل صبح صادق باز شده پیش ما است. مجازات یهود چون موخر بود اکنون چون وقت تنفیذ آن لیز قریب آمده است. من آن حقائق را به بنیاد حکمت قرآن تسلیم و قبول میکنم. واحادیث از آن نائید کنان به نظر می آیند. علاوه بر آن عقل و منطق نیز از این سخن تائید میکند. شما تجسس بکنید که یهودیها را کیست که از بین برد با اسرائیلیها چه قدر بمبائی اتومی وجود دارد؟ در کشورهای اسلامی یکی هم موجود نیست. گرچه اهل دنیا درین مورد به پاکستان به نظر شک می نگرند که با آن "بمب اسلامی" است. ساتواران امریکا نیز اقرار کرده اند که ما از "بمب اسلامی" نہایت ترس داریم. لهذا اسرائیل و یهود را همان معجزه درجه آخری است که از بین برده میتواند آنکه به حضرت

مسیح علیه السلام داده شده است - به این خاطر در حدیث شریف آمده است که نگاه حضرت مسیح^ع تا جائیکه می‌رود یهود محو شده می‌روند - این الفاظ نیز در حدیث شریف وارد شده که اگر کدام یهودی در پناه کدام سنگ می‌رود آن سنگ نیز صدامی دهد که "ای روح الله این یک یهودی دیگر در پناه من مخفی شده است" گویا که یک بار دیگر "اسرائیل بزرگ" قائم می‌شود همان اسرائیل بزرگ گورستان بزرگ آنها هم خواهد شد -

این سخن نیز عین مطابق عقل و منطق است - چنانچه "دور انتشار" یهود آنکه از ۸۰ء شروع شده است از آن به بعد یهود در تمام جهان آواره گشته بودند لیکن هرگاه این ها در ممالک مختلف رسیدند مراکز ساخته و به مضبوطی مقیم گردیدند - اکنون برائی خاتمه دادن یهود یا اینکه بر تمام جهان عذاب آورده شود یا اینکه این همه را در یک جا جمع کرده شوند - این دو صورت با درین مورد قابل تطبیق شده می‌تواند - بعد از استقرار اسرائیل بظاہر فتوحات مسلسل به آنها میسر می‌شود - بدست آنها مسلمانان عرب تحت ضربات قرار می‌گیرند - لیکن مشیت ایزدی آن چنان آن تمام خس و خاشاک را جارو کرده در یک جا جمع می‌کند تا همه در یک زمان به آتش کشانده شوند - این سخن در سوره بنی اسرائیل موجود است - در رکوع اول چهارادوار تاریخی بنی اسرائیل ذکر است در حالیکه در رکوع آخری فرمودند:

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ۝﴾

"پس آنگاه که وقت وعده آخرت می‌آید ما همه شما (یهود) را

با پیچیده می‌آوریم"

بنیید! یهودیها از همه اکناف جهان رخ به طرف اسرائیل می‌کنند -

ظاهر است که این همه در اسرائیل موجوده جا به جایی شده نمی
توانند. لهذا "اسرائیل بزرگی" به وجود آورده می شود. درباره این
همه حقائق اکنون گنجایش هیچ شک و شبه نیست. لیکن
در عهد حاضر مردم با سواد که از احادیث نبویه استغنامی ورزند آن
نتیجه فتنه انکار سنت و فتنه قادیانیت است. این را ما "اعتزال
جدید" نیز گفته می توانیم. چنانچه در روز نامه "نوائی وقت" هر
گاه مضامین من شائع می شدند به حواله آن یک خط طویل از
امریکا برای من آمد. در خط گفته شده بود که شما سخنپایی از
پیش گویند می زنید!! مطلب این شد که مسلمانان در انتظار آن
دست و پا را شکستانده و آرام بنشینند؟ با آن صاحب هرگاه که
سلسله خط و کتابت جاری شد معلوم گردید که آن قادیانی
است. من جوابا به آن نوشته کردم که پیش گویند فقط در احادیث
نه بلکه در قرآن کریم نیز موجود است. آیا آیات پائی ابتدائی سوره
روم مبنی بر پیش گویند نیست؟ درین پیش گوئی گفته شد که
اگر چه در آن وقت رومی ها در سرزمین قریب مغلوب گشته بودند
لیکن آنها در داخل چند سال دوباره غالب می آیند و آن روز مو من نیز
بر بخشش فتح خداوندی خوش حال باشند. این پیشین گوئی در
نوسال کامل گردید. از یک طرف هر قل دوباره یروشلیم را فتح کرد و
ایرانی ها را شکست فاش داد. و از طرف دیگر در (بدر) به مسلمانان
الله جل جلاله فتح عظیم و یوم فرقان "روز فرق کننده در بین حق و
باطل" اعطاء فرمودند. این پیشین گوئی بعد از ۹ سال حرف به
حرف ایفاء و تکمیل گردید. آیا مسلمان تا ۹ سال دست و پا را
شکستانده نشسته بودند؟ هرگز نه بلکه معامله برعکس آن
شد و آن اینکه نبی اکرم صلی الله علیه و سلم با صحابه کرام

تحت ضربات شدید قرار گرفتند و هجرت کردند. اهل و عیال را به رحم و کرم آن گرگهای انسان نما گذاشته و به طرف مدینه منوره رخ کردند و بعد از آن سه صد {۲۳} و سیزده حاصل محنت شاقه پانزده ساله را آنحضرت به میدان آوردند که به این اساس فتح مبین حاصل گردید. اکنون نیز اگر چیزی حاصل میگردد به اساس محنت و کوشش خواهد بود. به آنهاییکه توفیق میسر می شود درین کار مشغول می شوند. چنانچه حضور صلی الله علیه و سلم نیز بمنزل پیشن گوئیهای قرآن حکیم پیشن گوئیها فرموده اند، مگر مطلب پیش گوئیهای قرآن کریم این نه بود که دست و پا شکستانه و به انتظار نشسته شود و نه مطلب پیشن گوئیهای احادیث مبارکه چنین است.

حواشی

{۱} درین موقع فهمیدن این سخن ضروری است دوریکه از حضرت طاہر آل علی حضرت سلیمان علیه السلام که مشتمل بر یک صد سال می باشد. دور خلافت را شده امت سابقه است.

{۲} وجود آن امت سابقه تحت کدام مصلحت (که وضاحت آن در آینده می آید) اکنون برقرار مانده شده است گرچه آن از منصب خویش معزول گشته است.

{۳} در کشور ما بعض از مردم صرف از خلافت "خلفائی ثلاثه" نه بلکه از اعمال صالحه آن حضرات نیز انکار می ورزند مگر آیه کریمه سورة النور بطور کلی نفی کامل ادعای بانی آن را می نماید. چنانچه امام الهند حضرت شاه ولی الله محدث دہلوی در تصنیف معرکہ الاراء خویش "ازالہ الخلفاء عن خلافہ الخلفاء" از آن آیتیکه بنیاد استدلال خود را بر آن گذاشته است

آیه اول از آن جمله همین است - حضرت شاه صاحب در سلسله توضیح اسناد لال خویش نوشته اند که "پرگناه از جانب الله جل جلاله آنقدر وعده بایی پخته موجود است پس مصداق آن وعده با باید آخر در خارج بوده باشد - و اگر دور "خلافت راشده" را دور خلافت و مصداق آیه تسلیم کرده شود پس به مطابق شهاده قرآن مجید آن سه خلفاء اول نیز در ادحق ایمان و عمل صالح ثابت میگردند گو با حضرت ابوبکر - حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان غنی - مصداق کامل ایمان و عمل صالح ثابت میگردند - پس به این سبب حق در خلافت ثابت گردیده است -"

و اینکه الله جل جلاله مسئولیت حفاظت کتاب خود را خود بعهده گرفته اند و گرنه آن مردم در محو ساختن و از بین بردن این آیه مبارکه چه قدر دسائیس را به کار می آید اخشنه ناکه سراع وجود آن هم بدست نمی آمد -

{۳} جای - خواه

{۵} مولانا ظفر علی خان مرحوم در سلسله ترجمانی این آیه کریمه فرموده اند ع ا ترجمه از اردو :

نور خداست خنده زن بر کارهای کفر
زنده است این چراغ میان پوای کفر

{۶} از همین مضمون آیه کریمه دیگر با اندک فرقی در سوره توبه وارد گردیده است - ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ أَن يُتْمَنَ نَوْرُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ "میخواهند که فرو بیاورند نور الله جل جلاله را به پف بایی خود و قبول نه کند او تعالی جل جلاله مگر آنکه تمام سازد نور خود را اگر چه با خودش شوند کافران" - درین آیه نیز تذکره بهمین پیوسته است -

{۷} این یک نکته اہم است که قرآن مجید صلح حدیبیه را فتح مبین قرار می دهند لیکن ذکر فتح مکه را به این اہتمام نمی کنند - سبب این صاف ظاہر است که در صلح حدیبیه کفار وجود مسلمان را به حیثیت یک طافت تسلیم کرده بودند - و این یک کامیابی کلان تر از همه بود - در زمانه ما

یهودیها در سنه ۱۹۴۸ء در مقابله عرب با کامیابی زبردست حاصل کردند بعد در سنه ۱۹۶۷ء یهود مناطق کلان کلان عربیها را تحت تسلط خود در آوردند و حکومتیای قوی ترین آنها مصر و شام را با شکستها مواجه ساختند. لیکن اصلی و از همه کلان تر فتح اسرائیل این است که امروز همه ممالک عرب بر تسلیم کردن آن مجبور گشته اند. حد آخری توپیس و تدلیل است که همه را در پیش روی اسرائیل بر یک میز گفتگو آورده و طلب کرده شدند. حالانکه عربیها بر گریه همچو وضع آماده نه بودند فقط مصر این ذلت را برداشت کرده بود. لیکن اکنون همه را در امیدردا طلب کرده و نشناخته اند. و این (میدرد) شهر معروف اسپین اندلس که مزار تپذیب حجازی است. قبل ازین در میدرد هیچ کسفرانسی منعقد نه شده است لیکن به خاطر تدلیل عرب این جا منتخب کرده شده است که در آن تا هشتصد سال حکومت آنها قالم بود که بالاخره یک یک فرزندان آنها از بین برده شد و آنها را از آنجا با ذلت شدید بیرون کشیدند.

{۸} تا به ۱۹۹۴ء

{۹} یعنی من در میان شما به نفس نفیس موجود بوده میباشم بعد ابد اساس حکم الله ﴿ اِنَّكَ مَيِّتٌ وَّ اِنَّهُمْ مَّيِّتُونَ ﴾ (المومن : ۳۰) موت بر شما هم می آید و موت بر آنها نیز آمدنی است انبی صلی الله علیه وسلم از دنیا رحلت می فرمایند.

{۱۰} واضح باد که اروپا در مراحل جنگ صلیبی را طی کرده است.

{۱۱} برای موقع یک واقعه نیابت عبرت انگیز و سبق آموز اسیر مالنا حضرت شیخ البند مولانا محمود الحسن است. در دوران اسارت وی قوماندان انگلیس از خصلت پائی درویشان وی متاثر گردید. مولانا از آن پرسیدند که درباره خلافت ما چرا آن قدر در تشویش هستید که همه وقت در تعقب آن میباشید؟ که این یک خلافت مرده است از این برائی شما چه ضرری متوجه است؟ آن انگلیس جواب داد: "مولانا شما آن قدر ساده لوح نه بوده باشید؛ شما نیز می فهمید و برائی ما نیز معلوم است که این خلافت رفته و

گزشته نیز آنقدرباقوت است که اگر از کاهام دارالخلافة اعلان جهاد کرده شود از مشرق الی مغرب به تعداد صدبایز از مسلمانان با کفشی پای سربسته خویش به میدان می درآیند!!

{۱۲} در علم منطق دو معلوم و یا تسلیم شده سخنپا و یا قضیه بار اتریب داده و یک سخن یا معلوم که آن را نتیجه نامند و رسیدن به آن نتیجه را قیاس می گویند. و مضمون قضیه بانی معلوم را موضوع می نامند. موضوع آن قضیه که مشتمل بر افراد زیاد باشد آن قضیه را "کبری" میگویند و از کدامیک نسبتا به افراد کم مشتمل باشد آن قضیه را یا مقدمه را "صغری" می گویند. در دو قضیه با آن سخنیکه مشترک بوده می باشد آن را "حد اوسط" می گویند. به کشیدن حد اوسط از مابین صغری و کبری نتیجه به پیش می آید. مثلا کرکت بازی است، صغری او بازی تصریح است اکبری التبحر کرکت تصریح است. حد اوسط بازی را از برد و جمله خارج ساخته نتیجه معلوم کرده شد.

{۱۳} از جمله این به استبانت "خلیل الله" ثابت است. حضور نبی اکرم صلی الله علیه و سلم در ایام آخری زندگی مبارک خویش فرموده بودند "لو كنت متخذاً خليلاً لا تأخذت ابا بكر خليلاً" اگر من کسی را خلیل می ساختم ایمنی سبباً پس ابوبکر خلیل می ساختم. از این حدیث مبارکه دو حقائق عظیم منکشف میگردد. اول اینکه علاوه از انبیاء علیهم السلام در جمله انبیا عظیم ترین اسان ابوبکر ر صی الله عنه هستند. و دوم اینکه آن هم بر آن مقام نیست که آن را خلیل گفته شود. خلیل "آن لفظی است آن واکه الله جل جلاله برانی حضرت ابراهیم علیه السلام استعمال می کند. فرمودند: **وَ اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً** (النساء: ۱۱۵) یعنی "الله جل جلاله ابراهیم را خلیل ساخت".

{۱۴} در بر هر جاییکه در آنجا از لحاظ و نگه بونی انچنان دنیایی به نظر می رسد که از خاک آن نیال آرزو سبز می شود. روشی این دنیا با از نور مصطفی صلی الله علیه و سلم است. و یا آن دنیا بسوز در پی تلاش مصطفی صلی الله

علیه وسلم است.

{۱۵} درباره این انجمن اقوام علامه اقبال تبصره کرده بود بی چارگنگ از چندین روز نفس شکسته می‌رود خوف است که از دهن من خبر بد بیرون نه گردد تقدیر گرچه مبرم به نظر می‌آید ولیکن دعای پیران کلیسا این است که معطل گردد

{۱۶} (۱۱) اکابر صیبری چندین مجالس خفیه از یهودی‌بائی دانشمند و فائز بر مرتب می‌وسه از سنه ۱۸۹۷ منعقد شدن شروع گردید (۱۲) در مجلس خفیه اکابر صیبری با برائی قائم ساختن حکومت یهود بر تمام جهان کدام دستاویزات که تهیه کرده شده بودند آن بنام مختصر "پروتوکول" مشهور است و نام مکمل آن : The protocol of the Learned Zions است - که این دستاویز مشتمل به ۲۳ دفعات میباشد - این دستاویز خفیه را اخبارات اولین بار در روزنامه روسیه چاپ کرد بعد اکشیشبائی مسیحی پادرسنه ۱۹۰۵ به خاطر بی‌لقاب ساختن این توطئه یهود منتشر ساختند که نسخه آن در کتابخانه موزه برطانیا محفوظ است - یهود نمی‌خواستند تا این دستاویز عام گردد بناء در پی ضائع ساختن نسخه بائی منتشر شده میباشد - تا که این توطئه ها علاوه از یهود تمام اهل دنیای عبر بوده باشند -

{۱۷} در جنگ عظیم اول وزیر خارجه بریطانیه آنکه در معاوضه امداد یهود در جنگ اعلان قیام حکومت یهود (اسرائیل) را در فلسطین بعملها از جنگ کرده بود -

{۱۸} از یک آیه قرآن حکیم نیز اشاره ببرون می‌شود که در میان پر دو ... حضرت یوسف علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام - هیچ بی دیگری نه بود - از یک مومن آل فرعون این الفاظ نقل شده اند : ﴿حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُ لِمَ لَمْ يَخْلُقْ اللَّهُ مِنِّي بَعْدَهُ زَوْلاً﴾ (اعراف : ۱۳۳) "تا آنکه پر گناه آن حضرت یوسف ا فات شدند پس شما گفتید : اکنون بعد از او هیچ رسولی را الله جل جلاله مبعوث نمی‌فرماید" -

{۱۹} واضح باد که این خطاب از سنه ۱۹۹۲ء است و نیز مراد از "انتخابات" تازه انتخابات ۱۹۹۳ء میباشد.

{۲۰} جبال و بد بد بختی ما قابل غم است که ما برانی حوازی عملی یا در روشی خویش اعدا رنگوناگون و آراسته را تراشیده مانده ایم - چنانچه ما به افتخار بزرگی میگوییم که اگر ما بد هستیم پس چه شده است بهر حال امتی محمد صلی الله علیه وسلم هستیم ما الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم را قبول داریم.... از آنالیکه آنحضرت را قبول نمی کنند بهتر هستیم - ما با اظهار غفیدت کلان خود میگوییم که "ما امتی محبوب شما هستیم" و اگر از آن به بعد ما هر چیزی از احکام عمل میکنیم پس در مقابل آنها حتما بهتر هستیم - که هیچ حکمی را قبول ندارند - احقر چبری امتیاز باید برای ما بوده باشد - این معیار اندیشه و فکر ما است مگر قرآن حکیم برای ما قضاوت دیگری را می شنواند - روش یهود این بود که قبائل مختلف یهودی با با حلیفان غیر یهود خویش یکجا شده و با قبائل یهود مناطق دیگری جنگیدند و آنها را از خانه بانی شان کشیده و با خود اسیر می ساختند - مگر وقتی که به یاد آنها آمده و فهمیده می شدند که این پیمان برادران یهودی ما هستند پس می گفتند که ممکن نیست تا اینبار در حالت اسیری به بینیم - چنانچه بعوض فدیة آنها را بها می ساختند و برای ادا کردن فدیة اعالت فراهم می آوردند - خداوند جل جلاله بر این روش یهودیها انتقاد نموده ﴿تَكْفُرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ الَّتِي كُفِّرُوا بِنِعْمَةٍ﴾ (۸۵) "آیا ایمان می آورید بر بعضی کذاب و کافر می شوید بر بعضی آن" بعد از مجازات این روش آنها اعلان کنان فرمودند "هر یکی از شما این طریق را اختیار می کند" مجازات آن غیر از این دیگر چیست که "زندگی دنیا آن رسوا باشد و در آخرت در عذاب شدید انداخته شود" - این قانون ابدی الله جل جلاله است درین مورد هیچ نوع رعایت با هیچ کسی کرده نمی شود.

{۲۱} مرحوم چوپدری غلام محمد امیر جماعت اسلامی کراچی این معامله را

رسوا کردن کسی می گفتند

{۲۲} ذکر تابوت سکینه یهود در قرآن حکیم نیز آمده است. این تابوت که در دست دشمنان یهود افتاده بود باز گشت آن بطور علامت سرداری "طالوت" بیان کرده شده است. گفته می شود که در آن "تابوت سکینه" آن الواح موجود اند که در آن تورات نوشته کرده شده ربه حضرت موسی علیه السلام عطا کرده شده بود.

و همچنان ادعای کرده شده که در آن عصای حضرت موسی علیه السلام نیز موجود است چنانچه یهود آن "تابوت سکینه" را بسیار مقدس می دانند و آن را علامه فتح خویش تصور میکنند.

{۲۳} آغاز وحی بر حضور صلی الله علیه وسلم از ربیانی صادق شده است. و فیکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم رویا می دیدند آن در چند روز یا در روز دوم بصورت واقعه ظهور پذیر می گردید. همین سخن در یک حدیث ((مثل فُلُقِ الصُّبْحِ)) مانند صبح صادق "قرار داده شده است.



2

خطبه ثانیہ

طرح سیاسی نظام خلافت در زمان حاضر

فهرست عناوانات

متعلقه خطبه دوم

- (۱) بنیاد گرایی و اجتهاد
- (۲) حقیقت خلافت
- (۳) سطح ابتدائی اجتماعی نظام عائلی
- (۴) در قرآن طرح نظام سیاسی و معاشی موجود نیست
- (۵) بعد از خلافت راشده
- (۶) احیاء حقوق انسانی و ارتقاء تنظیم حکومتی
- (۷) غفلت ما و بیداری مغرب
- (۸) اسباب برتری نظام صدارتی و خاکه های آینی رائج در دنیا
- (۹) لوازم سه گانه نظام خلافت
- (۱۰) مقننه در رناست اسلامی
- (۱۱) اجتهاد و پارلمان
- (۱۲) صورت عملی بالادستی کتاب و سنت
- (۱۳) تقرری اولی الامر بذریعه انتخاب
- (۱۴) اوصاف رای دهنده
- (۱۵) نظام احتسابی
- (۱۶) آئین نامه پاکستانی و ماده های اسلامی
- (۱۷) نفی قومیت مخلوط
- (۱۸) فریب شهروندی مساوی
- (۱۹) حقوق و پابندی های غیر مسلم در نظام خلافت
- (۲۰) جزیه چیست؟

بعد از خطبه مسنونه ' تلاوت آیات ' و کلمات تمهیدی
فرمودند :

برای ما لازم است که شکر الله جل جلاله را ادا نماییم امروز
اداره هائی بیشتری به معرض وجود آمده که فقط نام خلافت را
میگیرند و گرنه از اکنون به چند سال قبل هیچ کسی وجود
نداشت تا نام خلافت را بیاد می آورد. گویا که ظهور مشیت ایزدی
در صورت " زبان خلق " می شود. لیکن بمعده مقبولیت عمومی
خلافت این هم ضروری است که حقیقت خلافت فهمیده شود و
عام کرده شود و بنیاد هائی فلسفیانہ آن در ذهن راسخ کرده شود و
درین دور جاری آن خدو خالی که خلافت آن را ایجاب میکند ادراک
آن عام کرده شود.

بنیاد گرائی و اجتهاد

از اختتام خلافت راشدہ سیزده صد سال گزشته است. گویا که
در دریای وقت زمان آب زیادہ ریخته شدہ و رفتہ است ' خیلی ہا
حالات تبدیل گردیدہ است. چنانچہ از پیش نظر تبدیلی آن
حالات ادارہ باقاعدہ " اجتہاد " در دین ما بجا گزاشتہ شدہ است
تا کہ ما طبق حرکت زمان میتوانیم حرکت کنیم مطلب و مرام ما از
اجتہاد و گردانی از بنیاد گرائی نیست ' برای ما لازم است تا بدون از
هیچ معذرت دلیرانہ بگوئیم کہ ما بنیاد گراہستیم ' مگر ترجمہ
این اصطلاح " بنیاد پرست " غلط است. ما فقط و فقط پرستش

الله جل جلاله را می‌کنیم و ما نمی‌توانیم بجز خدا پرستش چیز دیگری بکنیم. چنانچه ما پرستش بنیاد پای خویش را نمی‌کنیم البته آن را برقرار ضرور نگه‌میداریم و آنها را تشبیه هم می‌نمائیم. با هم‌راهی آن ما این را نیز تسلیم می‌نمایم که زمانه برگز مطعل نمی‌گردد بلکه آن ارتقاء پذیر است. بقول اقبال ع ترجمه از اردو

"هر که بود نابود شد و هر که موجود ناموجود خواهد شد، همین

است یک حرف محرمانه"

حقیقت همین است که ع

"در زمان باشد تغیر را ثبات"

لہذا ملاحظہ این است کہ با در نظر داشت مبارزہ این زمانہ شکل خلافت چہ گونه خواهد بود؟ من مثال این بنیاد گرائیرا از قرآن حکیم اخذ می‌نمایم. در قرآن حکیم در بیان مثال کلمہ طیبہ فرمودہ شدہ است:

﴿ اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ

أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴾ (ابراہیم : ۲۴)

"آیا نہ دیدی چگونه بیان کرد الله جل جلالہ مثال کلمہ

طیبہ را' ساخت سخن پاکیزہ را مانند درخت پاکیزہ کہ

بیخش استوار باشد و شاخہ ہایش در آسمان."

ظاہر است کہ درخت فقط اسم بیخش نیست. در درخت تلہ ہم است 'شاخہ ہا نیز است کہ برگ و بار آخردر شاخہا اساس میگیرند نہ کہ در بیخش می‌رویند. ولی با وجود آن اہمیت بیخ درخت زیاد است پس آن درخت نامیدہ نمی‌شود' فقط چوبی برای سوخت بکار برده می‌شود. بہ خاطر این از ہمہ اولتر برای ما لازم است تا

اصول خلافت را خوبتر بشناسیم- درباره آن اصول برای ما هیچ ضروری نیست که ما هیچ مفاهیمی به وجود بیاریم بلکه بدون از کدام تغییر جزوی برقرار و بر حال خود باید ماند- البته جائیکه حالات اقتضاء می کنند آنجا این اصول را در پیش گرفته لازم است راه اجتهاد را اختیار کنیم-

حقیقت خلافت

۱- حاکمیت الله جل جلاله : این سوال که خلافت چیست؟ مختصر ترین جواب آن چنین خواهد بود که خلافت ضد حاکمیت است- بنزدیک اسلام حاکمیت فقط برای الله جل جلاله مخصوص است- ^(۱) چنانچه از لقطه نظر اسلام هر کسی که خود را مدعی حاکمیت خود قرار میدهد گویا که ادعا خدا بودن را می کند- ادعاء فرعون نیز همین بود :

﴿ أَلَيْسَ لِي مُلْكٌ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي ﴾

(الزخرف : ۵۱)

"آیا نیست برای من فرمان روای مصر؟ و این بهرهای جاری تحت فرمان من؟"

نظام آبیاری همه در قدرت من است، هر کس را خواسته باشم آب بدهم و کسی را خواسته باشم محروم سازم- معیشت مصرودار و مدار آن همه بر سیستم آبیاری بود- بهمین لحاظ آن شعار ﴿ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ﴾ را سرزده بود- نه فرعون آنقدر احمق بود و نه متبعین آن آنقدر جاهل بودند که آن ادعای خالقیت کائنات را می نمودند و رعیت آن را بدون از چون و چرا تسلیم می نمود- در اصل ادعای آن صرف ادعاء حاکمیت بود که همین ادعاء، ادعاء خدائی قرار داده

شد. برای واضح نمودن این شاخه مهم توحید و فهمیدن آن از چهار مقامات قرآن حکیم آیاتی را منتخب کرده ام. در سوره بنی اسرائیل ارشاد است:

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ (بنی اسرائیل : ۱۱۱)

"در حاکمیت شریک آن هیچ کسی نمی باشد."

در سوره کهف فرمودند :

﴿وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ (الکھف : ۲۶)

"آن در حاکمیت خود هیچ کسی را شریک نمی سازد."

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾

(یوسف : ۱۳۰)

"نست حکومت و حاکمیت مگر صرف از الله جل جلاله"

آن حکم داده اند که غیر از آن بندگی هیچ کسی رانه کنید."

بعد از سوره نور در آیت شماره ۵۵ نتیجه منطقی تسلیم نمودن

حاکمیت الله جل جلاله که به میان می آید یعنی خلافت

انسانها ذکر آن را به چنین طرح فرموده اند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ

فِي الْأَرْضِ﴾

"الله جل جلاله وعده فرموده اند با آن مردم از شما که ایمان

آورده اند و عمل صالح کنند که آن ذات گرامی آنها را بر زمین

ضرور اخلیفه می سازند"

مطلب این است که برای انسانها حاکمیت نمی باشد بلکه

خلافت است. حاکمیت انسانها خواه شخصی باشد و یا

اجتماعی از روی قرآن حکیم شرک است. اصول جمهوریت

حاکمیت پسندیده است. این هم آن قدر کلاں کفر و شرک است چنانچه حاکمیت انفرادی کدام انسان، مثلاً فرعونیت، لمرودیت، و همچنان از اعتبار نوعیت حاکمیت مردمی از این هیچ فرقی ندارد. بقول اقبال ع (ترجمه از اردو)

دیو استبداد پا کوبد بجمهوری لباس

تو همی فهمی که آزادی است این "تیلیم پری"

عقیده "حاکمیت" انسانی یک نوع نجاست غلیظ است. اکنون خواه این نجاست به مقتدار هزارتن و یا یک پارچه ساخته و بریک شخص حمل کرده شود و یا خواه این مقدار را پارچه با ساخته و بر همه جمهور تقسیم کرده حمل شود. عقیده نجس این شرک با وجود تقسیم آن همان نجس و بر حال خود می ماند. تقاضائی تو حید این است که حاکمیت فقط و فقط خاصه الله جل جلاله است. هرگاه حاکمیت از الله جل جلاله است پس اکنون برای انسانها چه باقی ماند؟ خلافت فقط خلافت^{۱۲۱} چنانچه خلافت نتیجه منطقی حاکمیت الله جل جلاله است. برای فهمیدن این تصور مثال نائب الحکومه دور حکمران پیش روی خود داشته باشید در آن زمان حاکمیت از جانب ملکه بریطانیا بود در دہلی نائب الحکومت آنها زندگی می کرد و کار این نائب الحکومه این بود که هر حکمی که از جانب حاکم اصلی میرسید این آن حکم را پیاده و تنفیذ می کرد آن هیچ جراتی از چون و چرا نداشت چرا که حاکمیت از اوند برود در مسائل درباره آنها از آنجا حکم نمی رسید آن نائب الحکومت تقاضای پای حالات و حکمت را در نظر داشته از راه خود میتواندست قضاوت بکند این کامل ترین تصور کار نائب الحکومنتی بود پس فرق این بود که حاکم او ملکه بریطانیا شاه

بریطانیا بود در حالیکه این جا کار از شهنشاه ارض و سماء است و حیثیت انسان نائب الحکومت می باشد.

۲- خلافت جمهور : در سلسله خلافت نکته دوم این است که الله جل جلاله این خلافت را به کامل نوع انسانی اعطاء فرموده اند. چنانچه جدا مجد نوع انسانی حضرت آدم علیه السلام را خلیفه ساخته بودند. طوریکه ارشاد است :

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً ۚ﴾

(البقره : ۱۳۰)

"و (یاد کن) چون گفت پروردگار توبه فرشتگان که من آفریننده ام در زمین جانشینی را یعنی خلیفه".

مطلب آن این است که به آدمیت خلافت داده شد ولی... (و این لیکن بسیار کلان است).... از نسل آدم کس اگر ادعای خود مختاری را کرده و روش بغاوت را اختیار نماید آن یا غی گردید و برای یا غی حق زنده ماندن نیز میسر گردیدن مناسب نیست. بلکه مجازات آن کاملاً منطقی است که حق خلافت آن باید سلب گردد.^{۳۱} چنانچه الله جل جلاله اساساً خلافت را به تمام نوع انسانی اعطاء فرموده بود. لیکن اکنون در انسانها حق دار خلافت فقط آن مردم هستند که آنها حاکمیت الله جل جلاله را تسلیم کرده و به حضور آن ذات گرامی سر اطاعت را خم سازند. این روش آنها اسلام است و آنها خود مسلم هستند. معنی اسلام است گردن نهادن اگر دن خم ساختن (یعنی to submit یا to surrender).

همین سبب است که آن مرد می که اکنون ادعاء کنندگان حاکمیت بشری گشته اند که به مسلمانان برای سرکوبی آنها حکم داده شده است. ارشاد شده است :

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾

(الانفال : ۳۹)

(مطلب این است که این باغی است) "و با آنها جنگ را ادامه دهید تا اینکه فتنه و فساد فرو برود و دین کاملاً برای خدا بشود" -

توجیه جواز جهاد و قتال همین است این جزاء بغاوت از حاکمیت اعلی را انسانهایی دور حاضر نیز تسلیم میکنند - چنانچه آنها بر قبول کردن این توجیه جهاد و قتال مجبور هستند و بر بنیاد همین توجیه این قرص تلخ را انسان این دور نیز از حلق خود میتواند بگذراند - تا مسلمانان ابلیت شروع کردن فتنه باغی ها ندارند باغی با اثر خود را نشان داده می تواند اصولاً در آن وقت نیز حق خلافت از آن سلب شده می باشد و به طور جواز در آن وقت نیز خلافت فقط حق مسلمانان است -

۳ - خلافت شخصی باقی نه مانده است : سخن سویم این که تا آنگاه که سلسله نبوت جاری بود تا آن وقت خلافت شخصی بود - چرا این چنین بود؟ برای این که حکم الله جل جلاله برای هر انسان مستقیماً نمی آمد - حاکم حقیقی بر آسمان بود با بر انسان رابطه مستقیماً نه بود البته بذریعه وحی و یا از راه ارتباطات زمانی فقط رابطه نبی با حاکم اصلی قائم می بود - احکام به نزد آن می آمد و مسئولیت تنفیذ نیز بدوش آن می بود - و همین سبب است که خلافت در آن وقت شخصی بود - چنانچه به حضرت داود علیه السلام به صیغه واحد خطاب کرده فرموده شده بود :

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ص : ۲۶)

"ای داود! ما شمارا در زمین خلیفه ساختیم -"

این چنین ارشاد نه شده است که "ای بنی اسرائیل ما به شما خلافت داده ایم" بلکه خطاب به یک فرد معین است. از یک حدیث مبارکه نبی صلی الله علیه وسلم نیز برین موضوع روشنی حاصل میگردد. فرمودند :

﴿كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ﴾

"سیاست بنی اسرائیل در دست انبیاء علیهم السلام بود" هر گاه که انتقال یک نبی به میان می آمد فوراً یک نبی دیگر حانشین آن میگردد."

چنانچه بعد از وفات حضرت داود علیه السلام نبوت و خلافت هر دو به حضرت سلیمان علیه السلام میسر گردید. بعد از این سلسله تا چهارصد سال هیچ منقطع نه گردیده است. تا آنکه در زمانه ما تا نبی اکرم صلی الله علیه وسلم موجود بودند آن حضرت خود خلیفه بودند. هر گاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم انتقال فرمودند پس آن سلسله وحی و نبوت ختم گردید مگر در نظام خلافت یک عظیم انقلاب به میان آمد. چنانچه خلافت شخصی نه بلکه اجتماعی گردید. چنانچه طوریکه بر آیه کریمه شماره ۵۵ سوره النور باز هم می نگریم:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾

یعنی "وعدده الله جل جلاله" است که (ای مسلمانان!) هر کس که از شما حق ایمان و عمل صالح را ادا میکند لا رما ابداً در زمین خلافت اعطاء می نمایم."

ببینید درین جا ضمیر واحد نمی باشد بلکه ضمیر جمع وارد

گردیده است. گویا که اکنون بجائی خلافت شخصی و انفرادی خلافت اجتماعی به میان آمده است. اکنون درین دور ارتقاء اجتماعی، هر کدام مقام رسید است بحواله این جائزه "حاکمیت" نیز باید اتخاذ گردد. از ارتقاء اجتماعی سه مرحله هست.

یک زمانه بود که در آن انسان فقط از اجتماعیت قبائلی واقف بود. هر قبیله یک سردار داشت. اکنون آن سردار اگر این ادعا را میکرد که اختیارات مطلقاً پیش من است، من چیزی را خواسته باشم حکم کنم گویا که ادعاء حاکمیت را کرد که کفر و شرک است. و اگر آن قبول کند و بگوید که من بنده الله جل جلاله هستم، و حکم الله جل جلاله را نافذ میکنم پس حیثیت آن حیثیت خلیفه می باشد. صورتحال حضرت ابراهیم علیه السلام نیز هم چنین بود. ایشان شاه هیچ کشوری نه بودند. بلکه سرداری که خانواده بودند. لیکن رسول الله جل جلاله بودند. نافذ کننده حکم الله جل جلاله بودند. گویا ایشان در خانواده خود خلیفه الله جل جلاله بودند. در مرحله مرفقی ارتقاء اجتماعی مملکتبای قائم گردیدند. و در زمانه آن سلطنتها دور ملوکیت آغاز گردید. و این شاهان نیز به دو نوع بودند. از یک طرف به مثل فرعون شاهان بودند که ادعاء اختیارات مطلق خود را داشت. و از طرف دیگر به مثل حضرت داود علیه السلام شاهان بودند. در قرآن مجید ذکر است ﴿وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا﴾ و ای بنی اسرائیل شما را شایان ساختند، گویا که در این مرحله ارتقاء اجتماعی شاهانی که هستند آنها معنا خلیفه می باشند. چرا که هر آن حکمی که از جانب الله جل جلاله می آید آن را خود آن نیز تعلیم می کند و تنفیذ

آن را نیز می نمایند. و در مرحله آخری از ارتقاء اجتماعی دور
حاکمیت مردمی است. در انسانها ادراک شعور خویش بیدار
گردید. در اذهان آنها سوالات ایجاد گردید که بر آنها به مثل آنها
انسان دیگر چه طور حکومت کرده می تواند. آنها نیز دارای دوی پای
و دودست هستند اینها نیز... پس این حکمرانی حق ثابت تمام
انسانیت میباشد حال آنکه بر آن صرف یک شخص قابض
گردیده است. مگر در منزل همین ارتقاء آخری نیز معرکه حق و
باطل جاری است. ما گفته می توانیم که هم از ابتداء در مابین دو
چیز معرکه آرای جریان دارد از یک طرف حاکمیت است و از طرف
دیگر خلافت. گویا بقول اقبال: ترجمه از اردو،

مسترد کاست ز دل نا میرو.

جبرائیل مصطفوی با شرار بدلیسی

البته این ضروری است که اشکال حاکمیت با ادوار مختلف تغییر
گردیده است. گرچه صورت ظاهری حاکمیت و خلافت یکسان
بنظر می آید و هیچ فرقی دیده نمی شود. چنانچه به فرعون و
نمرود هم شاه گفته می شود و به حضرت سلیمان و داود علیهما
السلام نیز شاه ولی نمرود و فرعون در حقیقت ادعای خدای را کرده
اند که کافر و مشرک اند در حالیکه حضرت سلیمان و داود
علیهما السلام گرچه به اعتبار ظاهری شاه هستند ولی
در حقیقت خلیفه هستند. بعینه همین صورتحال در عصر
حاضر نیز متصور و ثابت است. علامه اقبال این سخن را در نظم
آخری زندگی خویش تحت عنوان امجلس شوری ابلیس بیان
کرده است. درین شعر خلاصه فکر اجتماعی علامه اقبال واضح
گردیده است چنانچه درین شعر یک مشاور ابلیس می گوید.

زمان دیموکراسی آمده است، ما همه ازین در اندیشه کلان هستیم
گویا که برای مقابله شیطننت ما انسان از خواب بیدار گردیده
است. مشاور دیگر شیطان می گوید "خواه مخواه به شما
تشویش پیدا اگریده ده است" چرا ترجمه ارادو،

کسوت جمهور دادم شاه را
چون شد آدم خود شاس و خود سگر
تو مداتی چیست جمهوری نظام مغربی
چهره روش اندرویش رشت جگیر هست

حق این است که دیموکریسی دور موجوده در اصل آمریت سرمایه
داران - پول داران یا سروت مندان است - آنایکه نظام آمریکا را
دیموکریسی دانسته اند یقینا سلامتی مغز آنها مشکوک است
بقول اقبال ع (ترجمه)

دیو استبداد با کومند بحمهوری

نو پمی فمی که ازادی است این "سیم پری"

در امریکا برای مقابله انتخاباتی ملیار در بودن نه بکه بلیار
در بودن ضروری است - در دست یک مرد عامه فقط یک ورقه رانی
قرار دارد که این آن را دیوانه ساخته است - همین ورقه درین جا در
نزد من نیز بدست یک مرد عامه قرار گرفته است - مگر پس پردا این
ورقه در آنجا بازی سرمایه داران است و درین جا از بابان هستند -
در حقیقت جمهوریت آن نگاه قائم میگردد که در ما بین عوام
الناس در معیشت آنها عدل اقتصادی قائم شود - وبعد از قیام
انصاف ورقه بدست آنها بدویند و بینید - که اکنون صورت فیصله
آنها در کدام مرحله قرار میگیرد و ورقه را برای کیبا استعمال می
کند -

از یک طرف شیطان در نتیجه ارتقاء عمرانی تصور حاکمیت انسانی را شکل حاکمیت اجتماعی حاکمیت پسندیده شیطنت آن برقرار باشد. و از طرف دیگر الله جل جلاله نیز خلافت انسانی را از خلافت شخصی به خلافت اجتماعی مبدل ساختند. این معامله باهم مساویانه جریان دارد. جنگ حاکمیت و خلافت ادامه دارد. خلافت عبد حاضر "خلافت مردمی" است. بقول حضرت عمر رضی الله عنه خلافت "امر المسلمین" است. این یک اداره اجتماعی مسلمانان است. در قرآن کریم این فلسفه را در سوره شوری به این الفاظ واضح ساخته است: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يَنْتَهُمْ﴾ از این الفاظ همین مراد است که "امر" مسلمانان با مشاورت باهمی طی میگردد.

۳- خلیفه‌المرسولین : درین وقت نیز بر انسان به جائی خود خلیفه است مگر به کدام معنی؟ درین معنی که این جسم من در خدمت الله جل جلاله امانت است. و من در استعمال این خلیفه الله هستم تا بر این جسم حکم الله جل جلاله را نافذ سازم و آن صلاحیت‌های که در جسم ودیعت شده اند آن را مطابق بر رضا او تعالی صرف نمایم. این جسم را آن چیزهای بدهم آنباری که الله جل جلاله برایش حلال قرار داده اند. اگر من این روش را اختیار نمایم پس خلیفه هستم. و اگر بر عکس این من این را بگویم که از جسم مطابق خواسته خودم کار میگیرم پس گویا که من ادعای خدای را کرده ام. مدعی حاکمیت هستم. چنانچه در سوره الحديد آمده است:

﴿أَمَّا إِلَهُ وَرَسُولِهِ وَأَنْقُضُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُتَخَلِّفِينَ فِيهِ﴾

یعنی "ایمان بیاورید بر الله جل جلاله و بر رسول او و حرج
کنید آن تمام چیزها را در راه الله جل جلاله که در آن است -
شما خلافت اعطاء فرموده اند."

بقول شیخ سعدی

این امانت چند ورود نزد ماست

در حقیقت مالک هر شی خداست

این دست و پایم ملکیت من نیست بلکه از طرف الله جل جلاله
امانت اعطاء کرده است - جسم مکمل من و آن چیزهایی که مزید
بر آن در شکل مال و اولاد - داده شده است همه امانت الله جل جلاله
است - برای این اولا خلافت در وجود خود و از آن به بعد در آن خانه
خود که شما سربراه آن می باشید 'حق خلافت را اداء کنید - لیکن
اگر در خانه بای خویش به جانی حکم الله جل جلاله حکم کدام
کسی دیگری را تطبیق کردید پس دور آن صورت شما خلیفه نه
بلکه یاغی می باشید - اکنون این را باید دریافت کرد که شکل
اجتماعی خلافت چه خواهد بود - نظام اجتماعی چه طور باید
ساخته شود؟ آن را بر این سخن باید قیاس کنید که نظام حاکمیت
اجتماعی به چه قسم ساخته شده است - در پاکستان در حال
حاضر صدوده ملیون نفوس زندگی به سر می برند آیا این همه
حیثیت حاکم را دارند؟ اگر صورتحال چنین باشد پس کار چه طور
خواهد انجامید ضرب المثلی هست اگر ما هر دو شاه بستیم پس
خادم کیست مطلب حاکمیت عوامی گرچه همین است - لیکن
این را ملاحظه کنید که نظام چه قسم ساخته شده است؟ برای
ساختن و سوق نظام یک ورقه رائی داده حاکمیت خود را منتقل می
سازند - من اظهار رائی خود را در حق یک شخص می کنم و شما در

حق شخصی دیگری اظهار می کنید. این شخص حق حاکمیت را بذریعه ورقه به آن کسانی تفویض می کند که آنها منتخب گردیده به مجلس شوری رسیده اند. اگر نظام صدارتی باشد پس اختیارات به صدر آن منتقل می شوند. گویا که مردم عامه آن مملکت حاکمیت خود را به آن منتقل کرده اند. بعینه همین معامله در **اُمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ** نیز بوده می باشد. من نیز خلیفه الله جل جلاله می باشم و شما نیز خلیفه الله جل جلاله می باشید. به خاطر اینکه خلافت اجتماعی است اکنون برای ساختن نظام اجتماعی چیزی اصول اختیار کردن لازمی می شود. مردم "خلافت" خود را به کدام یک کس منتقل می سازند که آن را "خلیفه المسلمین" می نامند. حق خلافتیکه با همه مردم بود آن حق را اکثریت عظیم آنها به آن شخص انتقال کردند. درین معنی آن خلیفه المسلمین است.

برای خلفاء راشدین اصطلاح امیر المومنین استعمال کرده می شد لیکن تا خلافت عثمانیه رسیده رسیده اصطلاح بدل گردید. اکنون برای آن خلفاء اصطلاح امیر المومنین استعمال نمی شود. برای آنهاست استعمال اصطلاح امیر المسلمین آغاز گردید. این اصطلاح کاملاً صحیح است. ظاهر است که در عهد حاضر خلافتیکه به میان می آید آن صرف تحت اصول **"اُمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ"** به میان می آید. در نزد مسلمانان شخصیکه اهل است آن را انتخاب می نمایند. و به آراء آنها خلیفه المسلمین منتخب می شود. و بهمین طور نظام اجتماعی به وجود می آید.

اکنون بر نظام اجتماعی بحثی خواهیم نمود. در داخل اجتماعیت انسانی سطحبائی مخلف هست که یک ترتیب آن

تاریخی نیز است و همچنان به اعتبار اهمیت نیز - و علاوه ازین یک ترتیب دیگری نیز به حواله دین و قرآن حکیم موجود است -

سطح ابتدائی اجتماعیت... نظام عائلی

قدم ابتدائی اجتماعی انسان قیام رشته ازدواجی در میان یک مرد و زن است - از نتیجه رشته یک مرد و زن یک خانواده به وجود آمد از آن به بعد سلسله اولاد آغاز گردید که به این اساس این سلسله وسیع شد و جامعه به وجود آمد - گویا که قدم اول اجتماعیت نظام عائلی و اجتماعی است - بهمین اساس قرآن حکیم نسبت به دیگر گوشه‌بائی اجتماعیت درباره نظام عائلی نیابت زیاده احکامات تفصیلی بیان فرموده اند - برای اینکه اگر نخست اول در ابتداء عمارت بطور صحیح بجای مانده شود پس عمارت تا به منازل بالائی آن درست و صحیح می‌رود - و اگر نخست اول کج مانده شود پس بقول شاعر -

نخست اول جود پیدا می‌کند
تا ثریا می‌رود دمار کج

در قرآن طرح نظام سیاسی و معاشی موجود نیست

در قرآن حکیم هیچ طرح نظام سیاسی و اقتصادی اصلاً هیچ وجود ندارد - صرف برای نظام سیاسی اصول داده شده اند - در حالیکه چیزی اصول نظام اقتصادی نیز داده شده است و چیزی احکام نیز موجود اند - گویا که در قرآن حکیم از روی ترتیب در زندگی اجتماعی اهمیت برای نظام عائلی و خانوادگی حاصل است - در حالیکه در عهد حاضر معامله کاملاً برعکس گشته

است. دردنیای امروزه اهم ترین چیز طرح سیاسی و دستوری است. برای اینکه کدام چیزیکه در آئین نامه طی می شود مطابق آن عملاً اقدام می شود. مثلاً در آئین نامه این طی کرده شد که هیچ قانون سازی منافعی قرآن و سنت شده نمی تواند پس در کشور میتوانیم مبارزه خلاف قوانین که از جانب ایوب خان رائج گردیده بود بکنیم. گویا که درین عصر چیز که کنترول کننده مکسل نظام اجتماعی است آن آئین نامه است^{۱۴۱} لیکن قرآن حکیمه تمامی مباحث طرح آئینی را مفتوح مانده است.

سخن اهم دوم همیکه باید فهمیده شود این است که تا حدیکه تعلق نظام کامل ریاست است، مثلاً اینکه اعضاء کشور کدام کدام هستند، تقسیمات حقوق و فرائض در مابین آنها به چه طرح باید بوده باشد. و نیز تحدید و توازن نظام کامل چه قسم به وجود می آید. غرض اینکه همه همت که آن را نظام سلطنتی نام داده شده است، این نقشه تفصیلی برای مادر خلافت را شده نیز در صورت ابتدائی میسر میگردد. و گرنه در دنیا این نقشه کامل حقیقاً بعداً به وجود آمده است. سخن به تسلیم کردن بعض از حقائق به جرات به پیش میرود. در آن حالیکه عهد خلافت را شده به اختتام رسید پس در آن وقت این امتیاز در هیچ جائی موجود نه بود که این انتظامیه است، این مقننه است، و این عدلیه است. در خلافت را شده این اصول موجود بود. که اگر خلیفه از راه راست روی میگردد آن را باید متوجه ساخت تا منع گردد. لیکن چه قسم باید منع کرده شود؟ برای این کار هیچ کدام راه معین نه بود. چنانچه مامی بینیم که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از بیعت خلافت فوراً اعلان کردند که اگر من به راه راست بروم پس

اطاعت من بر شما فرض است و اگر کج روی اختیار کنم پس من رابه
راه است بیاورید.

همچنان یک واقعه کلان و دلچسپ از حضرت عمر رضی الله
عنه است. آن رضی الله عنه یک مرتبه در دوران خطابش به یک
مجمع مسلمانان پرسیدند اگر من به راه راست بروم و بطور
صحیح حکم دهم پس شما چه خواهید نمود؟ همه جواب دادند
"نَسْمَعُ وَنُطِيعُ" که می شنویم و اطاعت می نمایم! بعد از آن باز
پرسیدند اگر من کدام راه غلط را اختیار نمایم پس شما چه
خواهید نمود؟ برین سوال از مجمع یک شخص استاده شد و
شمشیر خود را از نیامش کشید و گفت که ما شما را به این شمشیر
براه راست می آوریم. حضرت عمر رضی الله عنه بر این شکر
خدا اوند جل جلاله را اداء کردند که در اطراف من هیچ کوران و کران و
گنگان نمی باشند بلکه ایستازند و مردم هوشمند می باشند که
میتوانند تا عمر را نیز بر راه راست بیاورند.

بعد از خلافت راشده

این سخن باید بطور صحیح فهمیده شود که بعد از خلافت
راشده ما به اعتبار دین بطور مسلسل به طرف زوال رفته ایم. در دور
۹۰ ساله حکومت بنو امیه رفته رفته اوصاف امتیازی خلافت
راشده روبرو به اختتام شد. از آن به بعد دور بنو عباس آغاز گردید. در آن
گرچه ملوکیت با مکمل شان خود جلوه نما گردید. لیکن به
اعتبار دین ضرور بازوال دچار شد ولی به اعتبار تمدن و تهذیب و
همچنان به اعتبار علم و هنر مسلمانان تا مدت یک هزار سال
امامت تمام دنیا را نمود. نظریه این بردوسخن اسلام به پامی افتد

مگر مسلمان نمی افتد. محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم تا بلند نیکه اسلام را رسانده بودند از آن بلندی افتیده افتیده هنوز هم به اعتبار دنیای غلبه بدست مسلمانان موجود مانده. عالم اسلام به معراج علوم و فنون رسیده بود در آن حالیکه اروپا در خواب بود. آنها نیز این دور را بنام قرون مظلمه یاد می کنند. در آنجا اصلا اجازه خواندن علوم و فلسفه وجود نداشت. از آن خانه که کدام کتابی از علوم و فلسفه تدارک می شد آن را به آتش می کشانیدند.

غرض اینکه شوکت مسلمانان تا یک هزار سال قائم ماند. اگر از یک سمت آفتاب اقتدار مسلمانان غروب شد ولی از سمت دیگری طلوع به میان آمد. خاتمه مسلمانان در همسپایه به وقوع پیوست لیکن از طرف مشرق ترکان علمبردار اسلام گشته در اروپا داخل گردید ع ترجمه را در

چون آفتاب صاحب ایمان شده پس
این جا غروب بود و آن جا صبح گشت

غفلت ما و بیداری مغرب

این حالات مسلمانان کم و بیش تا یک هزار سال باقی ماند. از آن به بعد مدت سه صد سال خوابیدن به خواب غفلت ما می باشد. اروپا را ما به دانشگاه های اسپانیا بیدار کردیم و خرد ما به خواب رفتیم. به اروپا علم و هنر 'فلسفه' علوم و منطق را ما آموختیم. نوجوانان ایتالیا و فرانسه و آلمان چنان به دانشگاه های غرناطه و قرطبه می آمدند طوری که امروز نوجوانان ما به امریکا و اروپا میروند. از آن به بعد به طور کلی ارتقاء علمی و تهذیبی در آنجا به

میان آمده است. اینکه گفته می شود که یعنی به شیطان هم ازین معامله سهم جائز داده شود. به فحوائی الفاظ قرآنی ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوْاۚ اِعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی﴾ چنانچه این سخن را هر کسی می فهمد که ارتقاء علوم و تکنالوجی در غرب به میان آمده است. هیچ مسلمانی برق را ایجاد نه کرده است بلند گوها 'موتو استیم' هوا پیمای بی سیم این همه ترقی و ایجادات در اروپا بوقوع پیوسته. گرچه این جائیداد پدری آنها نیست بلکه این ملک پدری مشترک نوع انسانی می باشد. حقیکه آنها دارند آنقدر حق درین معامله ما نیز داریم. بلکه بمطابق ارشاد حضور صلی الله علیه وسلم حق ما زیاده بر آنها است. "الحكمة ضالة المؤمن" هو احقُّ بها حيث وجدها "یعنی حکمت متاع گم شده مومن است" بر آنجائیکه آن دریا بدهم آن زیاده حقدار آن می باشد. ما این گفته نمی توانیم که این ایجاد انگلیس است 'ما از آن فایده نمی گیریم. اگر ما این را طی کنیم که ما از اشیاء غیر هیچ استفاده نمی نمایم' پس این روش نیز رذن برپای خود ما است نه آنکه بر آن با کدام اثر منفی واقع می شود.

احیاء حقوق انسانی و ارتقاء تنظیم حکومتی

با اعتراف بر ترقی علوم اروپا و غرب یک چیز دیگر نیز مستحق توجه ما است. آن اینکه محمد صلی الله علیه وسلم برای ما نظام اعلی و ارفع^{۱۵} حقوق مردمی را داده بودند 'مگر ما آن را ضائع هم ساخته ایم' ما خوابیدیم 'مگر اروپا باز هم خون داد. فرانسویها باد اذن خون خود ملوکیت را خاتمه بخشیدند و دیموکریسی را به میان آوردند' و تصور حقوق بشری را دوباره زنده

ساختند. این تصور حقوق بشری را ماداده بودیم، لیکن خود ما
آن محروم ماندیم علامه اقبال فرموده بودند ع

ہر کجا بینی جهان رنگ و بو
زانکہ از خاکش برآید آرزو
با ز نور مصطفیٰ اورا بہا است
با ہنور اندر تلاش مصطفیٰ است (۱۶)

ما باید ممنون اروپا باشیم کہ آن میکانیزم مکمل حکومت،
ایجاد کرده است. و این اصول را نیز آنها دادند کہ سه اعضه
حکومت، مقننه، انتظامیہ و عدلیہ است، این کار را نیز مانده کرد
ایم. طوریکہ ما ایجادات سائنسی آنها را نفی نمی کنیم بلکہ ار
آن استفاده می نماییم کاملاً بمان طور برای مانی آن چیز ہا نیز
لازم و مناسب نیست. اگر ما این اصول اجتماعی و سیاسی را با
اصول اسلام اختیار نہ نمائیم ضرر خود خواهیم کرد. و کدام اندک
ضرر ہم با این روش ما بہ آنها نمی رسد، البتہ این را در نظر باید
گرفت کہ آن چیزیکہ با اسلام مطابقت نمی کند آن را ترک کنید.
و مسئلہ سائنس و تکنالوجی بہ این اعتبار کاملاً مختلف است
آنکہ با اسلام صد در صد مطابقت دارد، در حالیکہ فکر و فلسفہ
اجتماعی و سیاسی را باید بر معیار قرآن و سنت باید دور دادن
ضروری است. البتہ این سخن را باید ملحوظ ساخت کہ آن
چیزیکہ با اسلام سازگاری اختیار می کند آن چیز گویا کہ متاع ما
است. درین مسئلہ ما باید روش چنین داشته باشیم ((خُذْ مَا صَفَا
دَعْ مَا كَدَرَ))^(۱۷) بلکہ بقول شاعر ع

خوش تر آن باشد مسلمانش کنی
کنشہ شمشیر قرانش کنی (۱۸)

اسباب برتری نظام صدارتی و خاکه‌هایی آئینی رائج در دنیا

تا جائیکه تعلق خاکه حکومت دستوری است بیک تقسیم آن در صورت دیموکراسی پارلیمانی و جمهوریت صدارتی کرده شده است. و تقسیم دیگر آن در صورت وفاقی 'وحدانی و یک‌نهایت کم رائج نظام کنفیدرل (یا میثاقی) کرده شده است. ازین پاهریکی را اگر حسب حالات خود اختیار کردید و در ضمن آن سه چیز شامل کرده آن راه به خلافت تبدیل کرده می‌توانید.

قبل از وضاحت این سه چیز یک سخن اصولی دیگر نیز باید فهمید که خلافت نمونه ای خلافت را شده است. قریب تر به آن خلافت را شده و به اعتبار عقل زیاده معقول و مسلم نظام صدارتی است نه نظام پارلیمانی. در خلافت را شده تمرکز اختیارات در ذات خلیفه می‌بود. و در عهد حاضر نظام صدارتی امریکا زیاده قریب تر به آن رسیده است. در مابین این هر دو این فرق است که در خلافت را شده. انتخاب خلیفه تا حیات می‌بود و در سجا مسئله برای چهار و پنج سال می‌باشد. برای صدر اعظم امریکا بعد از انتخاب آن ضرورت به کانگرس نمی‌ماند. درباره امریکا ما این سخن را قبول می‌کنیم که آن در دنیا از همه ممالک دیگر یک مملکت ترقی یافته است. به این حواله بطور دلیل فهمیدن لازمی است که نظام صدارتی نسبت به نظام پارلیمانی بر بلند ترین سطح ارتقاء اجتماعی قرارداد. این سخن به دلائل ثابت میتوان کرد که نظام صدارتی از نظام پارلیمانی بهتر است. سخن اول این است که نظام پارلیمانی در آن ممالک است که آنها محکوم بریطانیه مانند اند. آن کم و بیش تربیه که از باشندگان آن ممالک

است آن تحت سایه انگلیس از آن نظام است. ظاهر است آن نظامیکه آنها از خود ساخته بودند انتقال آن ترتیب هم لازم بود. مجبوری انگلیس این است که آنها شاهی را نیز بر بنیاد روایات خویش میخواستند ادامه بدهند. آنها میخواهند که ملکه و شاه هم بوده باشند و تاج نیز بوده باشد، لیکن در دست آنها هیچ چیزی نه باشد. لہذا به آنها اختیار کردن "ثنویت"^{۱۰} لازمی گردید. در نزد آنها از لحاظ آئین نامه سربراه کشور شاه و یا ملکه است، در حالیکه سربراه حکومت وزیر اعظم می باشد. همه اختیارات بدست مجلس وزراء و نماینده آنها وزیر اعظم می باشد. درین وقت این نظام علاوه از بریطانیہ در آن ممالک وجود دارد که آنها تحت نگین بریطانیہ مانده اند. علاوه بر آن این نظام در آن ممالک است که آن درین مرض مبتلاء اند که شاه را بطور یادگار ضرور آراستہ نگاه می میدارند. من آن را "باغ وحش بشری" میگویم. این یک امر واقعی است که حیثیت شاه و یا ملکه زیاده از یک یادگار نیست.

در مملکت ما نیز این نظام برای همین است که در محکومیت انگلیس مانده ایم. و در هند نیز به خاطر این است که آن نیز در محکومیت انگلیس مانده است. و گرنه حقیقت این است که این نهایت یک نظام نامعقول است. من این را برای این غیر معقول قرار داده ام که یکی را شما سربراه ریاست ساخته اید و دیگر آن را سربراه حکومت، لیکن در بین اختیارات این هر دو توازن چه قسم شده می تواند؟ درین نظام حقیقتاً هیچ توازنی شده نمی تواند. یک شخص را اگر چه شما به سربراهی کشور می گمارید مگر آن هیچ چیزی کرده نمی تواند. ازین زیاده تر کدام سخن غیر معقول

شده می تواند؟ اگر شما چیزی از اختیارات رابه سربراه ریاست
 سپرد می سازید پس بفهمید که دیورادرگردن طوطی آویخته اید.
 رئیس جمهوربرگاه اگر بنخواهد گردن وزیراعظم منتخب عوام را
 می برد. بعد از ترمیم هشتم صدرهمچو ضیاء الحق می باشد که
 آن درطرف یک دقیقه چونیجو صاحب رارخصت کرد. وگرنه به
 مثل صدر فضل الهی محبوس قصر صدارت می بود که برای ربای
 ان شعار با بردیوار بانوشته کرده شدند که "چوبد ری فضل الهی
 باید ربا کرده شود". اگر چیزی کار مربوط به صدر اعظم نه باشد آن
 باشستن دائمی خسته خواهد شد و اگر برای فعالیت خود کدام
 کاری دریافت نه گردد مجبورادست به توطئه ها خواهد زد. اصولا با
 بد این سخن فهمیده شود که گوشه های سه گانه حکومت جدید
 عدلیه، انتظامیه، مقننه که مقرر کرده شده اند بطور کلی در
 نظام صدارتی علیحده می شوند. سربراه انتظامیه بعد از آنکه
 صدر اعظم منتخب می گردد دست نگر مقننه بسی شود. در
 آمریکابه مرات چنین واقع شده که در کانگریس اکثریت از حزب
 دیموکرات است و صدر اعظم متعلق به حزب ری پبلک می باشد
 مگر با وجود آن آنها با اطمینان کامل و با کیفیت یکسوئی در
 انجام امورات انتظامی موفق می باشند. در حالیکه قانون سازی
 کار کانگریس است که بدون از فشارهای خارجی کار خود را انجام
 می دهد لهذا در هیچ جانی انتشار بمیان نمی آید. عدلیه با ارادی
 کامل ذمه حفاظت آئین و قانون را بعهده می گیرد. برعکس این در
 نظام پارلمانی مقننه و انتظامیه مخلوط می باشند. و این یک
 تکلان مصیبت است که در یکی از اوقات هم چند نفر یا غی می شود
 با فروخته می شوند خود را عوض می دهند و برای وزیر اعظم مسئله

نی بوجود می آید پسماند گیهای نظام پارلمانی در عصر حاضر
 با وضاحت کامل به میان می آید. بعد از انتخابات ۱۳۰۱^۱ حالیه
 پاکستان حکومتی کاندیدان امیدواران آزاد جور شده است.
 گویا که کاندیدانی آزاد اکثر تنظیمها را بمثل بازار سیاه قرار می
 دهند. در بعضی از ولایات صورتحال چنین نیز دیده شده که همه
 کاندیدان آزاد بحیثیت وزیران مقرر گردیدند و ممبران اعضاء
 احزاب مصداق این مثال گردیده اند که می بینیم ولی نمی توانیم
 که هیچ کاری را انجام بدهیم نظام صدارتی آنقدر صاف است که
 بعد از انتخاب صدر اکنون صرف صدر هر کسی را اهل بداند. وزیر
 بسازد. در نظام صدارتی بودن وزیران از کانگریس ضروری
 نیست. در حالیکه در نظام پارلمانی برای وزراء بودن آنها را از
 کارکنان پارلمانی ضروری است. در نظام صدارتی از
 صلاحیتانی آن اشخاص نیز استفاده کرده می شود آنهایی که از
 بازی سیاست دور اند لیکن در شعبه بانی خاص مهارت داشته می
 باشند. مثلاً برای شما در امور مالیات چنان شخصی در کار است
 که از اقتصاد جدید بطور کامل واقف و آگاه بوده باشد. اکنون
 ضروری نیست که آن عضو پارلمان هم باشد. مگر در نظام
 پارلمانی از خدمات و ارفن آن استفاده کرده نمی توانید تا آنکه آن
 شخص عضو پارلمان قرار نگیرد.

لوازم سه گانه نظام خلافت

بعد از آن سخن بانی اصولی اکنون ما بر آن سه اشیا روشنی می
 اندازیم که به شامل کردن آن سه اشیا بر نظام حکومتی که باشد
 با نظام خلافت تبدیل کرده می شود.

۱- حاکمیت الله جل جلاله : از همه اولتر بناید این سخن تسلیم کرده شود که حاکمیت صرف از الله تعالی است چرا که برای خلافت شرط اول و لازم همین است که در حق او تعالی بنده از حاکمیت دستبردار گردد و تسلیم کند که - حاکمیت برای الله جل جلاله است بنده محض خلیفه آن است. {۱۱}

الحمد لله که در مملکت ما (پاکستان) در اساس آئین نامه و در قرارداد مقاصد حاکمیت الله جل جلاله با صراحت کامل این اقرار موجود است - در آن گفته شده است که حاکمیت صرف از الله جل جلاله است و با ما چیزی اختیاراتی که هست 'آن بالذات از ما نیست بلکه اعطاء کرده یا مفوض شده هست و آن از طرف الله جل جلاله یک امانت مقدس است -

این اختیارات باید صرف در آن حدود قرار گرفته استعمال می شوند آنکه حاکم اصلی معین فرموده اند - گویا که به سطح آئین نامه اعلان خلافت کرده شد - در حالیکه در دنیا در ممالک دیگر نظریه جمعیت آن مملکت از لحاظ اکثریت منتبهی اعلان مذهب دولتی به چنین الفاظ کرده - می شود که "مذهب کشور مذهب مسیحی است" در آئین نامه ما اعلان مذهب دولتی نیز است که آن اسلام است ' حال آنکه بعد از تصویب قرارداد مقاصد ضرورت اعلان چندان نه بود -

۲- ممانعت قطعی راجع به قانون سازی خلاف کتاب و سنت : لازمه و یا شرط دوم نظام خلافت این است که باید به سطح دستوری طی کرده شود که درین جا هیچ نوع قانونی منافی کتاب و سنت ساخته نمی شود - برای اینکه نفاذ حاکمیت الله جل جلاله به چه نوع به میان می آید؟ مقننه بر آن چیزیکه بوده باشد خواه بنام پارلمان باشد

مجلس ملی باشد، مجلس شوری باشد و یا به کدام نام دیگری
موسوم شده باشد، دائره قانون سازی آن باید چه بوده باشد؛ این
اداره یعنی مقننه بخش اہم طرح ریاستی جدید می باشد آن در حال
حاضر آئین نامہ و بالخصوص بر خلاف حقوق بنیادی مجاز قانون
سازی نمی شود و در غیر آن در متباقی در ساختن بر قسم قوانین
برای آن اختیار حاصل است، لیکن در نظام خلافت این اداره در
اختیارات قانون سازی خود پابند اطاعت کتاب و سنت بوده می
باشد۔ چنانچه بر سطح آئین طی کرده می شود کہ قدرت قانونی
محدود و تابع قرآن و سنت می شود در آید شماره یک (۱) سوره
الحجرات این مفہوم در الفاظ بہتر و خوشنمات تعبیر کرده است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ

حدود اللہ جل جلالہ در قرآن موجود اند همچنان حدود رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم در احادیث موجود اند۔ نمایندگی اللہ جل
جلالہ قرآن مجید می فرماید همچنان قائم مقامی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم برای "سنت" حاصل است۔ چنانچه بہ
سطح آئین بدون از کدام استثناء بالا دستی کامل کتاب و سنت
قبول کردن لازمی است۔ اگر در آن یک چیز ہم کشیدہ شود پس
ہمہ معاملہ حتم می شود۔ و ما در گرفت آن وعید می آئیم کہ در
سورہ البقرہ در آید شماره (۸۵) بہ سمع بنی اسرائیل رساندہ شدہ
است :

أَفْتُمُونَنَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ
يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُزَمُّ الْقِيَمَةُ
يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

"آیا شما بر یک حصہ کتاب ایمان می آورید از حصہ دیگران

انکار می ورزید پس هر یکی از شما این کار را می انجامد پاداش
آن غیر از این چه خواهد بود که در ردگی دنیا برای آن رموزی
مانند و در حیرت آن به طرف عذاب شدید گردد اما می شود - و
آن حیرت بکشماسی کسب الله جل جلاله آن غافل چیست -
الله جل جلاله ما را از مصداق این وعید خود نگهدارد - آمین!

در مورد تسلیم کردن بالادستی کتاب و سنت یک مثال بهترین
در یک حدیث شریف وارد شده است

﴿مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْفَرَسِ فِي آخِيتِهِ يَجُولُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى آخِيتِهِ﴾

"مثال مؤمن مانند آن اسب است که با میخ حدود بسته شده
اسب و در ماحول آن گشت کرده پس به شرف و بار میگردد."

اسب آزاد به هر جای که خواسته باشد گشت می کند و می چرد
لیکن اسپیکه با میخ بسته شده باشد آن فقط به اندازه رسانش
رفته می تواند و نه زیاده از آن - دائریکه بمطابق رسان یعنی مطابق
درازی آن تشکیل شده است در داخل آن با آزادی کامل بر هر جایکه
خواسته باشد میتواند گشت بکند -

این حدیث مبارکه بهترین مثالی آئین نامه حکومت اسلامی و
نظام خلافت است - چنانچه در داخل حدود کتاب الله و سنت
رسول بوده اهل ایمان آزاداند - آنرا بر اصول ﴿أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾
فیصله پای خود را کرده می توانند - لیکن ازین دائره بیرون شده
نمی توانند -

۳- نفی ملیت مخلوط : این لازمه سویم نظام خلافت است که آن را در بر
نظام جمهوری دنیا شامل کرده آن را با نظام خلافت تبدیل کرده
می توانیم -

مقننه در ریاست اسلامی

از اله یک مغالطه دیگر نیز ضروری است که در اذهان اکثر مردم که دارائی مزاج مذهبی اند موجود است. و آن اینکه آنبا فکر می کنند که اگر حکومت اسلامی قائم شود پس چونکه شریعت همه مکمل موجود است. لهذا ضرورت برای هیچ مقننه بد پیش نمی آید. این فکر در اصل نتیجه کم فهمی است چرا که به اساس ترقی صنعتی و علوم جدید مسائل بی شمار نو ایجاد شده اند که برای این در روشنی قرآن و سنت قانون سازی ضروری است. صرف درباره زکوه مسائل زیاده به میان آورده است. بر کارخانه ها حکم زکوه چه قسم است؟ حکم موترها و دیگر عراده ها چه طور است؟ از ماشین آلات ملیونها قیمت (آرزش) چه حکم است؟ و همچنان اخراجات از آمدنی حکومت اخراجات مخصوصه یعنی در شعبه بانی مذات مختلف مثلا تعلیم، صحت، دفاع، تعیین اخراجات در موارد ترقی و تعمیر و موازنه تناسب در ما بین این ها این همه از کار کردگی مقننه است. درین سلسله این سخن باید بطور خوبی فهمیده شود که اگر ما در دور حاضر نفاذ قانون اسلامی را خواسته باشیم پس دروازه اجتهاد را باز خواهیم ماند که ما از خود از چند صد سال تعطیل کرده ایم.

درین ضمن یک سخن دیگری را باید به فهم که دین مایک دین داده شده از جانب الله جل جلاله است. والله جل جلاله الحکیم ذات است. چنانچه در دین ما این اصول نیست که هیچ کدام قانون سازی نه بوده باشد که اساس آن در کتاب و سنت موجود نه باشد در همچو صورت دائره قانون سازی نه بوده باشد، قوانین کنترول

عمارتها' قوانین ترافیکی' قوانین جواز نامه هائی مختلف' قوانین مورتروائی' قوانین جهاز رانی' قوانین هوا پیمانی مدتی غرض اینکه این قوانین لامعدود چه طور ساخته می شود. چنانچه در دین ما این اصول داده شده است که شما هیچ قوانینی را منافی کتاب و سنت نه سازید. همین طور دایره قانون سازی بسیار وسیع گردید. اصول فقهائی ما این است که هر شی حلال است مگر اینکه از کدام چیزی حرمت ثابت گردد و اگر اصول این می بود که هر شی حرام است مگر آنکه حلال شدن چیزی ثابت گردد پس درین صورت دایره حلال نهایت مختصر میگردد در حالیکه دایره حرام نهایت وسیع می گردید. چونکه دایره مباحات نهایت زیاده وسیع است و در دایره مباحات قانون سازی کرده می شود به این لحاظ دایره قانون سازی تیز بسیار زیاده وسیع است.

اجتهاد و پارلمان

همین سخن را علامه اقبال گفته اند که اکنون اجتهاد بذریعه پارلمان باید باشد. گرچه این سخن علامه را فرزند آن به اساس نهایت تشبیرش فساد ذهنی پیدا کرده است مگر من این سخن علامه اقبال را صد در صد تسلیم مینایم چرا که اجتهاد بیکه بذریعه پارلمان صورت میگیرد آن در چوکات قرآن و سنت بوده می باشد. اجتهاد صرف همان می باشد که در دایره کتاب و سنت بوده باشد. اجازه این سخن هیچ داده نمی شود که پارلمان هر چیزی را منظور کند آن از دین قرار داده شود.

برای اینکه اگر در اختیارات پارلمان آنقدر وسعت گنجایند ضرورت پس حاکمیت بدست پارلمان داده می شود. در حالیکه در

حکومت اسلامی حاکمیت صرف از الله جل جلاله بوده می باشد. برخلاف این تصویری که از حاکمیت مردمی است آن غیر از کفر و شرک چیزی دیگری نیست. برای ما لازم است تا فرقی در میان "حاکمیت مردمی" و "خلافت عوامی" را بطور صحیح بفهمیم. این است صورت اصولی و عملی اجتهاد پارلمانی. این چند مسائل اہم عهد حاضر هستند. کہ بطور صحیح فہمیدن آن ضروری است. طوریکہ قرار فوق عرض کردہ شد کہ در اسلام دائرہ مباحات بسیار وسیع است. چنانچہ ممکن است کہ در یک معاملہ مثلاً من می گویم کہ این باید کردہ شود در حالیکہ شخص دیگری اجتهاد می نماید و می گوید کہ معاملہ باید دیگرگون کردہ شود و بہ نزد آن رایش اقرب الی السنہ است پس در صورت مندرجہ بالا اجتهاد کدام کسی باید نافذ کردہ شود؟ این سخن را باید پارلمان طی کند. ظاہر است کہ در بارہ مباحات پارلمان طی کردہ می تواند. لیکن حلال را حرام ساختہ نمی تواند. معاملات اگر از قبیل مباحات است پس بہ اکثریت آراء طی کنید. درین نوع هیچ حرج وجود ندارد. لہذا این اصول را باید تسلیم کرد کہ ہمچو معاملات را پارلمان طی می کند.

این سخن را بہ یک حوالہ دیگری نیز فہماندہ می توانیم. در دور بنو عباس بر حضرت امام ابوحنیفہ "فشار آورده شدہ بود کہ منصب قاضی القضاہ را بپذیرد" بر اجتهادات آن جناب نظام کامل در جریان می افتد مگر امام ابوحنیفہ "انکار کردند." (۱۲)

انکار بہ خاطر این کردند کہ قانون اسلامی هنوز در "مرحلہ ابتدائی" بود من ہم اجتهاد می کنم دیگر مجتہدین نیز موجود اند لہذا اختیار کردن این حق برای خود آمادہ نمی باشم کہ صرف

اجتهاد خود بر همه دیگران نافذ باشد. امام ابوحنیفه می فهمیدند که قوت نافذ بدست پادشاه و آن من را انتخاب می نماید. برای این اجتهاد من نافذ میگردد.

ازین سخن یک مثال دیگری این است که صد سال قبل از امروز اورنگزیب عالمگیر یک کمیته علماء را تشکیل دادند. این کمیته مطابق به دور خود فتاوی ترتیب دادند. حالانکه فتاوی و کتابهای فقیه قبلا نیز موجود بودند لیکن تحت تبدیلی حالات ضرورت به اجتهاد محسوس گردید. این سخن باید پیش نظر گرفت که علماء نامزد ساخته شده بودند. در دور ملوکیت علمائیکه پسندیده پادشاه بودند آنها آورده شده جمع کرده شدند. این اداره منتخب نه بود. برای اینکه در آن وقت قوت نافذ بدست شاه بود. امروز قوت نافذ بدست یک شخص نه مانده است بلکه بدست پارلیمان انتقال یافته است. چنانچه امروز همان اجتهاد نافذ میگردد و درجه قانون را حاصل می نماید که پارلیمان آن را به تصویب می رسانند.

صورت عملی بالادستی کتاب و سنت

مرحله نفاذ حاکمیت الله جل جلاله یکی آئینی است آنکه شما در آئین نامه خود نوشته کردید که بر هر شی باید بالادستی قرآن و سنت بوده باشد. بعد از اقرار آئینی این حاکمیت مرحله نفاذ عملی آن باقی است. درین ضمن از آیه شماره (۵۹) سوره النساء رهنمائی میسر میگردد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ

إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ
تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾ (النساء : ۵۹)

"ای مومنان فرمانبرداری کنید الله جل جلاله را و فرمانبرداری کنید پیغامبر را و فرمان روایان را از جنس خویش پس اگر اختلاف کنید در چیزی پس راجع کنید او را بسوی الله جل جلاله و پیغامبر صلی الله علیه و سلمه اگر اعتقاد میدارید به الله جل جلاله و روز آخر این بهتر است و نیکوتر به اعتبار عاقبت -"

ازین آیت کریمه یک سخن این معلوم شد که اطاعت الله جل جلاله و اطاعت رسول آن مستقل و غیر مشروط است چرا که با هر دو "أَطِيعُوا" (صیغه امر) بطور جداگانه وارد گردیده است. ^{۱۳}

و سخن دیگر ازین آیه کریمه این معلوم گردید که در صورت به میان آمدن نزاع یا اولی الامر در معامله فیصله پذیر رجوع به الله جل جلاله و به رسول الله صلی الله علیه و سلم ضروری است. گویا

۱) نزاع با ولی الامر ممکن است ^{۱۴} در حالیکه اطاعت بی چون و چرای الله جل جلاله و رسول الله صلی الله علیه و سلم کردن لازمی است.

ب) فیصله نزاع به طرف الله جل جلاله و به طرف رسول الله صلی الله علیه و سلم راجع کردن لازم بوده - مگر سوال این است که صورت ارجاع چه طور باشد که برای فیصله نه الله جل جلاله و نه رسول الله صلی الله علیه و سلم موجود اند. ^{۱۵}

در میان آئین نامه های حکومتی عصر حاضر و در میان شهر و در میان مقننه و شهروندان در امور متنازعیه همچنان در امور متنازعیه

همچنان حواله عدالت با کرده شده است چنانکه فیصله اختلاف یک شهروند در میان شهروند دیگری بذرعه عدالت به صرف انجام می یابد.

چنانچه درباره کدام قانون و یا اقدام اگر این اختلاف واقع شود که آن در دائره کتاب و سنت موجود است و یا چه طور پس فیصله این نزاع نیز همچودستورات جمهوری دیگر در نظام خلافت نیز حواله 'عدالت' کرده می شود. درین سلسله اذن اصولی از روشنی هدیایات آن آیات و احادیث مبارکه حاصل کرده می شود که در آن آیات و احادیث مبارکه در باب خصومات و نزاعات عدل و غیر جانب داری و پاسداری عمومی کتاب و سنت موجود است {۱۶}.

همین طور درین آیه کریمه گرچه حکم اطاعت اولی الامر داده شده است مگر طریقه تقرر آن را واضح نه کرده اند. حکمت عدم وضاحت طرز تقرر همین است که ما از لحاظ حالات تمدنی خویش و مطابق ارتقاء اجتماعی بطور احسن طریقه قابل عمل خود اختیار کرده بتوانیم. البته این یک سخن واضح کرده شده است که اولی الامر باید از جنس شما بوده باشد و نه از اغیار و نیز سخن دیگر اینکه در تقرر آنها روح مشاورت ضروری موجود باید بوده باشد.

تقرری اولی الامر بذرعه انتخاب

برای تقرری اولی الامر طریقه انتخاب نیز اختیار کرده می شود مگر نظام انتخابات را در ریاست اسلام می پابند چند قیود باید کرد تا که تقاضائی روح عصر که انتخابات اکثر فالاکثر به پاید بزرگی شدن آن ضروری است. اکثر فالاکثر مردم (شهروندان) باید از لحاظ

آراء در آن دخل عمل داشته باشند. درین ضمن نیز من به حضور سید الطائفه امام اعظم ابوحنیفه خراج تحسین تقدیم می کنم آنها فرموده اند که: "الْمُسْلِمُ كَقَوْلِكُلِّ مُسْلِمٍ" یعنی "به اعتبار حقوق قانونی و آئینی همه مسلمانها یکسان اند." - در حکومت اسلامی این چنین برگز شده نمی تواند که یک مسلمان متقی است لهذا حقوق قانونی و آئینی آن چیزی زیاده تسلیم کرده شوند از یک مسلمان فاسق و فاجر حقوق آن چیزی کم باشند. از لحاظ حقوق شهروندی تمامی شهروندان حکومت اسلامی نسبت به حقوق شان یکسان و در نگاه قانون همه مساوی اند. البته در تفویض مسئولیتها به آن شهروندان نظریه علم و عمل آنها امتیاز کرده می شود که یک امر ضروری و لازمی بوده. همین سبب است که در حکومت اسلامی حق رای دهی به تمام مسلمانها حاصل می باشد. این سخن هم آنگاه تعلیمات اسلامی و تقاضای روح عصر نیز است که تعداد زیاده مردمان را احساس شمولیت شان در نظام حکومت بوده باشد.

اوصاف راعی دهنده

البته برائی رای دهنده چیزی قیودات ناگزیریم تا بگذاریم درین ضمن یک مسئله این است که عمر رای دهنده به چه اندازه باید بوده باشد. ۲۰ سال باشد و یا ۲۱ سال بوده باشد؟ و یا ازین مقدار چیزی کم و یا زیاده باشد؟ رای ذاتی من این است که عمر رایی دهنده باید که اقلاً چهل سال بوده باشد. من این سخن را چندین مراتب مکرراً عرض کرده ام که چیزی حکمت ضرور می باشد که در قرآن حکیم ارشاد شده است ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ - الکه هم

گاه آن به فوت حویث رسید و عمر آن به چهل سالگی رسید " اگر عمر رای دهنده چهل سال کرده نه شود چرا که درین صورت یک طبقه خیلی کلان شهری در پیاده سودن نظام از احساس شرکت محروم می ماند... پس شرکت کسده در انتخابات باید از لحاظ عمرش کم از چهل سال نه بوده باشد. لیکن این همه امور در دائره مباحات می آیند و با مشاورت با بمی طی کرده می شوید. و نیز در پارلیمان درین سلسله قانون سازی کرده شده می تواند. این به ممکن است که به اساس مشوره با بمی برای رای دهنده چیزی معیار تعلیمی و حدود آن مقرر کرده شوند چرا که از تعلیم مقدار و سنجش شده می تواند مگر اهلیت رای دهنده از لحاظ تقوی آن مدنظر گرفته نمی شود. چرا که ممکن است یک شخص به ظاهر عادات تقوی داری را لباس خود قرار می دهد لیکن اندرون آن در حقیقت چیزی دیگری باشد.

اهلیت اشتراک کنندگان در انتخابات

در ریاست اسلامی آن کسانی که می خواهند در انتخابات سهیم بگیرند برای آنها یقینا معیارهای باریک تعیین کردن لازمی است. و برای آنها ثبوت کردار مثبت ضروری است تا پیش نمایند. خصوصاً در مورد وضع مالی آنها از لحاظ معاملات مالی آنها باید صورت صفائی پیش نمایند از آنها به هریکی این گفتن لازمی است که در ملکیت آنها چه قدر مال موجود است و این را از کجا بدست آورده است؟ در عدالت اسلامی منتهی پر شخص نمی تواند تا حیثیت گواه را داشته باشد. ضروری است تا آن اولاً کردار خود را ثابت نماید. که آن را در اصطلاح اسلامی "تزکیه الشهود" می گویند. درباره گواه با ما تمامی اصول بانی عدلیه را در شرائط رای

دهنده و کاندید نیز بکار برده میتوانیم - که به این طریق راه‌هایی
اشخاص نامطلوب تنگ ترمی شوند - من این اشاره‌هایی اصولی را
کرده‌ام - با مشاورت باهمی تفصیلات نیز مرتب کرده می‌توانیم و
در آن مشوره با تهدیلی نیز آورده می‌توانیم -

نظام احتسابی

سخن دوم و اهم این است که برای نمایندگان منتخب یک
نظام موثر مواخذه باید ترتیب رساخته شود - این نظام برای این
ضروری است که منتخب شدگان همچو ابوبکر صدیق و عمر
رضی الله تعالی عنهما نمی‌باشند که از طرف آنها اندیشه هیچ
قسم خیانت نه بوده باشد - تزکیه خلفاء راشدین را به ذات خود
محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده بودند - و در عصر
حاضر این نظام مواخذه در ممالک ترقی یافته به اندازه کافی موثر
است چنانچه در آمریکا بر خلاف صدر نکسن اکنون تحریک
مواخذه شروع شده بود که آن خود به خود مستعفی گردید - آئین
امریکا بر آن جائیکه به صدر نهایت اختیارات زیاد داده است
در همان جایی نظام سخت جلوگیری و اعتدال صدر را نیز بطور
خصوصی به خود نگران ساخته است -

آئین نامه پاکستانی و ماده‌های اسلامی

این سخن قبلا نیز گفته شده است که دستور پاکستانی
تقاضای دستوری ریاست اسلامی را... اقرار حاکمیت الله جل
جلاله... را بذریعه قرار داد مقاصد فقط تکمیل کرده است - لیکن
متأسفانه یک پهلوی این است که تا یک مدت این قرار داد مقاصد

حیثیت دیباچه آئین نامه را داشت که به سبب نه بودن این قرارداد بخش واجب العمل آئین نامه برخلاف حکومت و یا برخلاف هیچ قانون چیزی دعوه شده نمی توانست. در تاریخ آئینی پاکستان در مرتبه اول درین مورد مرحوم ضیاء الحق قدم برداشت و... قرارداد مقاصد را از دیباچه آئین خارج ساخته و در صورت ۱۲ الف آئین نامه بطور مکمل جزو آئین نامه ساختند.

لیکن مرحوم ضیاء الحق قرارداد مقاصد را گرچه جزو آئین نامه ساختند مگر دفعاتی که در داخل دستور متصادم قرارداد مقاصد بودند آن را بجای خود گذاشت که نتیجه آن چنین شد که دادگاه عالی سند قرارداد مقاصد را حق اولیت داده و یک قضارت را کردند. که بعدا دیوان عالی کل کشور به استناد این که تمامی ماده های دستور حیثیت مساوی دارند فوقیت یک ماده بر ماده دیگری نیست این فیصله را رد کردند. مناسب و لازم این بود که در وقتی که قرارداد مقاصد را جزو آئین نامه می ساختند هم در آن وقت دفعات ماده های متصادم قرارداد مقاصد را از آئین بیرون ساخته و از بین محومی ساختند. به متعلق بالادستی کتاب و سنت ماده ۲۲۴ آئین موجوده که الفاظ آن قرار اذیل است :

All existing laws shall be brought in conformity with the injunctions of Islam as laid down in the Holy Quran and Sunnah, in this part referred to as the injunctions of Islam, and no Law shall be enacted which is repugnant to such injunctions.

تمامی قوانین موجوده باید تحت قوانین که تائید قوانین اسلام دارد که در قرآن مجید و سنت موجود است و درین بخش اینها قوانین اسلام به شماری آیند و هیچ قانونی که مخالف این قوانین باشد اجراء نخواهد یافت.

بمشابهت همین الفاظ این شق آئین نامه پاکستانی شامل کرده شده است.

یقیناً این الفاظ برای اعتراف و اظهار بالادستی قرآن و سنت کافی هست. لیکن متأسفانه سخن این است که چیزی که درین ماده داده شده بود آن بذریعه ماده های دیگر در همین باب آئین نامه واپس گرفته شد. که خلاصه آن این است که بر این ماده آئین نامه عمل فقط در آن صورت می شود که تفصیل آن درین باب گفته شده است و تفصیل این اجمال این است که حکومت یک مشاوره نظریاتی اسلامی نامزد می کند که مشتمل بر مواد ذیل بوده شد.

(۱) از جمله قوانین موجوده و یا از بخش این قوانین چیزی را نشاندهی می کند که متصادم کتاب و سنت باشد.

(۲) مجلس شوری مرکزی و یا مجالس ایالتی باید درباره قوانین مجوزه دریافت کند که کدام قانون و یا چیزی از بخش آن متصادم کتاب و سنت هست و یا چه طور بعد آن از کیفیت مشوره خویش اطلاع می دهد. واضح باد که هریکی قانون مجوزه اسلامی را به مشاوره نظریاتی اسلامی آن وقت ارسال می کند که از تمامی ارکان مجلس شوری اقل ۲۰ بیست فی صد ارکان فقط ضرورت این امر را احساس کند.

(۳) هرگاه صدر اعظم و یا والی کدام ایالت اگر یا حکومت مرکزی و یا ایالتی قانون را به خاطر مشورت برای مجلس ارسال کند پس آنها مشوره خویش را ارسال می کند. لیکن در تمام صورتها که کونسل نظریاتی اسلامی مشورت می دهد حیثیت آن صرف حیثیت سفارش می باشد. به پارلیمان مرکزی یا به مجلس ایالتی اختیار حاصل است که آنها این

مشوره را قبول کند و یا رد کنند- و بهمین طور حکومت نیز پابند مشوره نه باشد- گویا که برخلاف کتاب و سنت هر نوع اعلان قانون سازی به طور کامل به قضاوت مجالس منتخب منحصر است- درین صورت حال مرحوم ضیاء الحق در ضمن پیش رفت به طرف اسلام بر سطح اسلام یک کار دیگری را نیز انجام داد- لیکن با نیم دلی انتہائی انجام داد- اگر چه این پیش رفت به سمت صحیح بود لیکن بطور کلی نقاضاها تکمیل نه شدند که آن پیش رفت قیام عدالت شرعی و فاقی بود- به آن عدالت اختیار داده شد که آن بر درخواست یک شهروند و یا خود بخود درباره هر قانون رائج فیصله کند- که آیا متصادم کتاب و سنت است- و در صورت متصادم بودن به حکومت وقت متعین بدهد که در آن یا برخلاف این قضاوت- دادگاه عالی کشور برای شکایت کردن و یا این قانون را مطابق کتاب و سنت بسازند- لیکن در مدت مقرر اگر حکومت از همین دو کار هیچ یکی را عملی نکرد پس بعد از گزشتن مدت آن قانون خود بخود کالعدم قرار می گیرد- لیکن در قیام این عدالت :

(۱) یک خطا این کرده شد که برای این کاملاً یک عدالت جداگانه ساخته شد حال اینکه این را با نظام عدلیه مملکت منسلک کردن لازمی بود-

(۲) و خطا دوم این کرده شد که درجه این عدالت نسبت به دیگر عدالت ها کم مانده شد تقریری اقضات فقط برای سه سال تعیین کرده شد- و برای اخراج آن اختیار نیز مانده شد که بهمین اساس این عدالت از فشار حکومتی آزاد ولی قابل

اجراء فیصله نه ماند.

۳) سستم سوم این کرده شد که در دستهای این عدالت دو الچک و در پایهای آن دوزولنه انداخته شدند. الچک اول اینکه دستور پاکستان از دائره این عدالت بیرون ساخته شد. والچک دوم اینکه قوانین عدالتی و ضوابط یعنی نیز از دائره این بیرون است. علاوه ازین دو پابندی این بودند که قوانین عائلی مسلم از دائره این عدالت بیرون است تا ده سال قوانین مالی نیز از دائره این عدالت بیرون ساخته شدند چنانچه برخلاف این نیز دروازه این عدالت ممنوع الدخول قرار داده شد.

همین سبب است که این همه پیش رفت عملاً بیپوده ثابت گردید چرا که در قرآن مجید از همه زیاده تفاسیل درباره قوانین عائلی موجود اند. شما حیران می شوید که انگلیس نیز در زمانه خود با این قوانین مداخله نه کرده بود. مسلمانهای هند نیز برای قوانین عائلی خویش تحفظ حاصل نمودند. لیکن یک آمر نظامی محمد ایوب خان در مملکت ما قوانین یک منکر حدیث را نافذ ساخت که آن در دوره یازده ساله وی نافذ ماند و تا حال نافذ اند البته... یک پابندی دیگر که تا یک وقت مقرر به جانی خود بود آن به تکمیل ده سال مفتوح گردید لهذا محکمه های شرعی مرکزی آن قضاوت تاریخی دادند که سود بانکی نیز ربا است. در نزدیک من این از درجه قرارداد مقاصد یک قضاوت مهم است ولی حکومت آئی جی آئی بر خلاف این دادگاه شریعت دیوان عالی مرکزی شکایت دائر کردند که تا حال تحت سماعت قرار دارد.

{۱۴}

از این صورتحال این نتیجه را اخذ مینمایم که در گفتن سخن

گرچه آسان است که دفعه بالا دستی قرآن و سنت در دستور شامل کرده شود. لیکن این نهایت قرص تلخ تر و عبور آن از حلق و بضم آن نهایت مشکل است. ترجمه از اردو:

می گشت فلک رنور سحر آئینه پوش
 بر ظلمت شب سیماب پا حواید شد

نفی قومیت مخلوط

اکنون ما به طرف آن چیز سوم بر میگردیم که آن را در هر نظام جمهوری دنیا شامل سازیم آن به خلافت تبدیل شده می تواند. آن چیز سوم این است که نفی قومیت مخلوط کرده شود. بطور اصولی این سخن باید فهمیده شود که در کشور اسلامی حیثیت غیر مسلم چون اقلیت های تحفظ داده شده است. آنها در کشور اسلامی به همراه مسلمانها شهروند مساوی نمی باشد. این هم یک قرص نهایت تلخ است که فرو بردن و هضم ساختن آن کار آسان نیست چرا که در عهد حاضر گادی سیاسی همه دنیا برد دو عرابه (چرخ) "سیکولرازم" و "نیشنلزم" به حرکت است. گویا که در ما بین مذہب و سیاست جدای کامل به وجود آمده است. مذہب معامله فردی یک شهروند می باشند در حالی که با نظام اقتصادی سیاسی و اجتماعی و عائلی هیچ تعلق آن نیست. با شهروندان یک کشور در امور شهروندی مساوی اند.

فریب شهروندی مساوی

مگر این سخن قابل یادداشت است فقط به طور فطری او را بمطابق ادعا زبانی این همه در شهروند بودن مساوی اند و گرنه به

مثل مملکت ترقی یافته امریکا که در آن خلیج تفاوت و فرق که در میان سفید پوست و سیاه پوست وجود دارد آن را کیست که نمی فهمد. همچنین در هند که در دنیا از همه ممالک دیگر مدعی یک مملکت سیکولر بودن می باشد از فرق شودر و برپمن همه دنیا آگاه می باشد. در هند همین معامله مسلم و غیر مسلم است. این یک سخن جداگانه است که بطور نظریاتی آئین نامه هند همین می گوید که هر شهروند مساوی است.

در نظریات افکار پرفریب عهد حاضر یکی بودن "مساوی بودن شهروندی" این آنچنان تصور دلفریب است که در مقابلش هیچ تصور دیگری در پیش انظار نمی روید. لیکن این سخن لازمی است که اگر شما میخواهید تا نظام خلافت را قائم سازید پس نفی قومیت مخلوط لازمی می باشد^(۱۸) درین موقع یادداشت این سخن نیز ضروری است که "قومیت جداگانه" فقط مادر پاکستان است از بطن این نظریه. این نظریه پاکستان زائیده است. پاکستان بر بنیاد نفی قومیت وطنی به وجود آمده بود. جنجال حزب مسلم لیگ با حزب کانگریس فقط همین بود که مسلمانها ملت جداگانه دارند. در حالیکه موقف حزب کانگریس این بود که تمامی افراد سکونت پذیر در هند 'مسلم' هندو 'سکه' عیسائی و پارسی همه یک قوم اند حال آنکه ما گفتیم که ما این سخن را صحیح نمی کنیم قومیت ما با مذهب ما وابسته است.

از روی تعلیمات اسلامی در کشور اسلامی حیثیت غیر مسلم از ذمی است. بد قسمتی این است که مغرب با ما با بازی کلان پیش آمده است. چنانچه بر آن چیز ما که پسندیده آن نه بود آن را دشنام

ساخته مانده اند. و پهلوی المناک تر آن این است که آن دشنام را مغرب آن قدر برانگیخته ساخت که از خود بابه گفتن درآمدند که ما همچو گفتار را هیچگونه نمی کنیم. بر ما خواهی و نخواهی این تهمت است. حال آنکه "ذمی" چیزی اصطلاح قابل مذمت نیست بلکه این در حقیقت از لفظ "ذمه" ماخوذ شده است. و مفهوم آن این است که کشوری اسلامی و یا نظام خلافت حفاظت آبرو، عزت جان و مال غیر مسلم را ذمه بدوش میگرد. به یک اعتبار لفظ ذمی به مسلمان نیز گفته شده است. چنانچه نبی کریم صلی الله علیه وسلم اقلاً بعد از بیان کردن شرائط بسیار کم مسلمان بودن فرموده اند: "فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَ ذِمَّةُ رَسُولِهِ" پس این است آن مسلمان که برای آن ذمه الله جل جلاله است و ذمه رسول او تعالی است. (۱۹)

حقوق و پابندیهای غیر مسلم در نظام خلافت

بیانید ببینیم که در نظام خلافت برای طبقه غیر مسلم کدام کدام حقوق حاصل و میسر اند و در کدام کدام جانی بر آن با تحدید است. اولاً ما بندش بانی عائد به غیر مسلم را بیان می کنیم. در ضمن این :

- ۱) سخن اول این است که هیچ غیر مسلم خلیفه اسربراه مملکت مقرر شده نمی تواند. این سخن در عهد حاضر نیز تسلیم کرده می شود چنانچه بر سطح آئینی طی کرده می شود که سربراه کشور مثلاً مسلمان باشد و یا عیسائی باشد. (بلکه تا اینکه از کدام فرقه عیسائی بوده باشد) لیکن این پابندی بر اساس مذهب رسمی آن مملکت تطبیق

کرده می شود. لیکن درین جا این معامله است که الله تعالی خلافت را گرچه به تمام نوع انسانی اعطاء فرموده بودند لیکن در نوع انسانی کسی که مدعی حاکمیت شده قیام کردند (و یا حاکمیت غیر الله را تسلیم کردند) پس حق خلافت آنها از دست آنها کشیده شد لهذا خلافت اکنون فقط از مسلمانان است چنانچه بطور منطقی غیر مسلم خلیفه شده نمی تواند.

(۲) پابندی دوم این است که در نظام خلافت عهد حاضر کارکن مقننه هیچ غیر مسلم شده نمی تواند برای اینکه در نظام خلافت دارو مدار قانون سازی بر کتاب و سنت است و کسی که کتاب الله و سنت رسول الله (ﷺ) را تسلیم نمی کند پس چه نوع آن در قانون سازی شریک شده می تواند!!

(۳) پابندی سوم این است که سازندگان خط منسی کشور باید رکنیت ادارات اہم را نیز به غیر مسلم نه دهند. وجوہات این نیز واضح است ہر گاہ کہ ہر جائی دنیا نظام خلافت قائم می شود پس هدف امتیاز اولیه آن این باشد کہ این نظام را در تمام دنیا پخش و شائع می کند. اکنون شما خود فکر کنید کہ هیچ کسی از غیر مسلم در تشکیل و تنفیذ ہمچو خط منسی معاون و مدد ثابت شدہ می تواند ہرگز نمی تواند. ظاہر است کہ غیر مسلم بر بنیاد نظریات خویش قائل این نظام خلافت ہرگز شدہ نمی تواند لهذا آن درین راہ از ایجاد هیچ نوع موانع دریغ نمی ورزد.

بہ این اعتبار این پرسہ ادارات باید برای غیر مسلم ممنوع باشند.

اکنون ما آن حقوق را تحت بحث می آوریم که تحت نظام خلافت به غیر مسلم حاصل باشند.

۱) سخن اول این است که در نظام خلافت جان، مال، عزت و آبروی غیر مسلم آن قدر محفوظ باشد تا قدریکه از مسلمان می باشد. گویا که درین معامله هیچ نوع فرقی در میان مسلم و غیر مسلم هیچ گنجانیده نه شده است.

۲) حق دوم این می باشد که برائی آنها آزادی مکمل مذهبی حاصل باشد.

۳) سخن سوم این است که حفاظت معابد آنها نسبت به مساجد زیاده تر باید کرده شود. سخن ترجیحی حفاظت نسبت به مسجد ممکن است که شما را در تشویش واقع سازد. لیکن دلیل سخن من یکی دلیل قرآنی است و دلیل دیگر از عمل خلیفه راشد حضرت عمر فاروق است.

﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾

"اگر این چنین نمی شد پس الله جل جلاله وقتافوتها بدریعه بعضی اشخاص بعضی اشخاص (ظالم) دیگر را محو می ساخت پس این خانقاهها، گرجه، عبادتگاهها، و مساجد مهدم کرده می شدند که در داخل آنها به کثرت ذکر الله جل جلاله کرده می شود."

درین آیت مبارکه ببینید که ذکر دیگر معابد مقدم است در حالیکه ذکر مساجد موخر کرده شده است. و دلیل دوم آن عمل حضرت عمر رضی الله عنه است که در موقع فتح بیت المقدس به پیش آمد. آن رضی الله عنه در کلیسا بودند که

وقت نماز شد. منتظمین آن کلیسا به عمر^۱ گفتند که نماز را درین جا اداء کنید. عمر^۲ فرمودند که برگزیده اگر من نماز را درین جا ادا کنم پس مسلمانها این کلیسا را مسجد می سازند به استناد این که عمر^۳ درین جای نماز خوانده است. آن رضی الله عنه از آن کلیسا بیرون آمد و در آن جای نماز را ادا فرمودند که بعد از آن جای مسجد عمر رضی الله عنه تعمیر گردید.

(۴) سخن چهارم این است که در نظام خلافت به غیر مسلم بر قانون ذاتی خویش برای عمل کردن آزادی مکمل بوده باشد چنانچه آنها در مراسم عروسی 'نکاح' و در نظام طلاق و میراث مطابق به مذهب خود طی می کنند.

(۵) سخن پنجم این است که برای آنها این آزادی باشد که آنها برائی نسل آینده خویش طوریکه خواسته باشند همانطور نظام تعلیمی را عیار کنند البته در بین مسلمانها تبلیغ اینها هیچ نوع اجازه داده نمی شود^{۴۰۱}

(۶) سخن ششم این است که برائی آنها کردن تجارت و سبیم کردن در امور صنعتی و حرفوی آزادی مکمل بوده باشد و نیز برای غیر مسلم مواقع باید حاصل باشند که آنها حسب اهلیت فنی خویش ماموریت رسمی در حکومت حاصل کنند. گرچه درین ضمن ادارات سازندگان خط مشی مستثنی می باشند. ظاهراًست که در هر اداره یک سطح عالی ترین آن بوده می باشد که در آن خط مشی بزرگ ساخته می شود. بر این سطح بالا باید بهر حال پابندی باشد گرچه در شعبات ماتحت مواقع ماموریتها برای غیر مسلم نیز

همچو مسلمانها حاصل بوده می باشند- بحواله غیر مسلم یک سخن آخری و مهم این است که در نظام صدارتی امکان این سخن نیز است که با وجود این که کارکن در مقننه شده نمی تواند لیکن به غیر مسلم کدام وزارت از وزارت پاداده می شود-

طوری که اولاً گفته شده است که تحت نظام خلافت شهروند کاملاً و باضابطه کشور اسلامی فقط شخص مسلمان می باشد چرا که نظام خلافت با وجود تحفظ حقوق غیر مسلم بهر حال چیزی پابند بها بر آنها عائد می کند- اشخاص تجدید طلب بر این تمسخر می کنند که به این طرح شهروند ان درجه دوم جور شده می ماند مگر من درین سلسله حیثیت و موقف اصولی اسلام را واضح کرده ام که آن را فقط از خوف طعن با ترک کرده نمی توانم-

جزیه چیست؟

درین مقام به حواله جزیه نیز چند سخنها و فهمیدن آن ضروری است- این لفظ را نیز دشنام ساخته اند- جزیه از جزا جور شده است چنانچه در نزد ما به هر مقیداری که نظام مالیاتی است آن همه فقط جزیه است- در نظام خلافت اسلامی از غیر مسلم زکوة وصول کرده نمی شود چنانچه از آنها جزیه وصول کرده می شود- ظاهراً است که غیر مسلم نیز شهروند این کشور است و کشور دمه حفاظت آن را بدوش خود گرفته است دمه که ریاست بدوش میگیرد بعرض آن مالیات وصول می کند که آن مالیات جزیه است- متأسفانه که این تمام اشیاء در نظر همه ما برای این گشته اند که امروز در تمام دنیا بد بختانه مسلمان خود جزیه می دهد

درین وقت در تمام دنیا نظام مالیاتی رائج می باشد که آن را مازکوه گفته نمی توانیم بلکه تعبیر از آن به جزیه کرده می شود. هرگاه تحت نظام خلافت نظام اقتصادی اسلامی قائم کرده شود پس نقشه موجوده بطور مکمل تبدیل کرده می شو. تا آن وقت ما به کشور چیزیکه بعوض ضمانت تحفظ شان به قدریکه از آنها حاصل است می دهیم آن جریده است که آن را مالیات می نامند.

حواشی

{۱} تعبیر خوشنمای این را علامه اقبال چنین کرده اند انرحمه از اردو

سروری زبید برائے ذات ہے ہمنما فقط
حکمران تنها ہمارے باقی ہمارے آزوی!

{۲} و یا بعد از ان بغاوت

{۳} بلکه حقیقت این است که حق خلافت را باغی فقط بدست خود بجای گذاشت.

{۴} درین سلسله در تاریخ آئینی کشور ما یک واقعه نهایت دلچسپ سیر به پیش آمده است قانون دان شهرت یافته A.K بروبی این را گفته رفت که هر کسی که این را ثابت کرد که در قرآن حکیم چهار چوب آئینی موجود است من آن را یک هزار روپیہ بطور انعام می دهم. این سخن آن به یک اعتبار صحیح بود. ظاہر است که هیچ چهار چوب آئینی تفصیلی در قرآن موجود نیست. البتہ قرآن حکیم فقط اصول داده است. قرآن کریم به نظام صدارتی به کسی داده است نہ پارلیمانی 'ونہ نظام وفاقی به کسی داده است ونہ وحدانی. سخن بروبی به حوالہ این گرچه درست بود مگر اگر جن فشار سیاسی آن بر این سخن خود قائم مانند نتوانستند.

{۵} اعلی ترین ازین نظام هیچ ممکن نیست. علاوه از خود ما بیگانگان سیر این حقیقت را تسلیم کرده اند... در سنہ ۱۹۳۷ میلادی گاندی به وزراء خود تلقین می کند تا نقش قدم ابوبکر و عمر و اتعقیب نمایند. این را سحر

میگویند که بر سر سربایت کرده و گویا که الفضل ما شهدت به الاعداء مگر
بعد از آن مادر فکر تزیین محل با گشتیم و عیاشی با شروع کردیم -

علامه اقبال در نظم مشهور خویش که به زبان ابلیس نواخته است -

ترجمه از اردو :

من همی دانم که ملت حامل قرآن همانا -

بنده مومن را هم سرمایہ داری هست دین

من همی بینم که در تاریکی شب پائے شرق

پے ید بیضاست پیران حرم را آمسین

{۶} شما امروز آن دنیای رنگ و بوی را که در هر جای می بید که ار حاکم آن

"آرزو" نشو و نسامی یابد آن یا از نور مصطفوی اُروش است و یا نا اکتون در

تلاش مصطفی صلی الله علیه و سلم مشغول است -

{۷} پاک را بگیرد و نا پاک بحای خود بگذارد اید مثل عربی است

{۸} بهتر این است که آن علوم را مسلمان کنید - او با شمشیر قرآن اکفر آن را

بزنید -

{۹} لویت، دوتانی، عقبده آنانی که قائل دو خدای هستند -

{۱۰} انتخابات سنه ۱۹۹۱ء میلادی

{۱۱} برما لاره است تا شکر الله جل جلاله را ادا کنیم که مادر کشوریکه

سکویت داریم به سطح آئینی اعلان حاکمیت الله جل جلاله کرده شده

است - در تمام دنیا این فقط یک کشور است که به او این افتخار داده

است - لازم است تا برای آن اشخاص دعا حیر کنیم که آنها درباره منظوری

اقرار داد مقاصد سعی بخرچ داده اند - این "قرارداد مقاصد" در حالات

نهایت مشکل منظور شده بود - جماعت اسلامی در آن حالیکه با این

مطالبه قیام کرده بود در مجلس ملی فقط ارکان مسلم لیگی و هندو

بودند پس در آن زمانیکه قرارداد منظور گردید بعضی از ارکان مسلم لیگی

با گفته بودند - "به سبب منظوری این قرارداد در پیش روی دنیا سربای

ندامت ما خیم گشته اند که ما همچو قرارداد رجعت پسندانه را منظور

کرده ایم - ما از دنیای مذهب لائق چهار چشم کردن نه مانندیم" - ع

"که اکبر نام خدا می گیرد در این رساله"

{۱۲} این افکار امام ابوحنیفه دلیل عظمت آن است. و آن مستحق خطاب سید الطائفه و امام اعظم است.

{۱۳} این اعجاز بلاغت قرآنی است که به معه پر دو الله جل جلاله و رسول او، تکرار لفظ "أَطِيعُوا" است لیکن اطاعت اولی الامر را به جای اینکه بالفظ جداگانه ذکر شود آن را بر اطاعت الله جل جلاله و بر اطاعت رسول او تعالی عطف کرده ظاهر ساخته است. چرا که اطاعت اولی الامر تحت آن دو اطاعتی است.

اگر این چنین گفته می شد که: اطاعت کنید از الله جل جلاله و از رسول او و از اولی الامر خویش، پس گویا که دو اطاعتی آخری مانع از اطاعت الله جل جلاله قرار می گرفت.

{۱۴} که یک صورت آن مثلاً این است که اولی الامر آن حکم خود را در دایره شریعت قرار می دهد مگر هیچ شهروند این حکم را از دایره شریعت خارج قرار می دهد.

{۱۵} من این همه الفاظ را با شعور کامل گفته ام. در حقیقت در این آیه کریمه دو حلا موجود اند. این الفاظ را نمودن به الله تحت کدام صورت بی ادبی نمی گوئیم. بلکه این دو خلاء را الله جل جلاله بر بناء حکمت کامل خود بجا گراشته اند. قرآن مجید بنا بر مصلحتی زیاده خود بعضی خلاهای را بجا می گذارد آن حضرت صلی الله علیه و سلم به صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین به همین لحاظ فرموده اند که "ای مسلمانان! درباره آنچنان سخنپا نه پرسید که اگر ظاهر کرده شود پس به ضرر شما انجام می یابند تا اگر در حین نزول قرآن حکم شما پیرسید پس آن سخنپا ظاهر کرده می شوند". گویا ممکن است که به همین طریق شما موجب عائد ساختن چندین پابندی بر خود گردید چنانچه یک صحابی در دوران خطاب نبی صلی الله علیه و سلم دریافت کردند. که حضرت حج در بر سال قرض است. آن حضور خاموش ماندند. ثانیاً دریافت کرد پس حضور

صلی الله علیه وسلم فرمودند که اگر من می گفتم که بلی هر سال پس هر سال فرض می شد. به این لحاظ خواهد مخواست سوالات نه کرده باشید."

درین آیه کریمه که دو خلاء موجود اند خلاصه از آن یکی این است که

۱۱) که این اولی الامر از کجابه میان می آیند؟ نام نهاد حضور صلی الله علیه وسلم می باشند؟ مسلمانان به خواسته خود یا منح می سازند؟ خود بحره مسلط می شوند؟ کدام خانواده و یا گروه با قوت و یا تنظیم عسکری آن را نامزد می سازد؟ جوابات واضح این همه سوالات در قرآن مجید موجود نیست اگر تعامل دیده شود پس

الف) حضرت نبی کریم صلی الله علیه وسلم کسی را نامرد نه ساخت بود. فقط بعضی اشارات وجود داشت.

ب) حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه به اساس مشورده شورای حضرت عمر رضی الله عنه را جان شبر خود نامزد ساخت.

ج) حضرت عمر رضی الله عنه اتفاق عام امت را محسوس کرد و کمیته شش اشخاص را نامزد کرد.

د) و حضرت علی کرم الله وجهه را فقط اهل مدینه برای تمام عالم اسلام منتخب کردند چرا که مدینه دار الخلافه و مرکز سیاسی بود.

ه) بعد از آن از داخل خانواده با حکمران به میان می آمدند و این سلسله جاری گردید.

پس اکنون این صورتهای مختلف شدند بلکه این هم شد که با برآمدن ابراهیم لودهی رابی دحل ساخته و به زور بازوی خود برد هلی تحت بنی گزیدید. یعنی حکمرانان متغلب نیز آمدند. فقهای ما اطاعت حکمران متغلب را نیز لازم می قرار دادند. بشرطیکه آنها بمطابق کتاب و سنت حکم روانی کنند و امن و امان را قائم سازند. اگر این صورت عملی تسلیم کرده نه شود پس چرا بغاوت و بربغاوت کار جائز است هرگز نیست. بالاخر محکمه اعلی ما بر تحت نظریه ضرورت حکمرانی نظام را تسلیم کرد. که محکمه قوت جنگ و ابا ارتش نه داشت. همین سبب است که قرآن

حکیم معامله تقرری (اولی الامر) را مفتوح گذاشته است البته یک سخن واضح کرده شده است که اولی الامر باید از شما بوده باشد که صورت صحیح تقرری آن همین است که آن به اساس مشوره مسلمانان باید تعیین گردد. چنانچه این اصول نمونه‌ی داده شده $\text{﴿ وَ اَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ﴾}$ یعنی همه معاملات اجتماعی مسلمانان با مشاورت باهم باید طی شوند.

(۱۲) در آیه کریمه سوره النساء مندرجه بالا دوم این است که برگاه اولی الامر بر معامله را مطابق سنت فکر کند و بفکر یک شیروند عامه معامله مطابق کتاب و سنت نه باشد پس قضاوت که خواهد کرد ازین معامله چندین صورتها ممکن است.

(الف) شیروند با دلائل خود اظهار رای بکند و اولی الامر رای آن را بپذیرد. مثلاً درباره تحدید میر به استماع آیه کریمه $\text{﴿ وَ اَنْتُمْ اِخْدَاهُنَّ قِنَظًا ﴾}$ که یک زن استدلال کرد حضرت عمر رضی الله عنه از رای خود رجوع کرد.

(ب) شیروند از استدلال اولی الامر مطمئن گردد طوری که بر خلاف مانعین زکوه از فیصله کردن جهاد حضرت عمر " و دیگر صحابه " از استماع استدلال ابوبکر مطمئن گردد.

(ج) شیروند عامه باید در سلسله رای خود به علماء کرام و به اهل شوری رجوع کند و سخن آنها را قبول کند.

(د) علماء و اهل شوری باید از خطائی آن اولی الامر امتنبه کرده و آن را برتر کد رای خود مجبور کند.

لیکن از جمله این همه هیچ کدام طریقه ما را هم با ضابطه گفته نمی توانیم البته مستم کشور عدلیه این خللا را بطور با ضابطه پر کرده است. چنانچه اگر امروز در آئین ملکی نوشته کرده می شود که هیچ نوع قانون سازی باید منافی کتاب و سنت نه باشد و پارلمان کشوری که قانونی رد می سازد که آن مطابق رای پارلمان در داخل دائره قرآن و سنت است. لیکن هیچ کدام شیروند عامه برای تسلیم کردن این سخن آماده نیست. اکنون

به شهروند... ثابت کردن ضروری بوده که تجاوز از قرآن و سنت صورت گرفته است مگر این شهروند کجا خواهد رفت؟ آن بالضرور دروازه محکمه را خواهد زد چرا که محکمه در دور حاضر محافظ آئین قرار داده شده است. در آئین آن حقوق بنیادی شهروند که میبایست می شود حفاظت آن نیز مسئولیت محکمه عالییه است. چنانچه یک شهروند میتواند که برخلاف قوماندان امنیه و یا بر خلاف معاون آن شکایت بدهد که آن شخص بر حقوق آئینی من حمله کرده است. طوریکه ماده بیستم آیه سوره النساء مذکوره بالا این دو خلا موجود است لیکن این خلا تحت حکمت گذاشته شده است. اکنون این حکمت را نیز بفهمید. اصلاً در وقت نزول قرآن عمل ارتقاء نیز جاری بود. در آن زمان مردم حتی فرق کشور و حکومت را هم نمی شناختند نه بمطابق فن حکمرانی سه گوشه های... (مقننه) 'التظامیه و عدلیه' تا حال به نوع انسانی منکشف شده بود. لهذا قرآن حکیم آن همه چیز را برای قبول کردن خلا را بجا گذاشت. اگر همه سخنها از اول طی کرده شوند پس شاید باز ماله ساخته نتوانیم.

همین سبب است که به مثل تهذیب کهنه چین که زنان را به خاطر خورد ساختن پالتیپالی آنها در کودکی کفشهای آبنی می پوشانیدند. شریعت غرائی این طریقه را از خود نساخنه تا ارتقاء اجتماعی را معطل ساخته و احکام مفصل درین مورد بدهد و ما را به یک عید مخصوص پاسد سازد بلکه آن احکامی را به ما عطا فرمود که در هر یکی از آن جلالتش عجیب و وسعت معقول است و آن ارتقاء اجتماعی که در هیچ کدام مرحله آن مانع ثابت نمیگردد.

غرض اینکه اگر یک محکمه در مورد یک قانون یا اقدام این فضاوت را می داد که آن خلاف کتاب و سنت نیست پس آن قانون خواه پسندید و کسی باشد و یا نه باشد بهر حال تسلیم کردن آن لازمی است چرا که در دائره مباحات به پارلمان حق قانون سازی است. چنانچه به اجتناد پارلمان این مسئله نهایت ساده بوده مگر بعضی تجد طلبان و روشن فکران عرب

ما ب ما آن را خواه مخواه یک معما ساخته مانده اند -

{۱۶} مثلاً چند آیات باید تحت ملاحظه قرار بگیرد

(ا) ﴿فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ (المائدة : ۴۸) "پس فیصله کن تو

در میان آنها بمطابق آن چیزیکه الله جل جلاله نازل کرده است"

اب ﴿وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ﴾ (المائدة : ۴۲) "و اگر تو

فیصله میکنی پس فیصله کن در میان آنها به انصاف"

(ج) ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (النساء : ۵۸) "و هرگاه

شما فیصله می کنید در بین مردم پس فیصله کنید به عدالت"

(د) ﴿إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾

(النساء : ۱۰۵) "ما نازل کردیم به طرف شما کتاب را به حق تا که تو فیصله

کنی در میان مردم بمطابق آن بصیرت که الله جل جلاله به تو اعطاء

فرموده است"

(ه) ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعُثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾

(النساء : ۳۵) "و اگر به شما اندیشه زیاده شدن اختلاف در بین هر دو زن و

شوهر است پس مقرر کنید یک فیصله کننده از خاندان شوهر و یک از

خاندان زن"

درین سلسله آیات و احادیث بکثرت وارد گردیده است که به مطابق

آن به محکمه یا مسئولیت واضح جهت قضاوت باب به مطابق کتاب و سنت

حواله کرده شده است -

{۱۷} و حکومت حزب مردم پاکستان (پپلز پارتی) بخش شریعت محکمه

عظمی را با پرد و قضا به کلی خاتمه داد - (والله وانا الیه راجعون)

{۱۸} منتهی اگر ملت یک مملکت با ملت یک مملکت دیگر مخلوط شده

نمی تواند پس ملت تسلیم کننده مقتدر اعلی ملیت خویش را چرا

مستقل نگاه نه سازند بلکه بسازند همچنان ملتیکه ما سوی الله را

مقتدر اعلی تسلیم می کنند قومیت و ملیت آنها را چرا با خود شامل

کنند بلکه نه کنند -

{۱۹} به خاطر این لفظ ذمی دشنام نیست بلکه یک اعزاز است -

{۲۰} چرا که این تسلیم برای مقتدر اعلی کشور و بر خلاف آن یک تسلیم بغاوت خواهد بود که اجازه آن را هیچ کشور داده نمی تواند - چرا همین کم است که برای تسلیم ناکندگان مقتدر اعلی با جمله حقوق حق زیست در کشور حاصل باشد -



طرح اجتماعی و اقتصادی
نظام خلافت
در زمان حاضر

فهرست عناوانات

متعلقه خطبه سوم

- (۱) اصول راهنمایی مارکسزم و اسلام
- (۲) اصول سرمایه داری و اسلام
- (۳) سرمایه داری را با نظام اسلامی
- چه نوع مبدل ساخته می توانیم
- (۴) نظام اقتصادی اسلام
- (۵) صورتهای عمل بر اصولهای اسلام
- (۶) شناعت سود
- (۷) مسئله زمین
- (۸) مسلک ائمه فقیه درباره مزارعت
- (۹) نظام جاگیرداری (نظام اربابی)
- (۱۰) در اقسام زمین
- (۱۱) قمار یا جوا (لاثری)
- (۱۲) مفاسد دوران ملوکیت
- (۱۳) اثرات ملوکیت بر فقه اسلامی
- (۱۴) بیع موجدل و بیع مرابحه
- (۱۵) باقیات سیئات دور ملوکیت
- (۱۶) حقیقت زکوه
- (۱۷) نظام اصلی زکوه
- (۱۸) یک امتیاز دیگر نظام زکوه
- (۱۹) نظام اجتماعی اسلام
- (۲۰) مبادی و اصول نظام اجتماعی

قبل از گفتگو بر این موضوع نهایت درجه اهم واضح کردن چند سخنهایی تمهیدی ضروری میدانم. درین عهد قبل از امروز اگر گاهی بر موضوع اقتصادیات بحث بعمل می آمد پس در مابین نظام اقتصادی سوسیالزم و یا کمیونزم و در مابین نظام اقتصادی سرمایه داری غرب یک تقابل در پیش روی ما می آمد چرا که بالفعل در دنیا همین دو نظام موجود بودند. تا حدیکه تعلق اسلام است "آن گرچه در کتب و اذهان موجود است مگر بالفعل در هیچ کدام خطه زمین وجود آن نیست. گویا همان سخنیکه می گویند :

مسلمانی در کتاب ' و مسلمانها در گور

صورتحال درین وقت این است که موت یکی ازین دو نظامهایی اقتصادی دنیا گویا واقع شده است. چنانچه حریف آن درین وقت یعنی نظام سرمایه داری غرب در کیفیت نهایت سرور و مستی است. گفتار آن این است که ناکامی نظام اقتصادی سوسیالزم و کمیونزم این را ثابت کرده است که نظام ماصحیح است. که به این سبب در غرب برنامه بانی جشن فتح گرفته می شوند. اصولا این سخن را باید عرض کنم که نظام اقتصادی کمیونزم گرچه بدیک انتها پسندی غیر فطری رسیده بود لیکن آن اصلا رد عمل منطقی و فطری اقتصاد سرمایه دارانه غرب بود. درین وقت در دنیا دوباره همان نظام سرمایه دارانه پخش گریده است چنانچه اگر در دنیا نظام عادلانه اقتصادی اسلام نافذ نه گردد پس ممکن است که

رد عمل در شکل شدید تر از آن ظاهر گردد- در نظام سرمایه داری
غرب ضرورتاً و یقیناً چیزی فساد وجود داشت که رد عمل آن در
صورت کمیونزم ظاهر گردید-

اصول راهنمای مارکسزم و اسلام

اسلام چهار اصول راهنمای مارکسیزم (کمیونزم) را بر سطح
معنوی و اخلاقی در نزد خود برقرار مانده است 'ولی نه سطح قانونی-
اصول اول 'نفی ملکیت انسانی است' هر چیز در ملکیت الله
جلاله است 'نه ملکیت انفرادی هیچ انسان است و نه هم ملکیت
قومی کسی می باشد- در قرآن مجید این کلمات زاید از یک مرتبه
وارد شده اند: ﴿لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ﴾ "فقط برای الله جل جلاله
است ملکیت آن همه چیزهایی که در زمین و آسمانها است" چیزی که با
انسان است آن امانت است- به انسان چیزی که میسر می شود آن
فقط نتیجه محنت انسانی نیست بلکه آن فضل خداوند جل
جلاله است 'فضل آن را می گوید که بدون از کدام استحقاق اعطاء
کرده باشد- در حالیکه اجر و اجرت بر بنیاد استحقاق میسر می
شود- برای بنده مومن برگزاین فکر بجای نیست که چیزی که به او
میسر گردیده است آن همه از نتیجه محنت و تحصیل آن است 'و نه
باید این فکر کند که این چیز بانه نتیجه ذہانت و صلاحیت آن است-
در سوره جمعه ارشاد است :

﴿فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوْا فِی الْاَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ
اللّٰهِ﴾

یعنی "هر گاه نماز (جمعه) مکمل گردد پس منتشر شوید در
زمین و تلاش فضل الله جل جلاله را بکنید"-

چنانچه از این فضل حق جائز انسان فقط ضروریات آن است. و آن چیزیکه زائد از ضروریات است آن را در حقیقت الله جل جلاله به خاطر آزمائش به ما اعطاء فرموده است. امتحان این است که اموال زائده از ضروریات را بر فقراء و مساکین تقسیم کرده و حق را به حقدار میرسانید و یا بر آن قبضه غاصبانه کرده می نشنید. که این مال من است. چنانچه در سوره بقره الله جل جلاله ارشاد می فرمایند:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ﴾

"یعنی (ای رسول الله صلی الله علیه وسلم) این ها از شما می پرسند که چه چیزی را انفاق کنند. بگوئید: چیزیکه از ضرورت زائد است" (انفاق آن را بکشید. یعنی در کارهای خیر آن را مصرف کنید)

شما بسنجید که ازین بالا تر هم کدام سوسیالزم ممکن است. لیکن این کار رضاکارانه است و اختیاری. ازین قانون ساخته نمی شود. چنانچه ما می بینیم که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بمطابق آن زندگی را به سر برده اند. آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تمام زندگی مبارک خود هیچ چیزی را ذخیره نه کرده اند تا سوالی در مورد زکوه پیدا شود. من هرگاه که این میگویم که حضور صلی الله علیه وسلم در تمام زندگی مبارک خویش هیچ زکوه نه داده اند پس مردم همه بر این سخن برانگیخته می شوند. سوال ادا کردن زکوه در آن وقت پیدا می شود که آنحضرت چیزی را با خود نگه میداشت و صاحب نصاب میگرددید. پس را من از-

سوسیالزم معنوی تعبیر می کنم از آن سوسیالزم معنوی که

اکنون ذکر آن شده است علاوه بر آن غیر از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فقراء زیاده از اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نیز زندگی به سر برده اند. هم از ان فقراء صحابه کرام حضرت ابوذر غفاری* که از جهت شدت زهد آنقدر به طرف انتباه پسندی مائل گردید. چنانچه نظریه آن جناب این بود که نگاه داشتن یک تکه خیلی کوچک از طلاء نیز حرام مطلق است. بعدا این معامله فقط با صحابه کرام نیز محدود نمی باشد بلکه حضرات صوفیای عظام ما نیز بر این سطح معنوی زندگی خود را به سر برده اند. این یک حقیقت است که اسلام بواسطه همان اصحاب کردار پخش و نشر گردیده است. در حالیکه در نزد ما آن شاهانیکه در طول تاریخ آمده اند آنها بجای اینکه دعوت بطرف اسلام بدهند مردم را از دین اسلام متنفر ساخته اند.

اصول بنیادی سرمایه داری و اسلام

برعکس اصول مندرجه بالا من برای شما آنچنان سه اصول دیگر میخوابم تا عرض کنم که به اساس آن پیروزی غرب بجای خود است که این اصول در اسلام نیز موجود اند.

۱- اصول اول : به سطح قانونی ملکیت شخصی است. تحت این اصل شما از اشیاء قانونا مالک شده می توانید. بر آن چیز که قابل استعمال است مالک آن شده می توانید. همچنان ذرا یعنی که محصولات بر آن مرتب میشود ملکیت آن بطور شخصی شده میتواند. چنانچه شما مالک دوکان 'کارخانه' و فصل با شده میتوانید. اصل الاصول نظام سرمایه داری فقط تصور ملکیت شخصی است. نتیجه منطقی این تصور در صورت ترغیب ذاتی

بدست می آید. چنانچه شما زیاده می کوشید، و شبها را بیداری می گزارید، و در جائیداد های خویش ترقی می کنید، پس همه اضافه محصولات آن ملکیت خود شما می باشد. بناء مرگ کمیونزم همین سبب واقع گردید. چرا که این عنصر ترغیب ذاتی مفقود قرار گرفته بود. هر شخص فطرتاً می سنجد که من اضافه کاری چرا بکنم در حالیکه برای من معلوم است... که برای من فقط آن چیزی که ماهانه متعین گردیده است میسر می شود. همین سبب است که در نزد ما صنعتیائی که ملی قرار گرفته اند به وضع نهایت فلاکت بار مواجهه اند. ظاهراً است که مالکان کارخانه ها شب و روز می کوشند برای آنها معلوم است که اگر یک آله پرزه خراب شود و کارخانه آنها پیش از صبح در شب ساخته نه شود کارخانه اش بند می ماند که به این اساس به مقدار کافی نقصان واقع می شود. برعکس این مدیر عمومی کارخانه که فقط یک شخص تنخواه دار می باشد کدام فائده ذاتی آن نیست آن برای چه کسی مشقت می کند اگر کارخانه خراب می شود و بند می ماند باکی نیست.

۲- اصول دوم : چیز دوم اقتصاد بازاری است آنکه بر اصول رسد و طلب مبنی است، تحت این اصول اگر رسد اشیاء زیاده باشد و طلب کم باشد پس قیمت های اشیاء به پایان می افتد. و برعکس اگر رسد اشیاء کم باشد و طلب آن زیاده باشد پس قیمت های اشیاء به بالا میرود. با وجود این صورتحال ضرورت هیچ کنترل مصنوعی نیست و اگر شما بطور مصنوعی کنترل آن را بخواهید پس حاصل آن بدون از بی ایمان ساختن مردم چیزی دیگر نیست.

۳- اصول سوم : اصول سوم اقتصاد سرمایه داری غرب اجاره کنید و آتش زنید می باشد مفهوم آن این است که شما کسی را با خود بحیثیت کارگر مقرر می کنید- و شما چنین برداشت می کنید که آن شخص صلاحیت کار کردگی را دارد و آن بطور احسن این کار را انجام می دهد- و نیز شما این را اندازه می کنید؟ نتیجه محاصل آن چه خواهد بود؟ پس به اساس آن شما معامله تعیین حقوق ماباله آن را طی می نمائید- این همه عمل اجاره کردن است- لیکن بعد از مرور چند روز شما محسوس چنین می کنید که آن شخص صلاحیت کار را ندارد و یا آن محنت کسر نمی باشد پس آن را از کاربر کنار می سازید- این عمل از به آتش کشیدن گشت و شما همان طوریکه مجاز کردن بودید بهمین طور شما مجاز مد نظر ساختن مفادات خویش نیز می باشد-

نظام سرمایه داری را با نظام اسلامی چه نوع مبدل ساخته میتوانیم

این همرسه اصول در اسلام نیز موجود اند 'مگر طوریکه در ضمن گفتگوی من که بر نظام آینی و سیاسی نظام خلافت بود گفته بودم که در هر آن نظام جمهوری اگر سه اشیا شامل کرده شوند پس آن به نظام خلافت تبدیل کرده می شود- یعنی حاکمیت الله جل جلاله 'بالادستی کامل کتاب و سنت' و تصور ملیت مسلم 'بطور کامل همین طور از نظام سرمایه داری غرب سه اشیا را بیرون سازید پس آن بر نظام اقتصادی اسلامی مبدل میگردد-

۱- چیز اول : که از نظام سرمایه داری غرب باید بیرون ساخته شود آن ربا (سود) است- این گرچه یک چیز است لیکن نهایت سنگین- این ربا که با نظام اقتصاد پیوسته گردیده است نهایت

مظنرنا که است. ^{۱۱} مثلاً این مرض سرطان است که همه جسم را احاطه کرده است. پس شما کدام کدام جانی جسم را علمیات هواهید نمود گویا ع

تن همه داغ داغ شد. پنبه کجا کجا نهم

ثاملاً به همی طرح این رباء دررگه و ریشه اقتصاد ما سرایت کرده است که بدون از تکه تکه ساختن آن خارج کردن ممکن نیست آن چنان که نام این عمل یعنی (پارچه پارچه ساختن آن) انقلاب است.

۲- چیز دوم : آن چیز دومیکه که از نظام اقتصاد سرمایه داری بیرون می سازد آن قمار است.

۳- چیز سوم : چیز سوم اینکه رژیم اربابی و دهقان غیر حاضر را بیرون سازید. به ظاهر این سه چیز نهایت خورد به نظر می رسند لیکن واقعیت این است که بدون از تبدیل ساختن کامل بیرون ساختن آنها از این نظام ممکن نیست.

نظام اقتصاد اسلامی

به حواله نظام اقتصاد اسلامی من می خواهم تا چند سخنهای بیادی را عرض کنم.

- ۱- سخن اول این است که اسلام گرچه این را میخواهد که سرمایه گذاری باید باشد مگر روادار این نیست که سرمایه داری بقا داشته باشد. اقتصاد غرب مبنی بر سرمایه گذاری می باشد. لیکن هرگاه درین مورد معامله سود شامل می شود پس درین صورت سرمایه گذاری به سرمایه داری تبدیل می گردد. سرمایه گذاری این است که بیایید کار بکنید. سرمایه را بکار اندازید و

تجارت کنید. لیکن برای شما اجازه سرمایه داری نیست. سرمایه داری این است که سرمایه صرف ذریعه نفع اندوزی ساخته شود. محنت کرده نه شود و شرکت در نقصان نیز نه باشد. که نتیجه آن در صورت ارتکاز سروت بیرون می آید که درین مورد قرآن حکیم فرموده اند :

﴿ كُنْ لَا يَكُونُ دُولَةً يَنْ الْأَغْنِيَاءُ مِنْكُمْ ﴾

یعنی "مناسب نیست که سرمایه صرف در میان اصحاب دولت گردش کرده رود".

چرا که به این طرح تقسیم طبقاتی به میان می آید و به اصطلاح قرآن مجید دو طبقه (مترفین و محرومین) به وجود می آیند. طبقه مترفین چنین به میان می آید که در هر نظریه اقتصادی سه امور شامل می شوند.

(۱) سرمایه (ب) محنت (ج) موقع (چانس) چرا که همان سرمایه گذاری و همان محنت و مشقت در بعض اوقات و مواقع نتایج مثبت و مثمر به بار می آورد و در بعض اوقات نتایج مثبت و مثمر نمی باشند. این را موقع و یا (چانس) می گویند. اسلام اصلاً انسان را به طرف محنت و مشقت متوجه می سازد. گویا که برای محنت تحفظ حاصل است در حالیکه سرمایه را فقط به حیثیت سرمایه ذریعه درآمد اگر ساخته شود پس در نظر اسلام این خطا است. همین طرح چانس اگر محض به حیثیت چانس ذریعه مفاد درآمد ساخته شود پس این حرام. در حالیکه سرمایه به حیثیت سرمایه عامل درآمد جور می شود پس بدترین شکل آن سود است. ازین واضح تر سود چه شده می تواند. که محض ازاد سرمایه مواقع مقرر و معین بدست آورده شوند که با نقصان هیچ نعلق نه داشته

باشد. از نظر قرآن و اسلام ازین بالاتر حرام چیزی دیگری نمی باشد. همین طور "قمار" است. این چیست؟ محض بربنائی چانس منافع حاصل کردن که درین مورد هیچ نوع مشقت و محنت را داخل نمی باشد از نظر اسلام این حرام است. این پر دو صورتها را اسلام برای این حرام قرار داده است که همه توجه باید به طرف مشقت و محنت بوده باشد. گرچه ظاهراً است که به محض محنت و مشقت چیزی مرتب نمی شود بلکه بمعنی مشقت به یک اندازه سرمایه نیز ضرورت می افتد و همچنان یک اندازه چانس را نیز داخل بوده می باشد. لیکن به محض چانس فائده بدست آوردن معامله لاتری است و محض بر بنیاد سرمایه فائده بلا خطر بدست آوردن آن قمار است و لاتری نیز از همین قبیل است.

صورت‌های عمل بر اصولهای اسلام

اکنون ما آن سخنپائی اصولی را بر زندگی عملی منطبق می سازیم. سرمایه از خود شما است و معه هذا محنت و مشقت نیز از خود شما است پس درین صورت این معامله کاملاً جائز است. اگر بمرآه کسی سرمایه کم باشد پس او بر سر سبیدی نهاده کار بکند پهلوی سرک بر چادر خود کار را آغاز می کند. اگر چیزی زیاده شد پس آن موترک چوبی به خود می سازد و اگر گنجایش بوجود آمد یک مغازه موقت می سازد یعنی درجه بدرجه پیش رفت می کند. درین ضمن قرآن حکیم صرف یک قدغن را بمیان گذاشته فرموده اند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ

تَكُونُ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ ﴿۲۹﴾ (النساء : ۲۹)

یعنی معاملات اگر باشند بارضا مندی جانبین باید بوده باشند. اگر شما به اساس مجبوری کسی فائده بدست آوردید و یا به فریب و خدعه مال کسی حاصل نمودید پس شما در آن صورت مرتکب جرم قانونی و اخلاقی شناخته می شوید.

همچنان اگر چند اشخاص یکجا شده و سرمایه خویش را جمع سازند. و با هم محنت و مشقت می کنند آن را شراکت می نامند. این صورت نیز کاملاً جائز است بلکه مطلوب و یک معامله پسندیده می باشد. درین مورد نیز یک شرط عائد کرده شده است و آن این است که تصور مسئولیت محدود وجود نداشته باشد چرا که این تصور نیز حرام است. در دنیا همه بر بنیاد همین شرکت های محدود به وجود می آیند و معامله چنین می شود که مثلاً شما سرمایه خویش را بیرون کردید و سرمایه خویش ساختید و بعداً شرکت را مفلس قرار دادید. اکنون آن کسی باید گریه کند که برای آن ادا نمودن اشیاء بدمه شما قرار گرفته بود. آن شخص قرض خود را از ملک ذاتی شما وصول کرده نمی تواند. در نظام شراکت مسئولیت کامل متحمل شدن لازمی است. در نزد ما معامله همه ضائع هم چنین است. اکثراً چنین می شود که اندکی از سرمایه ذاتی خویش صرف کرده می شود و بعداً به نام صنعت به مقدار وافر قرض از بانک بدست آورده می شود. از همین قرض سرمایه خود را بیرون می سازند. و بعداً بمقدار زیاده یغما بدست آورده طریقه مدارات را از خود می سازند. به این طرح همه خساره بر بانک وارد می گردد. اکنون سخن قابل فهم این است که این پاتک ملکیت کدام کسی است ظاهراً است که در پاتک سروت عوام

الناس جمع گردیده است. این همه فریب کاری نظام سرمایه دارانه هست آنکه در دنیا ایجاد گردیده است. برعکس این تصور شراکت این است که در معاملات تجارתי شما کسی شریک می شود. اکنون اگر کدام مشکلات درین مورد به میان واقع می شود پس قبول نمودن آن ذمه شما است. گویا ادا نمودن تاوان آن بر شما لازم است.

شکل سویم این است که سرمایه از کسی دیگر است و کارکن کسی دیگر بوده باشد. شریعت این شکل را نیز جائز قرار داده است. که این شکل را مضاربت می نامند. بر این صورت این اعتراض ممکن است که درین جائیز سرمایه دار محض از سرمایه خود فائده حاصل می نماید. ظاهراً است که صورت عملی آن همین است که سرمایه از من است و مشقت را شما می کنید. گویا که فائده بدون از هیچ مشقت بلکه محض بر بنیاد سرمایه برای من حاصل می شود! لیکن درین جائیز ما می بینیم که تحفظ اصلاً برای محنت و مشقت حاصل است نه برای سرمایه. اگر نقصان واقع می شود پس آن را کسی برداشت می کند که سرمایه بکار انداخته است. به این اساس تصور ریشه پای ذنیت سرمایه داری قطع می شوند. همین سبب است که هیچ سرمایه دار برای ادا نمودن این کار آماده نمی شود. بهر حال در صورت مضاربت اگر فائده بدست می آید محنت کننده و سرمایه دار هر دو درین فائده شریک اند. لیکن از این صورت به پیش رفته اگر کسی محض بر بنیاد سرمایه خود بدون از کدام نقصان فائده معین را حاصل می کند آن چنان به شدت حرام قرار داده شده است که در شریعت از آن زیاده شدت در دیگر محرمات نیست. حتی که در سلسله

ارتکاب همچو حرام ارشاد باری تعالی است :

﴿فَاذْنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾

"پس بر همچو رویه بفهمید که از جانب او تعالی و رسول آن

اعلان جنگ است"

شما حیران می شوید که هر کدام گناه دیگری اعلان جنگ کرده نه شد!! اگر اعلان جنگ شده است پس آن بر سود شده است - مگر متاسفانه که ما این سود را یک چیز سبک گمان برده ایم -

شناخت سور

حضور نبی اکرم صلی الله علیه وسلم شناخت سود را بتوسط یک تمثیل واضح فرموده اند - این انداز و طریقه تفهیم خود در قرآن حکیم نیز موجود است - چنانچه در سوره حجرات شناخت غیبت را به تمثیل خوردن گوشت برادر مرده واضح کرده اند - همچنان در باره سود نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود اند: ((الرِّبَا سَبْعُونَ حَوْبًا)) سود مساوی آن هفتاد گناہان است که ادانی ترین ازان . ((أَيُّسُرُّهَا أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ)) که یک شخص با مادر خود مرتکب عمل زنا گردد -

اکنون در روشنی این حدیث مبارک حساب شدت و تناسب این گناه اندازه کرده می شود - (العیاذ باللہ) از جمله هفتاد گناہان ادنی ترین گناه ارتکاب بدکاری با مادر خود است - استغفر الله -

مسئله زمین

اکنون من ازین به پیش به طرف "مسئله حساسی" می آیم که آن مسئله زمین است - من در ابتداء عرض کرده بودم که آن سه

اشیاء بیپوده و مفسده اگر از هر نوع نظام اقتصادی خارج ساخته شوند آن نظام را اسلامی قرار داده میتوانیم که از آن جمله نظام جاگیرداری (رژیم اربابی و ملکیت غیر حاضر زمین) نیز است. درین مورد شما چنان فکر کنید که زمین از شما است و شما حتی المقدور در کشت زمین خود محنت و مشقت می کنید و زیاده حاصلات را بدست می آورید "چشم ما روشن و دل ما شاد" - لیکن اصل مسئله در آن وقت به میان می آید که زمین از کسی دیگر بوده باشد و محنت و مشقت کسی دیگر می کند. و یک صورت دیگر این شده می تواند. که زمین را نیز با خود جمع می سازد و مشقت هم می کند، چنانچه در شراکت بوده می باشد. همچنان شما کشاورزی باهمی کرده میتوانید گویا که شما وسائل و مشقت را جمع نمودید. لیکن این همه معاملات به طور رضا کارانه و بارضا آزاد فریقین باید صورت گیرد. درین مورد هیچ نوع دخل جبرانه باید بوده باشد.

یک صورت سویم زراعت زمین این هم است مثلاً زمین از من است لیکن کشت آن را کسی دیگر می کند. درین ضمن سخنیکه ما میخواهم عرض کنم، برای فهمیدن آن ذهن نشین ساختن یک اصول قبلاً ضروری است چرا که تا وقتی که منطق حکم فهمیده نه شود تا آن وقت سخن بطور مکمل در گرفت نمی آید. اصل سخن این است که در سلسله زمین اصول مضاربت مراعت شده نمی تواند چرا که برای صاحب مضاربت جواز استفاده از منافع به این اساس بود که در صورت نقصان همه برداشت آن بر سرمایه، دار وارد می شود. لیکن درین جا سرمایه زمین است که این زمین به حال خود باقی است کمی و بیشی نمی پذیرد، در حالیکه سرمایه همه و

یا بعض از آن از بین رفته و مفقود شده می تواند. مگر در صورت زمین صرف به مشقت کارکن خطر متوجه شده می تواند. لهذا معامله مضاربت در زمین متصور نیست. اگر سرمایه دار مالک زمین، در نقصان همه شریک شده میتواند پس بمثل مضاربت مزارعت نیز جائز میشود.

مسئله انتمه فقه درباره مزارعت

مزارعت در نزد امام ابوحنیفه "وامام مالک" مطلقاً حرام است. بعد از آن چرا و به چه خاطر مزارعت جائز قرار داده شده است میخواهم تادریں مورد وضاحت عرض کنم. در فقه حنفی فتوی حلت این معامله را صاحبین اقاضی ابو یوسف و امام محمد رحمهم الله داده اند لیکن دو آئمه عالی مرتبت مادر حرمت علی الاطلاق این قائل اند. مرتبت عالی این دو آئمه کرام به این حواله نیز است که حضرت امام ابوحنیفه "از سرکردگان اهل الرائی تسلیم کرده شده است در حالیکه امام مالک "از سرکردگان اهل حدیث می باشند. گویا که آئمه بالاترین مقام این دو مکاتب فکر معامله مزارعت را حرام مطلق قرار داده اند. و سبب حرمت آن را قبلاً من بیان کرده ام که معامله مزارعت بر معامله مضاربت قیاس کرده نمی شود. بهمین سبب من با جزم کامل می گویم که مزارعت حرام است. جائز نیست. امام محمد و امام ابو یوسف رحمهم الله با عائد ساختن چند شرائط درین معامله فتوی جواز را صادر نمود اند. متأسفانه که در کشور ما در نظام مزارعت تکمیل آن شرائط نیز نظر انداز کرده میشود. چندین مدت قبل با یک عالم مشهور کلاچی برادر کلان قاضی عبد اللطیف مولانا

قاضی عبدالکریم در رابطه با این موضوع خط و کتابت شده بود. گفتگوی آنها این بود که مزارعت مروجه را کیست که حلال می گوید؟ قاضی ابویوسف نیز آن را جائز نمی گویند بلکه برای جواز آن نهایت شرائط استوار به میان می گزارند. این معامله از مالک غیر حاضر زمین است. شما زمین خود را خود بخود کشت کنید. و اگر معامله را برعکس این می کنید پس شما معامله سودی را انجام می دهید.

نظام جاگیرداری (نظام اربابی)

اکنون ما به طرف رژیم اربابی بر میگردیم. در نزد ما مصیبتی که از رژیم اربابی می باشد آن را با شمشیر فاروقی میتوان خاتمه داد آنکه علامه اقبال فرموده اند.

حیوشر آن باشد مسلمانش کسی

کشته شمشیر قرآنش کسی

بر خلاف رژیم اربابی از حضرت عمر فاروق رضی الله عنه این بسیار کلان اجتهاد بود آنکه شکل اجماع را به خود اختیار کرد. در فهمیدن و فهماندن این مسائل اقتصادی به طریق، خوبی نهایت ضرورت است. تنظیم هائی سیاسی و مذهبی ما گرچه شعار هائی بلند کردند لیکن همچو مسائل را اقلات تحت بحث هم قرار نداده اند. همین سبب است که تصور نفاذ اسلام در تصور و ذهن عوام الناس فقط همین است که دست ها قطع می شوند و شلاقها زده می شوند!! ظاهر است که آنها از اسلام فرار خواهند کرد که بدون از فرار دیگر چاره ندارند. برکات نظام اسلام اقلامورد بحث قرار نه داده اند. حتی که در نزد ما دو تنظیمهای مذهبی و سیاسی در منشور

انتخابی خویش مسئله "تجدید ملکیت زمین" را تحت بحث قرار دادند. یعنی چنین اظهار داشتند که زیاده از یک شرح مخصوص با هیچ کسی زمین را نمی گزارند. فرضا این شرح ۲۵ هیکتار است. پس اکنون مثلا ملکیت یک شخص ۵۰۰ هیکتار است. شما بر اساسی کدام ۴۷۵ هیکتار زمین آن را مسترد میسازید؟ در حالیکه محکمه شرعی ادادگاه عالی اکشور شما از طریق خود قضاوت مفصل صادر کرده اند که شما از ملکیت هیچ کسی هیچ چیزی را جبراً اخذ کرده نمی توانید. اگر با بر ضرورت ملی و یا تحت کدام تقاضای آن گرفتن چیزی ناگزیر قرار گیرد پس به مالک آن بالضرور معاوضه ادا کرده شود. گویا که بدون از هیچ دلیل شرعی به مقداریک انیچ زمین کسی را هم گرفته نمی توانید.

بحمد الله که به همراه ما دلیل موجود است. و از عرصه کافی برین موضوع بحث را آغاز کرده ایم و این بحث تا یک حلقه وسیع انتشار یافته است. ظاهراً است که در نتیجه قیل و قال 'بحث و نزاع یک مسئله تصفییه شده به میان مطرح میگردد. طوریکه من اکنون عرض کرده بودم که رژیم اربابی را باید شمشیر فاروقی از بین برد. حضرت عمر فاروق "اجتهادی را که برخلاف رژیم اربابی کرده بودند تفصیل آن این است. هرگاه که عراق 'شام' مصر و ایران فتح شدند تعداد مجاهدین در آن وقت چند هزار نفر بود تعداد افواج مسلمانها هنوز به صد هزار نه رسیده بود. مجاهدین گفتند که این تمام زمین ها و مناطق را ما فتح کرده ایم 'این همه مال غنیمت است. ازین جمله فقط ۵/۱ حصه از بیت المال باقی چهار حصه آن حق آن مجاهدین است که در جنگ اشتراک کرده اند. لهذا این همه

زمین ها و کاشت کاران آن باید بر مجاهدین تقسیم کرده شود.
 کاشتکاران غلام ما و زمین باید ملک ما قرار داده شود. در ابتداء
 این مطالبه را حضرت بلال[ؓ] و چند همراهان آن نمودند. بعد این
 مطالبه قوت گرفت از جمله عشره مبشره حضرت زبیر بن عوام[ؓ]
 حضرت عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما نیز با این مطالبه
 قیام کردند. درین موقع بصیرت اجتہادی حضرت عمر رضی الله
 عنه رای عام مجاهدین را ناپسندیده قرار داد. و مقام حضرت عمر[ؓ]
 آن است که در آن باره ارشاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم است:

«الْحَقُّ يَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ»

یعنی "حق از زبان حضرت عمر[ؓ] گویا می شود".

آن حضرت صلی الله علیه وسلم مزید بر آن فرموده اند

«لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيًّا لَكَانَ عُمَرُ»

یعنی "بعد از من اگر کوئی نسی می بود پس آن عمر[ؓ] می بود".

چنانچه درین مسئله نازک بصیرت عمر[ؓ] را بنده مشاهده کردند.
 واقعه این است که اگر مطالبه مجاهدین آن عصر قبول می
 گردید پس در همه عالم اسلام بدترین نظام رژیم اربابی قائم می
 شد. مگر حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در پذیرفتن این
 مطالبه به سختی مخالفت ورزیدند. اجتہاد آن مبنی بر قرآن بود.
 که به این اساس الدازه وسعت و عمق مطالعه قرآن آن رضی الله عنه
 را تخمین کرده میتوانیم.

در قرآن حکیم حکم "اموال فنی" در سوره الحشر بیان کرده
 شده است آن که بطور کلی در بیت المال تسلیم کرده می شود و
 در بین مجاهدین تقسیم کرده نمی شوند. امیر المؤمنین حضرت
 عمر[ؓ] فاروق رضی الله عنه فرمودند که این مناطق مفتوحه مال

غنیمت نمی باشد بلکه این همه اموال فنی اند. اطلاق مال غنیمت صرف بر آن اموال می شود که فقط در آن میدان جنگ بدست آورده شوند. در آن اموال آلات جنگی مثلاً شمشیر، نیزه ها و سپر ها و غیره آلات جنگ و یا دشمن برای خورد و نوش خود گوسفند، بزها و گاوان به همراه خود می آورند. همچنان جانوران سواری و باربری مثلاً اسب، فاطر، شتر و غیره درین شامل اند. در حالیکه زمین و غیره "فنی" اند آنکه همه ملکیت بیت المال قرار داده می شود. این ملکیت انفرادی کسی شده نمی تواند.

تائید این رای حضرت عمر رضی الله عنه را از جمله اکابر صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین حضرت علی کرم الله وجهه، حضرت عثمان رضی الله عنه، حضرت طلحه، حضرت عبد الله بن عمر، رضوان الله علیهم اجمعین نیز می فرمودند. لیکن با وجود این همه آراء صحابه جلیل القدر بر این معامله نهایت رد و قدح به میان آمد. چرا که این چندان سخن عادی نه بود. حضرت عمر فاروق در حق رای خود بمثل کوه سنگ صخر قیام فرمودند. بالاخره برای حل این مسئله اهم حضرت عمر یک کمیسیون ارضی را مقرر فرمودند که درین کمیسیون هیچ شخص مهاجر را شامل نه ساختند چرا که از جهت عدم فنی بودن مهاجرین در فن زراعت در معاملات زراعت بی خبر بودند. این حضرات از مکه معظمه مهاجر شده آمده بودند که در آن وادی غیر ذی زرع صرف تجارت و کارهای مشقت درین سلسله ذریعه معاش آنها بود. در کمیسیون پنج انصاری از قبیله خزرج و پنج انصاری از قبیله اوس شامل کرده شدند. که این کمیسیون همه با رای حضرت عمر اتفاق کردند و بر آن اجماع صورت گرفت. در قانون

اسلامی از نظر همین اجتهاد بطور مستقل دو قسم زمین تا قیام قیامت به وجود آمده است.

دو اقسام زمین

یک قسم از آن دو قسم آن است که مالک آن زمین بدون از جنگ و جدال ایمان آورده باشد. پس همچو زمین در ملکیت آن شخص محسوب می شود و از حاصلات آن عشر وصول کرده می شود همچو زمین را زمین عشری می گویند. مثال نمایان همچو زمین زمینهای مدینه المنوره هست. چرا که مدینه منوره رانبی اکرم صلی الله علیه و سلم فتح نه کرده بودند. بلکه اهل مدینه آنحضرت (ص) را به تشریف آوری او به مدینه منوره دعوت داده بودند عشر به دو طرح بوده می باشد. آن زمینیکه به توسط باران و یا با ذرائع قدرتی سیراب می شود پس از حاصلات آن زمین عشر کامل یعنی ده در صد حاصلات وصول کرده می شود. لیکن آن زمینیکه از طریق ذرائع مصنوعی سیراب می شود یعنی کاشتکار درین مورد اخراجات برداشت می نماید مثلاً آبیانه می دهد 'تیل مصرف می شود' و یا برق مصرف می شود پس در همچو زمین نصف عشر یعنی پنج فیصد وصول کرده می شود.

و قسم دوم از آن دو قسم آن زمین است که آن را زمین خراجی می نامند و آن زمینی است که به قوت شمشیر فتح بدست آورده شده باشد. همچو زمین با ملکیت اجتماعی همه مسلمانها بوده می باشد گویا که این ملکیت کشور اسلامی می باشد. درین زمین از هیچ کسی و به اندازه یک انچ هم رقبه ملکیتی کسی نمی باشد. آنانی که قبلاً بر این زمین با قبض بودند خواه آنها مسیحی باشد.

مجبوری باشند 'قبطی و یا یهودی باشند آنها صرف بحیثیت یک کاشتکار بوده و ذمه ادا نمودن خراج آن زمین به خود بیت المال بدوش آنها می باشد. تفصیل و مقدار خراج را خود حکومت اسلامی حسب اجتهاد خویش مقرر و تعیین می کند. بیت المال مسلمانها از نظام خلافت از همه کلانتر یک وسیله مالیات است.

در روشنی اجتهاد مذکوره حضرت عمر رضی الله عنه برای مسلمانان پاکستان مسئله حل مشکل زمین بانی شان باقی نه مانده است. ما این مسئله را مطابق شریعت میتوانیم حل کنیم. از نظر شریعت اسلامی زمین بانی پاکستانی به مقدار یک اینچ زمین هم در ملکیت هیچ کسی نیست. چرا که مناطق پاکستان به قوت شمشیر فتح کرده شده بودند. اکنون به اساس دلیل دیگر نمی توان تا ملکیت کسی ثابت کرده شود. این زمین خراجی است ملکیت هیچ کسی نمی باشد. این است شمشیر فاروقی که آن را بدست گرفته و بندوبست اراضی و حل این مشکل را ممکن میسازد. وریشه بانی رژیم اربابی را بریده و از بین برده میتواند. آنانی که برخلاف این اصول تا حال بر این زمین بادعوی ملکیت کرده و از آن استفاده کرده اند برای آنها به قسمی آزادی دادن مناسب است طوری که خود آن ذات بی چون جل جلاله به آن قرص دهندگان با سود رعایت اعطاء فرموده بودند. یعنی آن سودیکه قبل ازین گرفته شد است آن معاف کرده می شود. مگر برای آینده گرفتن سود قطعاً حرام است دریا ده حاصلات زمین ها نیز همچو گفته می شود که در ماضی هر چه صورت گرفته است 'آن گزشت' مگر اکنون در مستقبل حیثیت همه قابضین زمینها فقط

حیثیت کاشتکار می باشد و به همین حیثیت آنها از این زمینها استفاده کرده میتوانند و بس -

بعد از بند و بست جدید اراضی آنانیکه قبلاً زمین باراکشت می نمودند آنها بعد از این زمین باراکشت کرده میروند آخر آنها نیز مسلمان اند و افراد این می باشند - درین ضمن این فیصله کرده می شود - واحد هائی صحیح و لائق گزاره به طرح خوبی جامعه بر چند هکتار هائی زمین باید مشتمل بوده باشد آنکه به اعتبار حاصلات و به اعتبار انتظامی خوبتر باشد آن واحدی باید به همه داده شود - اکنون در ما بین کاشتکار و بیت المال نه اربابی می باشد و نه کسی دیقان بلکه خراج براه راست به بیت المال تسلیم کرده می شود که به این اساس کاشتکاران از مشکلات گوناگون بی هوده و مالیات رهایی می یابند - در وقت حاضر در مملکت ما علمای کرام به حواله حیثیت شرعی زمین با بحث شروع کرده اند - این یک علامت خوبی است - ما نیز این را میخواستیم که درین معامله بحث و سיעی باید صورت گیرد تا اصل حقیقت تصفیه شده به میان مطرح گردد - مولانا مفتی محمد شفیع رحمته الله علیه نیز بر این موضوع یک کتابی را نوشته کرده اند و آنها زمینهای پاکستانی را عشری قرار داده اند - دلایل آنها بجائی خود لیکن بحث و مباحثه آزادانه درین مورد بهر حال ضرورت است - من درین بحث میخواهم تا حواله یک عالم ممتاز و برگزیده هند که در قرن گذشته بوده قاضی ثناء الله پانی پتی را بدهم - قاضی صاحب محتاج تعارف نمی باشد - مصنف تفسیر مظہری و شاگرد حضرت شهید مرزا مظہر جان جاناں رحمتہ اللہ علیہ و خلیفہ مجاز بودند - آنها در مسائل

بنیادی فقه، یک رساله بنام "مالا بدینه" نوشته بود، وی در همین رساله خود می نویسد که :

"تمام زمین های هندوستان چوبکه خراجی است به همین

علت من از نوشتن مسایل عشری صرف نظر میکنم."

این رساله فقهی مذکور تا هنوز در تمام مدارس دینی ما تدریس میشود. نسبت به اراضی پاکستان گفتگوی علمی به سطح اعلی ضروری میدانم، بلکه راجع به حیثیت شرعی این اراضی فیصله به کار است. من در شورای ضیاء الحق مرحوم این را پیشنهاد کرده بودم که شمایک کمیسیون اراضی بسازید. و در این کمیسیون نه تنها علماء جید پاکستان شامل بسازید بلکه خدمات ماہرین اراضی و زراعت را نیز حاصل نمائید. و علماء را شامل سازید که بصیرت اجتهادی را دارا باشند آنانی که اهداف قرآن و سنت را پیش نظر گرفته بتوانند بعداً این کمیسیون را صلاحیت و مواقع فعالیت آزاد را فراهم آورید تا آنها بتوانند حیثیت شرعی اراضی این چهار امتعین سازند.

درین قسمت شخصاً خودم این پیشنهاد را دارم که درین موضوع مسئولیت اصلی بالای همان احزاب مذهبی و سیاسی گذاشته شود که در منشور و مراامه های خویش دعوہ کرده اند که آنها برای ملکیت زمین یک حدی را متعین می سازند در حالیکه درین قسمت یعنی در تحدید زمینها هیچ دلیلی با آنها وجود ندارد.

قمار (یا) جوا (لاٹری)

اکنون من به طرف یکی از آن سه سخنپا بر میگردم که به از بین

بردن آن هریکی نظام اقتصادی به نظام اقتصادی دور خلافت
مبدل شده میتواند و آن عبارت از بین بردن قمار است. (۲۱)
و همچنان جواب (لاثری)

مفاسد دوران ملوکیت

من این سخن را پیش بیان کرده بودم که در آغاز دور ملوکیت هم
تاریخ اسلامی با حوادث بیشتری دوچار گردیده بود. مثلاً واقعه
کربلا، حادثه حره، و شهادت عبدالله بن زبیر، باز شهادت صد با
نفر تابعین توسط حجاج بن یوسف، علاوه ازین واقعه شهادت
حضرت محمد بن قاسم، این همه حوادث خرابیها برجائی خود
لیکن به نرد من اصل خرابی دوران ملوکیت خرابی پای مالیاتی
است. که ابتدای آن از آغاز دوران ملوکیت بنو امیه بود. ملوکیت
ریشه پای خود را در دوران خلافت بنو عباس مستحکم کرده بود.
در ابتدای آن هیچ فتنه شرکی وجود داشت و نه هیچ عقاید باطله
بسوی اسلام رخ داده بود، نه معتزله بمیان آمده بودند، و نه طوفان
بدعات برپا شده بود.

از یک طرف مفاسد فقط بر سطح سیاسی و آئینی بمیان آمده
بود که خلافت نه مانده بود بلکه ارثی شده بود از بین رفته و جایش
را صورت موروثی گرفته بود لیکن از طرف دیگر خرابی نهایت
کلان در مورد امور مالیاتی به میان آمده بود. درین ضمن یک سخن
قابل تذکر است که رژیم اربابی برای ملوکیت حیثیت پای را دارد.
گویا که همه اربابان پائی پای ملوکیت بوده می باشد. لهذا
نخستین عمل کرد دور ملوکیت این بود که رقبه پای کلان کلان
اراضی را علیه مردم توزیع کرده و نواخته می شدند همین علت بود

که از نخست و آخری صاحب اختیار ما، مجدد حضرت عمر بن عبدالعزیز، کارنامه تجدیدی^(۳) دومین آن این بود که تا به این وقت - هر قدر زمین که توزیع شده بود تمام دستاویزات آن را برای خود طلب نموده و پاره پاره کرده و پیش روی خود انبار ساختند.

اثرات ملوکیت بر فقه اسلامی

علامه اقبال که لقب نقاش پاکستان نیز برایش داده شده است آنها در یک جلسه مسلم لیگ، اله آباد ۱۹۳۰ م قبل از آنکه نام پاکستان را یاد کند اولاً تصور آن را پیش کرده بود - در همین خطبه اله آباد آنها یک سخن مبهم دیگری را نیز گفته بودند -

"اگر مایار در قیام یک ریاست اسلامی کامیاب شدیم برای ما این فرصت بدست می آید که تعدیمات اصلی اسلام که دوران ملوکیت و امپیریالیزم غرب زیر پرده قرار داده شده بود بصورت درست و صحیح به اهل دنیا تقدیم کنیم."

این بود راجع به پاکستان تصور علامه اقبال که تا امروز بسوی آن متوجه نشده ایم - ازین الفاظ علامه اقبال معلوم میشود که او چگونه بسوی اثرات ملوکیت غرب علیه اسلام نگاه میکرد و چگونه آن را ارزیابی میکرد - حقیقت این است که این ملوکیت بر فقه اسلامی مانیز اثر اندازی کرده است - چنانچه ما می بینیم که امام ابوحنیفه تمام تکالیف و مصائب زندان را قبول کرد مگر از پذیرفتن عهده قاضی القضاة صرف نظر کرد در حالیکه شاگرد وی ابو یوسف، این عهده را بهر حال قبول نمودند - من علیه نیت و شخصیت قاضی امام ابی یوسف حمله آور نمی شوم مگر او بخاطر مصلحت خود و مصلحت امت و یا طبق مقتضای شرائط و

حالات منصب قضا را به عبده گرفته بود. به همین ترتیب البته در بین طرز عمل امام ابوحنیفه و ابویوسف فرق به میان واقع گردید. حالانکه امام ابویوسف "قاضی القضاة کشور است" لکن آن خرابی و فساد یک به میان آمده آن را چگونه باید دفع کرد؟ چنانچه تحت "نظریه ضرورت" قاضی ابویوسف و امام محمد رحمهما الله بنا بر ایجاد بر بعضی از شرائط ضیق فنوی جواز مزارعت را صادر فرمودند. از آن شرائط یکی این بود که مالک زمین دانه و تخم را نیز مهیا سازد و علاوه ازین فلان و فلان چیزی نیز بر عبده مالک زمین میباشد. بخاطر اینکه اگر حاصلات تلف میشود که صاحب زمین در آن نقصان نیز مطرح باشد تا که تمام تازان و جبران آن علیه کاشتکار نباشد. این "نظریه ضرورت" امروز هم مؤثر است. چنانچه وقتی که حکومت نظامی می آید، عدالت عظمی درگاه عالی ما این را تحت همین نظریه قبول می نماید چرا که درین صورت مقابله محاکم عدالتی با فوج غیر ممکن است.

درین صورت محاکم عدالتی شرائط بیشتری را واضع کرده میتوانند. بطور مثال اینکه انتخابات در نود روز باید صورت گیرد این یک سخن جداگانه است که این نود روز رفته رفته بریاز سال احاطه کند. این در حقیقت همان چیز است که من در ابتدا بیان کرده بودم که فقهاء ما را طاعت شخص متغلب را نیز ضروری قرار داده اند. چرا که انارشی بهر حال قابل قبول نیست در دوران بنی امیه و بنو عباس همین صورتحال پیدا شده بود. زیرا که تمام مساعی جهت جلوگیری راه ملوکیت ناکام شده بودند چنانچه بدون از اطاعت آن ملوک چاره دیگری وجود نداشت. درین مورد

حدیث نبی کریم (ﷺ) نیز وجود دارد. گرچه بعضی حضرات این حدیث را یک تاویل دیگری کرده اند- و آن حدیث این است که :

"یک بار پیامبر اکرم (ﷺ) رافع بن خدیج را دید که در یک زمین زراعتی کار میکرد پیامبر اکرم (ﷺ) حیران ماند که رافع بن خدیج یک مهاجر هستند، آنحضرت (ﷺ) از وی پرسیدند که : "این فصل زراعتی از کیست؟ رافع جواب داد که این زمین از فلان انصاری است من در این زمین مشقت میکشم حاصلات آن را در بین تقسیم می نمائیم- آنحضرت (ﷺ) فرمود : "فَقَدْ أُرِيتُمَا" شما هر دوی تاں مرتکب سود شده اید، و مزید فرمود : "رد الارض الی اهلها" زمین را به مالک پس بگردان!

بعضی حضرات درین حدیث مبارکه، تاویل نموده اند که این ممانعت فقط به یک نوع مزارعت مخصوص ارتباط دارد که طریقه تقسیم حاصلات آن چنین بود که حاصلات نزدیک جوی ها در تقسیم مالک زمین قرار میگرفت و حاصلات دور از جوی ها به کاشتکار می رسید، به همین تاویل این حدیث را خاص نموده اند، و گرنه خود الفاظ حدیث عام است، بهر حال من نظر خود را ابراز نموده ام- مایان درین بحث و موضوع کتاب مولانا محمد طاسین صاحب که بنام "نظام مروجہ زمینداری و اسلام" پخش گردیده نامبرده درین قسمت سخن را که بمیان آورده اند از روی دلیل است- مایان پیش از اشاعت کتاب وی در "حکمت قرآن" و در "میشاق" بنشر رسانیده بودیم، و در شماره هائیکه این مضامین نشر شده بود به خدمت بعضی از علماء تقدیم نموده بودیم- متعدد علماء علیه آن مضامین انتقادات را بمیان آوردند و آن را غلط قرار دادند، ما به آنها گفتیم که شما تنقید را بنویسید که ما

آن را در رسائل مذکوره بنشر بسپاریم مگر هیچکس زحمت نکرد تا تنقیدی را بنویسد.

بیع مؤجل و بیع مراحه

طوری که ما عرض کردم که در عصر حاضر ما علیه اہم ترین مسایل روز گفتگو را آغاز نموده ایم تا کہ سخن بشکل واضح تر بمیان مطرح گردد. درین وقت یک بحث بحوالہ بیع مؤجل و بیع مراحہ نیز در جریان است. صورت بیع مؤجل چنین بوده می باشد کہ اگر شما چیزی را بعد از ادا پول نقد بدست آوردید پس در آن وقت مثلاً از شما ۱۰۰ روپیہ قیمت آن وصول می شود، لکن اگر شما قیمت آن را یک سال بعد اداء میکنید پس قیمت آن مثلاً ۱۲۰ روپیہ از شما گرفته می شود. بلی! درین جافضوی جواز این معاملہ ہم داده شدہ است. ولی درین قسمت ما چنین معروض میداریم کہ از روی استدلال عقل و منطق بین این نوع بیع و سود چه وجود دارد؟ چیزی کہ در بازار بہ قیمت نقد دستیاب است، اگر آن را توسط اقساط خریداری نمائید و قیمت آن را زیادہ تادیہ نمائید پس از این اضافہ غیر از سود چه نام باید گذاشت؟ سخن تعجب آورانیست کہ از ہمین جواز کہ هیچ فتوی معین نیز وجود ندارد. فقط یک عبارتی از کدام جای ہر آمدہ است کہ میگویند "شمانہ می بینند کہ این نوع بیع و شراء رواج دارد" اکنون ہمین عبارت را گرفته ہمہ معاملات اقساط کہ در بین ما صورت گرفته است جستجوی حوازش را سعی دارند. ضیاء الحق از ہمین رو سود را مشرف بہ اسلام ساختہ بود، شما اگر از کدام بانک کار بہ حوالہ شراکت اسفہار کنید، آن صراحتاً می گوید کہ سود است ما فقط نام آن را

تبدیل کرده ایم- که به این ترتیب به اساس حیلہ ہای مختلف فقہی فتوی جواز بیع موجدل داده می شود- تنہا یک صورت استثنائی این شدہ میتواند کہ اگر یک چیزی اصلاً بہ طور نقد بدست آمدہ نمی تواند یا کدام چیزی طوری است کہ در بین قیمت نقدی و نسبیہ آن هیچ اختلافی بنظر نمی خورد؛ مثلاً معاملہ بطوری انجامیدہ شد کہ قیمت طوری کہ امروز طی کردہ شدہ است ادا آن بعد از یک سال صورت میگیرد؛ پس این بہر حال سود نیست- درین قسمت نیز فقہای ما میگویند کہ اگر در مدت طی شدہ قیمت تادیہ نہ شد و در آن چیزی اضافہ کردہ شد پس ازین جهت باید در قیمت اضافہ بمیان کردہ نہ شود چرا کہ این اضافہ سود است- بہ ہمین ترتیب معاملہ بیع مرابحہ است- بیع مرابحہ یعنی چہ؟ معاملہ را شما طوری فکر کنید کہ مثلاً من برای خریداری یک چیزی از بازار ضرورت دارم لیکن وقت برایم مبسر نیست- بناء من میگویم کہ شما آن چیز را خریداری کردہ برایم بیاورید- من بہ شما آن قدر منافع میدہم؛ مثلاً اگر شما آن چیزی را بہ صد روپیہ خریداری نمودید من برای شما دہ روپیہ نفع میدہم؛ در اصل این معاوضہ محنت آن شخص است کہ جائز است این معاملہ یکنوع از وکالت نیز تعبیر کردہ می میشود- مگر در آن وقت آن را بنیاد قرار دادہ نظام بانکی را "بہ نام اسلامی" ساختہ شدہ است آنکہ مبنی بر نظام سود است-

باقیات سیماتِ دورلوکیت

بہ ہمین حوالہ من ذکر علامہ اقبال را کردہ ام- کہ نامبروہ نسبت بہ آن دور بر رسی عمیقی را حاصل کردہ بودند- دور

ملوکیت از خود تقاضاها داشته می باشد. علامه اقبال آنها را خوب فهمیده بودند چنانچه ایشان در شعر خود در مجلس شورای ابلیس به زبان خود ابلیس اظهار داده بود (ترجمه از اردو)

من ہمی دائم کہ ملت حامل قرآن تمامد

بنده مومن را ہم سرمایہ داری ہست دین

من ہمی بیم کہ در تاریکی شب ہائی شرق

بی ید بیضاست پیران حرم را آستین

من این سخن را قبل از گفتن آن که این چیز بانی دور ملکیت رفته رفته در نزد مانیز سرایت کرده اند. درین وقت صورت حال این است که ما آن چیز بارادین کل فکر کرده ایم. در حالیکه ضرورت از این امر است که باید به طرف اہداف اصلی قرآن و سنت رجوع کرده شود. برای ما لازم است تا ببینیم کہ در عہد حاضر تقاضای عدل و قسط فلاح و بہبود عوام چیست. در دورہ امروزہ اہمیت اصلی از نظام اجتماعی است. و علاوہ ازین خود مقصد نزول شریعت فقط قیام نظام عدل و قسط است. چنانچہ در سورہ الحدید در آیہ شماره (۲۰) ارشاد ربانی است :

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ﴿۲۰﴾

"ما فرستاده شدگان (پیغمبران) خود را با معجزات و تعلیمات واضح فرستاده ایم و ہمراہ آنها کتاب و میزان فرو آوردیم تا کہ مردم بر عدل و قسط قایم باشند."

و اگر برعکس آن باشد پس در میان اشخاص دارندہ و نادار حلیج عمیق موجود است و انسانیت در مترفین و محرومین مستضعفین و متکبرین تقسیم است پس ظاہر است کہ مقصد

اصلی نزول شریعت حاصل نمی گردد. در نظام موجوده سرمایه داری غرب نیز یک چیزی خوبی موجود است گرچه اسلام آن چیز را به رونق خوبتری اعطاء کرده است. در نظام سرمایه داری غرب آن چیز عبارت از معاوضه بی روزگاری است. در حال حاضر تقریباً در تمام ممالک اروپا نظام بهبود اجتماعی در یک شکلی از اشکال موجود است؛ در حالیکه این نظام در اعلی ترین صورت آن در ممالک اسکینڈی نیوین موجود است. چنانچه در آن ممالک در هر آن درسگاهی که پسر یک بلیونر درس میخواندهم در آن درسگاه پسر آن شخص نیز درس میخواند که امرار حیاتش صرف بر آن چیز مقرر به بلاعوض دولتی بوده باشد؛ و همین معامله در علاج و معالجه و در دیگر تسهیلات بنیادی نیز کار فرما است. درین هیچ شکئی نیست که آن بلندترین سطحیکه از یک کشور فلاحی ممکن است آن در کشورهای اسکینڈی نیوین موجود است. برطانیه نیز به پهلوی آن رسیده نشسته است آمریکا هنوز دور از آن قرار دارد. اسلام نیز همین چیز را در بهترین انداز خود عطا کرده است. در نظام سرمایه دارانه غرب آن را از اصطلاح نظم داخلی سرمایه می شناسند. ظاهراً است که در داخل نظام سرمایه دارانه محیط مبارزه مفتوح بوده می باشد. در نتیجه آن بعضی از مردم خیلی به پیش میروند و بعضی آنها به عقب می مانند. اکنون برای کم ساختن این بودن چیزی ضروری است؛ و در صورت دیگر نتیجه به میان آمدن خلیج زیاده در مابین این دو طبقات چنین خواهد شد که گوشندگان شکم بائی شکم سیران را پاره سازند. لهذا آنها را چیزی خورد و نوش فراهم ساخته و خاموش باید نگه داشت. اصلاً این ضرورت ناگزیر نظام سرمایه دارانه می باشد. اسلام این

مقصد را به ذریعه زکوه تکمیل ساخته است. اسلام زکوه را محض به طور مالیات تطبیق نه کرده بلکه آن را درجه عبادت داده است. در حال حاضر در نظام سرمایه داری هر کسی نگهداری خویش را از مالیه (مالیات) حق خود می شناسد! چنانچه برای این مقصد دست آویزات قانونی مختلف استعمال کرده می شوند. برای همکاری سرمایه داران ماهرین فنی کلان کلان بوده می باشند که به عوض فیس پائی فراوان آنها را بنمای می نمایند تا آنها را از ادا نمودن این چنین مالیات جات ابرات دهند. برخلاف این اسلام به زکوه درجه عبادت داده است. لهذا هیچ مسلمان این را از خود دور نمی کند.

حقیقت زکوة

اکنون بر این سوال می سنجیم که زکوه اصلاً چیست؟ درباره زکوه در حدیث مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم است
 (اتَّخِذْ مِنْ أَغْنِيَانِهِمْ وَتُرِّدْ إِلَى فَقَرَانِهِمْ)
 "از کوفه (از اعیان آنها) اخذ کرده می شود و در فقره (فقره آنها) تقسیم کرده می شود".

درین جا این سخن نیز باید فهمیده شود که مراد از غنی بلیونر نمی باشد، و نه مراد از فقیر آن گوشه است که مطلقاً به فاقه یا مواجهه بوده باشد بلکه در میان این هر دو یک خط واضح کشیده شده است. اگر در نزد شما مالیت به مقدار ۷۷ گرام طلا و یا پنجصد و هفتاد گرام نقره موجود باشد پس شما در معطی شامل می باشید. گویا که شما غنی هستید. لیکن اگر شما مالک مالیت مذکور نمی باشید پس شما مستحق اخذ عطیه یا می باشید. به

همین طور در مابین دهنده و مستحق اخذ عطیات یک خط فصل کشانیده شده است.

درین موقع این را نیز عرض کنم که بر این نظام زکوه نهایت یک ظلم عظیم مرحوم صدر ضیاء الحق ما مرتکب شده اند. اینکه فرمان زکوه و نظام زکوه را فقط برای مقاصد سیاسی خود استعمال کرده است. که نتیجه آن چنین برآمد که یک نظام منظم گدائی به وجود آمد. نظام اصلی زکوه برای کفالت عامه است. مسئولیت و ذمه داری کشور اسلامی می باشد که ضروریات بنیادی همه شهریان خویش را قبول کرده و فراهم آورد. در کشور ما در یک زمانی کسی شعار نان جامه و خانه را بلند کرده بود. این شعار برگز غیر اسلامی نه بود. این اصلا یک سخن جداگانه هست که صاحب شعار خودش ارباب بود. آن ارباب ها موفقتا برای حصول مقاصد سیاسی خویش این شعار را استعمال کردند. در آنبابت هیچ کسی چیزی کرده و گزر کردن نه بود و گرنه ضرور چیزی نه چیزی اقدامات عملی کرده می شدند. لیکن این حقیقت به جای خودش موجود است که با نظام زکوه آن چیزی را که مرحوم ضیاء الحق کرده است آن بدتر از آن می باشد. این شخص نظام زکوه را بدنام ساخته است. نظام زکوه ضیاء الحق این است که از درون پول ذخیره شده برای یک مدت معین یک حصه سود آن را گرفته و به آن نام زکوه دادند. که اصلا نظام اصلی زکوه نافذ کرده نه شده است.

نظام اصلی زکوة

نظام اصلی زکوه اصلا چیست؟ آن نظام این است که بر تمام

اموال تجارت به حساب دو نیم فیصد زکوه نافذ کرده شود. - فرضا در دکان شما به مقدار پنج صد هزار روپیه اموال موجود است از شما به حساب دو نیم صد زکوه اخذ کرده می شود. - در مورد مالیات در آمد شما اصلا بحث وجود ندارد آمدنی کجا بلکه امکان این سخن نیز موجود است که مثلا در سال گذشته اموال به مقدار شش صد هزار روپیه بوده باشد و امسال به اساس خساره در تجارت اموال به مقدار پنج صد هزار باقی مانده است پس درین صورت نیز با وجود خساره ادا کردن زکوه لازمی می باشد. - تا وقتی که کسی صاحب نصاب برده باشد ادا کردن زکوه بر آن بهر حال واجب است. - و اگر کسی ماتحت نصاب بوده باشد پس آن در جمله اخذ کنندگان به شمار می رود. - در نزد شما به هر اندازه اموال تجارت در محرن و یادار دوکان موجود باشد بر شما لازم است تا به حساب دو نیم در صد زکوه آن را ادا کنید. - و اگر کارخانه باشد پس ماشین آلات آن و همچنین زمین - عمارت مستثنی می باشند. - علاوه ازیں به هر مقدار یک ماده خام و یا اجناس تهیه موجود باشند زکوه بر آن نافذ می گردد.

نظام زکوه اگر با روح اصلی خویش نافذ کرده شود پس صورت حال بهتر از آن ممالک اسکیندی نویین خواهد شد که نظام ابد بود یعنی "اعطاء و وظیفه بلا عوض دولتی" را نافذ کرده اند. - فائده نفاذ نظام و ببود این خواهد بود که سرور به گردش خواهد درآمد. - این سخن کاملا واضح است که اگر فوت خریداری عوام الناس اضافه می شود پس بالضروره در معاملات تیز رفتاری و سرعت به میان می آید که بهمین طریق برکات دوباره در بین جامعه شائع می گردد و در تمام جامعه کاملا خوشحالی به میان

می آید که نتیجه این خوشحالی چنین بدست می آید که شما نیز به سبب گشتن تان از جزو جامعه مستفید می شوید و برای شما نیز تعاون مجدد میسر می گردد. به حواله زکوه یک سخن دیگری باید فهمیده شود که کاملاً به همان طور یک زمین به دو قسم بود همچنان اموال نیز به دو قسم اند. و آن این که (i) اموال ظاہره (ii) و اموال باطنه. باشناختن این دو قسم اموال حقیقت آن واقعۀ تاریخ اسلام نیز فهمیده می شود که در دور خلافت راشدۀ مردم به خاطر توزیع زکوه خود می گشتند مگر کسی دریافت نمی گردید که زکوه آن را قبض کند. جواب این سوال که در عهد خلافت راشدۀ زکوه از طرف بیت المال وصول می گردید پس برای گشتن معطی زکوه به عقب مستحق آن چه معنی دارد؟ باید گفت که جواب این سوال بعد از فهمیدن تقسیم اموال بر دو نوع آن (i) اموال ظاہری (ii) اموال باطنی واضح میگردد. سخن اصلاً این است که اموال ظاہری یعنی اموالیکه مخفی نه باشند مثلاً اجناس تجارتی آنکه در مخزن و یا در دوکان موجود اند. ولی این اموال را در جیب و یا زیر بالش مخفی ساختن آسان نیست. عموماً مخفی ساختن همچو اموال مشکل بوده می باشد. و همچنان اعداد رمه بانی مواشی مختلف الجنس نیز با آسانی ممکن است. و همچنان مصنوعات کارخانه جات که تحت نظر قرار داشته می باشند یعنی این قدر نخ است این قدر پارچه و این قدر پنبه است چنانچه در نظام خلافت در تمامی اموال ظاہری زکوه عائد کرده می شود. و در صورت ممانعت جبراً نیز وصول کرده می شود. چرا که تحت نظام خلافت کفالت ضروریات بنیادی زندگی بر انسان ذمه کشور بوده می باشد. به خاطر ایفای این ذمه زکوه به طور جبری

نیز وصول کرده می شود^{۱۳} این وصولی جبری از اموال ظاهری کرده می شود که حساب اندک اندک اشیاء نیز بمیان آورده می شود. لیکن قسم دوم اموال "اموال باطنی" طوریکه شما برای ضروریات متوقعه پول نقد و نیازورات طلائی و نقره‌ئی را در خانه بطور مخفی نگه داشته باشید. که تحت نظام خلافت جستجوی آن کرده نمی شود و نه زکوه آن اموال جبراً وصول کرده می شوند. این معامله در بین خود شما و در بین الله جل جلاله می باشد. درین مورد برای شما آزادی حاصل بوده تا اگر خواسته باشید به کشور بدهید و یا به اختیار خود به هر کسیکه که خواسته باشید بدهید. همین اموال باطنه بود که مردم زکوه آن را میخواستند تا توزیع کنند ولی قبول کننده وجود نداشت.

یک امتیاز دیگر نظام زکوة

درین جا من این سخن را نیز عرض کنم که در نظام سوسیالزم و یا نظام بهبود در ممالک اسکیندی نوین (یعنی ممالکیکه نظام توزیع اعاشه با کفاف را به تمام رعایای خودش قائم کرده اند) جریان همچو نظام برای مدت زیاده ممکن نیست. من چندین سال قبل گفته بودم که برقرار ساختن همچو نظام مشکل است. به سبب این در معاشره آن طبقه به میان می آید و روز به روز ترقی می کند که همین اعاشه بلاغوض دولتی را کافی دانسته و از کردن کار خود را به عقب نگه میدارد. این استفاده بلاغوض حکومتی خود را حق خود دانسته و به این سبب در وصول نمودن هر نوع خزینه کومکی وضع خود داری خود را مجروح محسوس نمی کند. و به همین سبب در آن ممالک تعداد همچو اشخاص به کثرت گشته

است که حکومت به آنها کار می دهد ولی آنها فوراً بی کاری را اختیار کرده و در جستجوی وصولی خزینه کومکی و بی کاری می پردازند. بر خلاف این گرچه اسلام زکوه را بر اغنیاء فرض قرار داده است لیکن در پهلوی این به اخذ کنندگان زکوه پوشد ار داده گفته است این کاری یعنی اخذ زکوه برای شما باعث نفی غیرت شما است که دایماً به این مرقف بوده باشید اسلام میخواهد که انسان باید مستقل و قائم بر پای خود بوده باشد و متحمل احتیاج کسی راند بوده باشد حضور نبی اکرم صلی الله علیه وسلم حصول رزق بدست خویش را ترغیب داده اند. آنها ارشاد می فرمایند که ((الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ)) "حاصل کننده رزق بدست خود دوست الله جل جلاله است" آنحضرت (ﷺ) این نیز فرموده اند: از همه بهترین رزق آن است که به مشقت دست خود حاصل کرده شود. حضرت داود علیه السلام از حاصل کرده مشقت دست خود می خوردند آنها زره می ساختند و خزانه بیت المال را ملکیت ذاتی خویش قرار نمی دادند. و نیز ارشاد حضور صلی الله علیه وسلم است که: "دست بالا (دینده) بهتر است از دست پائین (گیرنده)". آنحضرت صلی الله علیه وسلم زکوه را خیره اموال قرار داده اند خودش و اولادش را از وصولی زکوه مستثنی کرده اند. ۱۵۱

نظام اجتماعی اسلام

تعلق حصه دوم خطبه خلافت امروز به اصول و مبادی نظام اجتماعی تحت نظام خلافت می باشد. به حواله نظام اجتماعی اسلام یک سخن این است که هر شخص از ما نسبت به این نظام چیزی معلومات دارد. مثلاً هر مسلمان در مورد لزوم ستر و پرده می

فهمد گرچه در عمل کردن به این نسبت قاصر بوده است. در حالیکه تحت نظام خلافت درباره نظام اقتصادی و سیاسی اولاً اینکه مسلمانان بطور عموم نهایت به تعداد کم می باشند که معلومات داشته باشند. بعد از آن نظر به تقاضاهای دور جدید اجتهاد در هر دو یک امر شدیداً ضروری نیز می باشد. گویا که درباره این شعبه باید کدام مقداریکه علم نیز موجود است آن فرسوده گردیده است و در روشنی اجتهاد در آن احکام و معاملات ضرورت نظر ثانی یک امر حتمی می باشد.

در آغاز همین خطبات این سخن عرض کرده شده بود که منزل اول نظام اجتماعی نظام عائلی است که این منزل اول را امام الهیند شاه ولی الله از "تدبیر المنزل" تعبیر کرده اند. بعد از منزل اول عوامل کثیر دیگری شامل شده و به اجتماعیت حیثیت وجود می بخشد. بعداً هر گاه که یک جامعه به وجود می آید آن گاه مسائل اقتصادی و سیاسی به میان واقع می شوند که از بطن همان مسائل نظام سیاسی و اقتصادی به وجود می آید.

مبادی و اصول نظام اجتماعی

به حواله نظام اجتماعی اسلام سخن اول این است که در اسلام بطور پیدایش همه انسانها مساوی اند. گویا که مساوات کامل انسانی موجود است. به طور پیدایش نه کسی بالاتر است و نه کسی پایان تر نه بنا بر بنیاد نسل و نه بر بنیاد رنگ و نه بر بنیاد جنس. اسلام هرگز اجازه این سخن را نمی دهد که زن نسبت به مرد حقیر تصور کرده شود. قرآن حکیم تصور این چنین بلندی و پستی را نفی کنان می فرماید که: "بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ" آل عمران ۱۹۵

یعنی شما همه از یکدیگری هستید - فقط از نطفه یک پدر پسر
 آن هم است و دختر آن نیز و هم در یک رحم مادر این هر دو پرورش
 یافته اند - این سخن در گفتن گرچه آن قدر ساده معلوم می شود
 ولی تسلیم کردن آن بادل و جان به آنقدر هم مشکل تر است - در نزد
 ما مذمت هندو بها خوب کرده می شود که در نزد آنها تفریق
 اجتماعی برهمنی و شودری موجود است لیکن کاملاً به همان
 طور در نزد ما تفریق مصلی و سید بلکه ادر سندا متی و سیدانیز
 موجود است - مگر حقیقت این است که خود اسلام این قسم
 تقسیم را در هیچ درجه قبول نمی کند - اصل الاصول اول اسلام بر
 سطح اجتماعی مساوات کامل انسانی است - در تصور اسلام اگر
 هیچ چیزی فرق از لحاظ مراتب موجود است پس آن فقط بحواله
 علم و تقوی می باشد - چنانچه در قرآن حکیم ارشاد است :

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ﴾ (الحجرات : ۱۳)

”در نزد الله جل جلاله از همه زیاده صاحب عزت کسی است

که در تقوی (خدا ترسی) از همه زیاده باشد -“

علم و تقوی آن چیزیکه شما آن را به محنت خود کسب می کنید -
 و بر عکس آن چیزهاییکه آن به شما بدون از کسب شما عطاء کرده
 شده اند 'و به کسب' و محنت برگزیده و برناگزیده شما در آن هیچ
 دخلی نیست آن سبب اعزاز و اکرام کسی ساخته نه شده است -
 الله جل جلاله آن رنگ و صورت و شکلیکه عطاء کرده است و
 همچنان در کدام نسلی که شما را پیدا کرده است و شما از هر
 جنسی که ساخته شده اید در همین چیز با قطعاً هیچ اختیاری به
 تو داده نه شد لهذا در چیزهاییکه به شما اختیار نیست پس به
 سبب آنها هیچ نوع معیار بلندی و پستی قائم کرده نمی شود - در

قرآن کریم ارشاد است

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا
وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَىٰ ۚ

(الحجرات : ۱۳)

"ای مردم! بی شک ما شما را از یک مرد و از یک زن پیدا کرده ایم
و شما را در صورت اقوام و قبیله ها ساخته ایم که یک-دیگر
خود را بشناسید؛ بی شک در نزدیک الله جل جلاله ارشاد
صاحب عزت زیاده آن کسی است که از همه شما زیاده
صاحب تقوی بوده باشد."

البته به سطح آئینی و قانونی در میان مسلم و غیر مسلم فرق می
باشد. این فرق نیز فقط تحت ضرورت انتظامی است. به خاطر
اینکه برای ما قائم کردن یک نظام لازمی است و نظام را فقط آن
کسی قائم کرده می تواند که بر صداقت آن نظام ایمان داشته
باشد. به این سبب ذمه داری قیام نظام خلافت فقط بدش
مسلمانها می باشد. غیر مسلم این نظام را نه قائم کرده می
توانند و نه هم حق قیام آن را دارند. لیکن بحواله فرق مذکور این
سخن باید در ذهن خود نگذاشت که من مسلمان هستم به این
لحاظ من از کافر افضل می باشم افضلیت ایمان به جای خود مگر
در اولاد بودن آدم و یا از لحاظ انسان بودن مسلم و غیر مسلم هر دو
بر یک سطح قرار دارند (علاوه از این علت دیگری در عدم افضل قرار
دادن مسلمان در سطح جوهری بر کافر این نیز است که اصل اعتبار
به خاتمه می باشد. و اینکه خاتمه کس در چه حالات بوده باشد
علم آن به هیچ کسی حاصل نیست. من الحمد لله امروز
مسلمان هستیم مگر امکان این سخن موجود می باشد که فردا

پایبایم لغزش کرده و در غار تاریک گمراهی رفته واقع شوم. و همچنان امکان این سخن نیز موجود می باشد که الله جل جلاله دروازه هدایت خود را بر روی آن کافر باز سازد. این تقسیم کفر و اسلام مستقل نیست در حالیکه تقسیم سیاه پوست و سفید پوست مستقل می باشد چرا که این ممکن نیست که سیاه پوست سفید پوست گردد لیکن یک کافر میتواند که کلمه طیبه را خوانده و در ظرف یک لمحّه این فرق را از بین بردارد.

یک تقسیم دیگر نیز به اعتبار انتظامی موجود است. که این تقسیم در بین صاحب منصب و ماتحت آن است. این تقسیم را ناگزیریم تا بپذیریم به اعتبار شرف انسانیت مرد و زن مساوی اند. و برای بلندی معنوی و اخلاقی میدان بر روی هر دو مفتوح ساخته شده است. چنانچه در سوره احزاب در آیه شماره (۳۵) ارشاد ربانی است

﴿ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنِينَ وَالْقَنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّانِعِينَ وَالصَّانِعَاتِ وَالْحَافِظِينَ وَالْحَافِظَاتِ فَرُوجَهُمْ وَالْحُفَظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴾

"بی شک مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان مؤمن و زنان مؤمن، مردان فرمان بردار و زنان فرمانبردار، مردان راست گوئی و زنان راست گوئی، مردان صابر و زنان صابر، مردان متضرع و زنان متضرع، مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده، مردان روز داور و زنان روز داور، و حفاظت کنندگان

شرمگاه بخود مردان و زنان 'الله جل جلاله برای این همه
مغفرت و اهنما احر عقیبه را کرده است" -

درین آیه مبارکه به کدام مقداریکه اوصاف عالیله به شمار
آورده شده اند 'مرد وزن هر دو را شریک ساخته اند چنانچه والله
اعلم به چه قدر ملیونها مردان نسبت به مقام ام المؤمنین
خدیجه الکبری رضی الله عنبارشک می کرده باشند - چنانچه
عرض کرده شده است که به اعتبار شرف انسانیت مرد وزن مساوی
اند لیکن هرگاه که یک مرد و یک زن در رشته ازدواج منسلک می
شوند پس اکنون از لحاظ انتظام مساوی نمی مانند - چرا که
اکنون یک اداره به وجود آمده است - این اداره خانوادگی می باشد -
و برای هر اداره بودن یک سربراه امر ضروری است - شما خوب می
فهمید که در کدام اداره وجود دو سربراهان مساوی رتبه باعث
نابودی آن اداره میگردد - به این اساس هدایت قرآن حکیم چنین
است که :

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى
بَعْضٍ وَبِمَا انْفَقَوْا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ۚ فَالْصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ
لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ۚ﴾

"مردان حاکم اند بر زنان با بران فضیلت که داده است الله
جل جلاله یکی را بر دیگری به سبب این که آنها اموال خود را در
قائم ساختن اداره خانواده صرف کرده اند" -

این در اصل نظم اداره خانوادگی می باشد و بر همین بنیاد همه
نظام فقهی ما قائم است - سربراه اداره خاندانی مرد است - آن برای
عروسی پابند ادا کردن مهر است حال آنکه طوری که عروسی
ضرورت مرد است به همان طور ضرورت زن نیز می باشد - مرد بدو ن از

زن غیر مکمل است و همچنان زن بدون از مرد با وجود این مسئولیت ادا کردن مهر بدوش مرد گذاشته است نه بدوش زن. مسئولیت کفالت نیز به دوش مرد می باشد. آن دمه برداران و نفقه خانم خود است. و همچنان پرورش اولاد از لحاظ پرداخت و تعلیم و تربیت مسئولیت مرد می باشد. بناء بر این مصلحت در مورد وراثت مرد مستحق دو برابر نسبت به زن است. این همه سخنها از لحاظ منطقی باهم مربوط اند. حقیقت این است که فلسفه حیات اسلامی در هیچ گوشه به هیچ نوع کجی نگذاشته است.

به حواله نظام عائلی اسلام علامه اقبال چه یک سخن خوبی گفته اند. علامه اقبال در بیانیه تعلیمی شستم خود می گوید. که مردم بر قوانین عائلی اسلام با نهایت وضع سطحی می سنجند و بهمین سبب آنها به اعتراضات زیاده می پردازند. در عمق موضوع هیچ نمی سنجند. سخنی که اسلام گفته اند آن بطور اجمال است لیکن اگر همین اجمال را کمی باز ساخته و دیده شود پس معلوم می شود که هر حکم و هدایت اسلام نهایت معقول است. در قوانین عائلی اسلام اختیار طلاق بدست مرد گذاشته شده است و زن درین مورد اختیار ندارد. البته زن خلع را حاصل کرده میتواند. ولی طلاق داده نمی تواند الا آنکه در حین عروسی حق طلاق را بطور شرط به میان گذاشته باشد و مرد آن را تسلیم کرده باشد این همه احکام برای مستحکم ساختن نظام خاندانی و برای اظهار ضرورت قوامیت مرد صادر شده اند. در نظام خاندانی اسلام حقوق والدین روی دوم و یا بعد ثانی این نظام است. ابتدای یک خاندان بعد از تعلق از دواجی یک مرد و زن صورت

میگیرد. بعد از آنکه اساس پیدا شدن اولاد "بعد ثانی" شروع می شود. اکنون تعلق اولاد و والدین نیز استقرار یافت بعد از آنکه اولاد از یک زیاده می شوند پس تعلق اخوت قائم می شود. گویا که این بخش های سه گانه یک خانواده هستند. استحکام این اداره منحصر بر تعلق قوی در میان زن و مرد است. بهمین طرح تاحدی که تعلق میان والدین و اولاد مستحکم تر باشد بهمان حدی اداره خانواده مستحکم تر می شود. همین سبب است که در قرآن حکیم بر چهار مقامات با حق الله جل جلاله. حقوق والدین ذکر است شما حیران می شوید که بر آن مقامات ذکر رسول هم نیست. چنانچه در سوره لقمان آمده است که ﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ یعنی "شکر من را ادا کن و والدین خویش را" همین مضمون در بنی اسرائیل آمده است ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ یعنی "و من فرمود که کسی را عبادت هیچ کسی را مکن مگر من و والدین خود را محبت کن". این همه برای این است که تعلق اولاد و والدین مستحکم تر باشد و والدین با اطمینان تام خودش را در حق اولاد بطور کامل به خرج دهد. آنها برای سن سال خود رگی خویش به این فکر چیزی را ذخیره نه کنند که در آن حین آنها از کجا بخورند. به آنها اطمینان باشد که اولاد آنها عوض آنها را میدهند. در سوره بنی اسرائیل می آید که ﴿رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ یعنی "ای سرور دگران من ای منور خودم و منور همه عالم ای منور دگران خود

من خودم را در همین سوره این هم ارشاد شده است

﴿إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تُنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۝ وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ۝﴾

این آیه مبارکه را خوانده و به اروپا رفته ببینید که عاقبت والدین پیر سالان چه طوری می شود ' شما حد حسرت و محرومی آنها را تعیین کرده نمی توانید. آن بی چارگان سالها سال را در انتظار دیدار اولاد خویش تیر می کنند. آنها انتظار کمرسمس را برای این خوشحالی می نمایند که بر این موقع صورت پسر و یاد خترش را به ببینید. مگر سخن قابل تاسف این است که اکنون درین موقع هم دیدار محبوبان خویش نصیب آنها نمی شود. برای آنها در خانه با سالخورده گان همه تسهیلات موجوده است. در آنجا تلویزیون نصب است. بهترین اشیاء خورد و نوش میسر است. مگر اروپا این را فراموش کردند که جذبات انسانی تقاضائی آن اشیاء دیگر را نیز می کنند.

برائی استحکام اداره خانوادگی یک عنصر سونسی احکامات ستر و حجاب است خیلی کم مردم به این عنصر مهم توجه کرده اند ' این سخن را همه میدانند که برای جلوگیری از فعل زنا اختلاط آزادانه زنان و مردان نه باید بود ' مهم ترین تعلق که با استحکام خانواده است به آن توجه داده نه شده است شما. به دقت بسنجید که در جامعه که بی حجابی و عریانی هست و اختلاط آزادانه هم است در آن جامعه اگر یک مرد به یک زن نگاه می کند او در نگاهش محبوب می شود پس در خیال آن مرد آن زن همیشه موجود می باشد این سخن ظاهر است که نتیجه این می باشد که از زن خود توجه کم می باشد و آن تعلق الفت و محبت که مابین زن و شوهر باید موجود باشد ضعیف میگردد و از ضعف اداره خانواده دچار عدم استحکام خواهد شد بناء اسلام برای زن حجاب لازم کرده است تا اینکه توجه کامل زن بر شوهر توجه شوهر بر زن

مرتکز باشد.

این یک حقیقت است که خواہش جنسی در یک انسان حیثیت یک محرک طبعی دارد. در کشور ما طبقه تعلیم یافته جدید که گرویده تہذیب غرب است یک خیانت بزرگ علمی دارد کہ در یک طرف (فرایند) را امام روان شناسی جدید می شناسند و او میگوید کہ در یک انسان قوی ترین جذبہ محرک شہوت است. ولی این افراد غرب ما ب خیانت علمی صریح را بکار برده این جذبہ را فقط خاصہ ملاہا ظاہر نموده آنہا را رسوایی سازند و بہ آواز بلند می گویند کہ ملاہا بہ جز کار علم جنسی دیگر چیزی نمی دانند. در حالیکہ در قرآن حکیم بہ پیش نظر فطرت انسانی صحابہ کرام رضوان اللہ علیہم اجمعین تا از اوج مطہرات ہم درین بارہ احکام دادہ فرمودہ اند کہ اگر چیزی را از اوج مطہرات نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم طلب می کنید پس از ماورائی حجاب باید طلب کنید. در حالیکہ از اوج مطہرات نبی ﷺ امامت المؤمنین اند ولی با وجود آن از پس بردہ طلب کردن را برای این حکم دادہ می شود کہ :

﴿ذَلِكُمْ أَظْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾ (الاحزاب ۵۳)

"این عمل پاکیزہ تراست برای دلہائی شما و برای دلہائی انہا

نیز"

از این حقیقت کیست کہ انکار کند کہ اگر توجہ زن و شوہر منتشر نہ باشد پس بہ این سبب در اعتماد باہمی اضافہ می شود. این مودت باہمی و الفت منتج بر پختگی ادارہ و خانوادہ میگردد. در ہمچو ما حول زن و شوہر اولاد یکہ پرورش می یابد آنہا با صحت مندی نفسیاتی پرورش می یابند و اگر معاملہ بر عکس این

باشد یعنی اعتماد شوهر از خانمش بر خیزد و از خانم از شوهرش.
پس شما حدی را تعیین کنید که در همچو ماحول اولادیکه پرورش
می یابد در اندرون آن بدون از ترجیحات منفی دیگر چه خواهد بود.
در همچو زمینه بی اعتمادی در اندرون نونهالان اوصاف مثبت از
کدام جای پیدا خواهد شوند.

اسلام یقیناً برای زن احکامات ستر و حجاب را داده اند. مگر
با وجود آن احکامات پابندی برای زن آزادی فراوانی حاصل است.
زن میتواند معاملات بکند و صاحب ملکیت شده میتواند فقط
شرط این است که اجتماع مخلوط نه باشد البته تعلیم اخلاقی
این است که ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ (توجه اصلی شما باید بر خانه بانی
خود شما باشد) این خانه دائره اصل کار شما است. گرچه این
چیزی پابندی قانونی نیست لذا در جامعه ما دانشکده بانی جدا
جدا امر وجود اند و پرگاه ما سخنی درباره قیام دانشگاه مینائیم پس
در حلق طبقه غرب شرب این مطالبه نمیدانم چگونه استخوان
گشته بند می ماند و همچنان میتوانیم تا شفاخانه های جدا جدا
بسازیم. آن شفاخانه که از زنان باشد به آن جازانه مراجعه کند
که معالج نیز از زنان بوده باشند. در شفاخانه های زنانه نرسبانی
باید از زنان بوده باشند در حالیکه در شفاخانه های مردانه باید
اهتمام نرسبانی مردان بوده باشند. در بین شفاخانه ها اکثر
نرسبای زنانه سر چشمه فساد می باشند. سخن قابل اندیشه
است چرا مرد وظیفه نرس را اجرا کرده نمی تواند؟ در حالیکه در
فرج forward medical units می باشند آنکه جبیه جنگ میروند
در آنجا هیچ نرس زن نمی باشد. حال آنکه در آنجا ضرورت به
نرسبانی است باید ترمی باشد. در آنجا شما نرسبای زنان را نمی

برید در حالیکه در شفاخانه های مردانه عام نرسبای زنان را بکار می اندازید. شما فکر کنید چرا در هواپیماها پتنوس اشیاء خورد و نوش مرد نمی تواند پیش کند. (۸۱)

در داخل اداره خانواده برای دریافت استحکام مزید آن اقارب نزدیک "محرم" قرار داده شده اند آنکه بالعموم در مرد سکونت باهم مجبور اند و از آنها تشکیل یک اداره خانواده به میان می آید و با مردان محرم نکاح حرام قرار داده شده است تا که متعلقین همچو رسته ها با نظرهای پاکیزه با یکدیگر بنگرند. برادر و خواهر، مادر و پسر، خسرو و داماد و غیره. اگر اعتماد یکی بر علیه دیگری برخیزد پس در داخل خانواده چگونه استحکامی دریافت شده می تواند.

این احکام شریعت اکنون ضرورت به این امر است که یک مرتبه این را طی کنیم که رفتن بر راه شریعت بر ما لازم است بعد از طی نمودن این من به دعوی گفته میتوانم که راه را هیچ کسی نمیتواند مسدود سازد. این همه کار می شود مگر تحت دالره کار جدا جدا می شود. این مطابق آتش و آب آنکه سر چشمه فساد است آن را احتما باید از بین برد. درین ضمن میتوانیم یک سخنی را بگویم بلکه اکثر گفته می شود که دنیای امروزه دنیای عصری است. درین تیز رفتاری عصری اگر شما پنجاه در صد آبادی خویش را جدا سازیم پس چگونه می توانیم با دنیا مقابله کنیم. جواب این را من قبلا داده ام که یک مرتبه عزم کرده شود پس راه پا باز شده میروند. شما اهتمام صنعتیای خانوادگی را بکنید زنان را در خانه با کار بدهید تا برای آنها ضرورت بیرون آمدن اصلانه باشد. بهمین طور نظام تعلیمی ابتدائی را به طور کامل بدوش

خانم با بگزارید مگر این معامله فقط تا صنف سوم الی چهارم باید بوده باشد نه ازین به پیش 'این آن دور عمر اطفال بوده می باشد که در آن ضرورت شفقت و محبت به آنها می باشد واللہ جل جلالہ جذبہ مادر بودن را در فطرت زن گزاشته اند. و علاوه بر آن آنچنان یونتهای صنعتی میتوان ساخت. که در آن فقط تحت سرپرستی زنان فقط زنان کار بکنند. درین ضمن این سخن باید پیش نظر بوده باشد که اوقات کار زنان باید نسبت به مردان کم باشند تا که آنها در تامین مسئولیتهای خویش به حیثیت خانمهای خانواده و مادران اوقات کافی داشته باشند. من سخن خود را بر این نکته اختتام میدهم که نظام اجتماعی و فردی اسلام در مساعدت تقاضایانی عصر حاضر صلاحیت کامل در خود دارد. برای ما به حواله این ضرورت به رویه معذرت خوابانه قطعاً نیست. ما بر دین خود عمل کنان نه فقط اینکه یا دنیا مقابله میکنیم بلکه ازین به پیش رفته نشان میدهم مگر در شوق پیش رفت دامن دینیکه محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آورده اند هرگز از دست نمی دهیم.

حواشی

{۱} در سوره توبه نقشه بعضی مالفین ترسیم کرده شده است که در دلای آنها نفاق چنان ریشه های خودش را گسترده است که آن اکنون هیچ کشیده نمی شود تا آنکه دل توبه توبه کرده نه شود همین صورت ربا در معیشت جامعه نظام سرمایه دارانه است.

{۲} در سلسله خاتمه دادن قسمی از نماز اجوا (جوا) یک عجب رخ حکمت قرآنی پیش می آید (جوا) آنکه یک معامله خالص اجتماعی می باشد اللہ جل جلالہ آن را با خمر (شراب) یکجا کرده حرمت و مذمت هر دو را در سوره بقره و

مانده و در یک جا بیان کرده اند - سبب آن این است در اجوا نیز یک شخص به محنت خوابش می کند و شش شراب لیز برای فرار از حقائق تلخ زندگی بوده می باشد طوریکه شاعر گفته است -

راه سبیل میکده گرفتم وره
سفر زندگی طویل تر است

پهلوی دوم شراب و اجوا این است که هم این درد در پیدا کردن بعضی و عداوت موجب نیزاند -

{۳} کارنامه تجدیدی اول آن انکار از نامزد شدن بر بنیاد حلیفه گشس و آزاد ساختن مردم را از این بیعت خویش بود بدون از اظهار نام بریک دستاویز اخذ گردیده بود که شاه در آن نام خلیفه بعد از خویش را نوشته کرده بود بعد از آزاد کردن از این بیعت پرگاه مردم به خواسته آزادانه خویش با آن بیعت کردند پس آنگاه مسئولیت خلافت را قبول کردند -

{۴} بر این موقع ارشاد حضرت ابوبکر صدیق "از سر نو بیاد آورید آنکه بر موقع اقدام بر خلاف مانعین ز کوه فرموده بودند اگر این مردم بگویند که شتر را برید مگر بر شما نیکی که شتر در آن بسته بودند آن را نمی دهیم آنگاه نر من با آنجا جنگ می کنم" کجا شتر و کجا بر شما آن مگر اصل سخن این است که آن رعی الله عنه برای اندکی نر میم در دین هم آماده نه بودند. آنافرموده بودند "که من زنده باشم و در دین کمی کرده شود"

{۵} آنچنان حیلی و افعات از سیرت مبارکه برای ما میسر می شود. پرگاه آن صلی الله علیه و سلم طالب تعاون را ترغیب برای کار کردن دادند و برای حصولی معاش از طریق چوب جنگل که بریده بیاورد راه عملی راه نشان دادند -

{۶} من همین سخن را در یک مصاحبه به جریده انگریزی اسپرالد گفته بودم ' مصاحبه من پیچیده و شکسته ساخته شائع کرده شد به ما احواله همان مصاحبه را یک زن آمریکائی نیز در کتاب خود داده است و بر من فقره بای خوبی را چست کرده اند - من سخن اصلی را که گفته بودم آن اثرات احکام سترو حجاب آند آنکه بر استحکام نظام خانوادگی مرتب می شوند -

{ ۷ } من این سخن را به مرحوم صدر ضیاء الحق نیز گفته بودم که این دختر
 خادمه در هواپیما که هفته‌ها از بیرون خانه‌اش به سر میبرد این مطابق
 کدام قانون شریعت جائز است در حالیکه زن مسلمان برای اداء مناسک
 حج هم بدون از محرمش رفته نمی‌تواند حالانکه زنان حج‌کننده عموماً
 سالخورده بوده‌می‌باشند مگر در هواپیما با برعکس آن دختران جوان سال
 برای بیست و دو روز از یک کشور به کشور دیگر سفر می‌کنند بسجید
 این‌ها کبسنند ادعتران، محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و
 حضرت عائشه و حضرت خدیجه الکبری هستند!-



طریق نبوی (صلی اللہ علیہ وسلم)

در باره

استقرار خلافت

- ۱) نظری بر مباحث گذشته
- ۲) خلافت علی منہاج النبوه - کارمشکلی در دنیا
- ۳) طریق کار برپا نمودن نظام خلافت
- ۴) خواہش 'دعا و تلاش بدون حکمت
- ۵) شہادت تجربہ عملی
- ۶) از طریق انتخابات (۷) تشدد و دہشت گردی
- ۸) اهمیت مطالعہ سیرت نبی (ﷺ)
- ۹) "انقلاب محمد (ﷺ)" یک انقلاب جامع
- ۱۰) مراحل منہج انقلاب نبوی (ﷺ)
- ۱۱) دعوت ایمان بذریعہ قرآن ' تربیت و تزکیہ
- ۱۲) ایمان شعوری و اهمیت آن
- ۱۳) ثمرات ایمان شعوری (۱۴) مرحلہ تنظیم
- ۱۵) اساس نظم جماعت - بیعت
- ۱۶) تقاضای اجتماعیت و اسلام
- ۱۷) چہار عنصر درویشی (۱۸) تصادم حق و باطل
- ۱۹) مرحلہ تصادم در عصر حاضر
- ۲۰) فرقی مابین اوضاع امروزہ و دور نبی اکرم (ﷺ)
- ۲۱) دوراہ در مورد تبدیل ساختن حکومت
- ۲۲) خون برای تبدیلی نظام
- ۲۳) مدارج سہ گانہ نبی عن المنکر
- ۲۴) مبارزہ استقرار نظام خلافت فرض عین است
- ۲۵) کارما (۲۶) اجزاء سہ گانہ برنامہ ما
- ۲۸) من انصاری الی اللہ؟

نظری بر مباحث گزشتہ

در سه خطبات گزشتہ درباره موضوعات علمی و معلوماتی گفتگو نمودیم۔ مثلاً 'نظام خلافت یعنی چه؟ و مطابق آن شکل قانونی و سیاسی و آئینی کشور چگونه خواهد بود؟ و در آن مملکت شکل یک اجتماع اسلامی چگونه خواهد بود۔ آن اصول و مبادی نظام اقتصادی و اجتماعی اختیار کرده شده اند چیستند که درین نظام۔ گفتگو ما تا ہنوز درباره موضوعات بہ شکل علمی بوده است۔^{۱۱}

خلافت علی منہاج النبوة۔ مشکل ترین کار دنیا

موضوع گفتگوی امروز ما یک بحث علمی نبوده بلکه یک مسئلہ عملی بوده و چگونه نظام خلافت برپا شدہ می تواند؟ برداشت و تاثر من این است کہ این کار آنقدر مشکل می باشد کہ اگر پیامبر قیام دوبارہ این نظام را صریحاً خبر نمی داد^{۱۲} ما هیچ گاہ تعیین کردہ نمی توانستیم کہ این کار در دنیا بار دوم نیز شدہ می تواند۔ و این تاثر بخاطر این نزد م موجود است کہ در طول تاریخ این دور سعادت مندراد دنیا فقط یکبار مشاہدہ نسردہ است۔ اہمیت مشکل بودن این کار از این ہم معلوم می شود کہ این کار قبل از حضرت محمد ﷺ توسط هیچ پیامبر تکمیل نگردید۔ و فعلاً کہ رسالت و نبوت بالای حضور اکرم ختم گردیدہ و کاری را کہ

توسط سائر پیامبران انجام نپذیرفته چگونه توسط امتیان انجام خواهد گرفت؟

عقل محدود انسانی این حرف را قبول کرده نمی تواند که کاریکه در تاریخ انسانی یکبار و آنهم توسط سید الانبیاء والمرسلین تحقق یافته پس دوباره توسط ویدست امتیان صورت بگیرد. و همچنان در عصر امروزی در حالیکه تمایل وقت و زمانه نیز متغیر است. و انسان غرق ماده گرایی بوده و تمام مطلوب و مقصود هم همین ماده گرایی قرار گرفته پس چگونه عقل بپذیرد که این مرحله سخت و دشوار بالاخره طی خواهد گردید. بالای تمام انسانیت تهذیب ماده گرایی غالب می باشد و در سطح بین المللی اباحت عریانی و فحاشی به منزله یک هنر محسوب می گردد و به نام کلتور (فرهنگ) و ثقافت ترقی می کند و این است رخ و تمایل دنیا در حالیکه اسلام انسان را بطرف رخ دیگر سوق میدهد به این سبب این کار را آسان فکر نموده پیش رفتن و تحمل مشقت این کار سخت نادانی است. و در زمین یک واقفیت به مثابه شهادت واقعی عینی نزد ما موجود است. به اساس تبلیغات و فشار سیاسی در قانون ما بین این ماده (هیچ قانون سازی مخالف قرآن و سنت صورت نمی گردد) گنجایند شده است مگر عمل بالائی آن تا امروز و بعد از گزشت تقریباً نیم قرن از منظور شدن قرارداد مقاصد نه شده است زیرا تمایل وقت و زمانه بکلی بطرف دیگری روان است که بکلی مخالف اسلام و در مقابل آن قرارداد از بین بردن سرمایه داری کار آسان نبوده بلکه به مثابه گرفتن لقمه از دهن شیر می باشد طبقات مراعات یافته کسانی که حاکمیت خدائی شان نافذ است. گرفتن خدائی آن با کار

آسان نیست -

من تمام این حرف ها را که جهت مایوسی تان نمی گویم بلکه بخاطر این می گویم تا شما هر قدم که می گیرید با دیدن مشکلات به عقب نروید و به یاد داشته باشید که این کار مشکل را دوباره تحقق خواهیم داد زیرا که خبر تحقق دوباره آن را حضرت محمد ﷺ که الصادق والمصدق می باشد داده است -

طریق کار برپا نمودن نظام خلافت

الآن من بطرف اصل موضوع آمده و طریق کار برپا نمودن نظام خلافت را برایتان به وضاحت بیان می کنم لیکن در دوران این موضوع در وضاحت خود اسلوب نفی و اثبات را اختیار نموده زیرا یک اسلوب مشهور است - خود کلمه طیبه دارای دو جزء است اول نفی یعنی "لَا إِلَهَ" و دوم اثبات یعنی "إِلَّا اللَّهُ"

قبل از این به اساس شش حرف نفی می کنم که کار مورد نظربه اینگونه انجام نخواهد گردید به این قسم بسیار حرف ها خود بخود واضح گردیده معلوم می شود و پس از آن موضوع اثبات آسان گردیده شش حرف که من نفی می کنم بدو بخش تقسیم شده می تواند سه حرف قسمی است که به هر مسلمان معلوم است ولی باز هم جهت تازه نمودن در شعورشان تذکر لازم است تا انسان درباره آن بایکسو باشد -

خواهش 'دعا' و تلاش بدون حکمت سه حرف است که به اساس آن این منزل طی شده نمی تواند -

خواهش، دعا و تلاش بدون حکمت

(۱) خواهش : در حقیقت این کار عظیم فقط به خواهش^(۱)

تحقق نمی یابد. خداوند جل جلاله در سوره نساء آیت شماره (۱۲۳) ذکر کرده است : ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ "ای مسلمانان نه به خواهش شما چیزی می شود و نه به خواهش اهل کتاب" یک حرف واقعی است که فقط به خواهش یکدانه گندم نیز پیدا شده نمی تواند و به خاطر آن زمین باید اسپار گردیده در وقت مناسب تخم باید کشت شود و بعد از آن آبیاری گردیده و در غیر آن شما فصل گرفته نمی توانید به خاطر یک این دنیا (عالم اسباب) گفته می شود و هر کاری که بدون علت و اسباب صورت بگیرد معجزه گفته می شود و سلسله معجزه ها با ختم نبوت ختم گردیده است.^(۲) ظهور معجزه مخصوص نبوت بوده و آن هم بخاطر اتمام حجت و اصل و اساس کار نبوت حضور اکرم معجزات بنوده بلکه جناب شان در این کار با کوهی از مصائب و مشکلات روبرو گردیدند. و قابل یاد آور ست که وقتی که جناب شان و اصحاب کرام تمام مایملک خود را گرفته آماده قربانی گردیدند پس نصرت خداوندی نیز به سراغ شان آمد و این نصرت امروز نیز آمده می تواند :

فضائے یدر پیدا کن ملک در نصرت ید

قطار اندر قطار امروز ہم از حکم ربانی

(۲) دعا : موضوع دوم که عرض می کنم این است که این کار به

دعا نیز نمی شود ولی این حقیقت است که دعا یک قوت بزرگ است در جای خود حائز اهمیت می باشد. نبی کریم ﷺ فرموده

اند "الدُّعَاءُ مُخَّ الْعِبَادَةِ" یعنی که دعا مغز عبادت است و در جای دیگری فرموده اند "الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ" یعنی اینکه دعا عبادت است. جناب شان قوت و بزرگی دعا را بیان نموده فرموده اند "لَا يَرُدُّ الْقَضَاءُ إِلَّا الدُّعَاءُ" گویا تقدیر متعلق (قضای غیر مبرم) نیز به دعا تبدیل می گردد. اهمیت دعا یک حقیقت مسلم است لیکن در پهلوی دعا یک سلسله قوانین الهی نیز وجود دارد که باید مراعات شود. از همه اول تر دیده شود که دعا کننده حق دعا را دارد یا نه در قرآن حکیم ارشاد است ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾ "ای اهل کتاب! شما هیچ حیثیت ندارید (شما دهن ندارید که با ما حرف بزنیدن) تا وقتی که شما به تورات و انجیل عمل نکنید". به همین اساس دوباره خود نیز باید قیاس کنید "يَا أَهْلَ الْقُرْآنِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا الْقُرْآنَ" یعنی "ای اهل قرآن شما هیچ حیثیت ندارید تا وقتی که قرآن را حاکم نسازید" حرف دوم اینکه دعا قبول می گردد که هر آنچه در اختیار انسان قرار دارد آن را کرده باشد هر آنچه در نزد شماست در میدان آورده و بعد از آن از خداوند دعا کنید. بقول اقبال ع ترجمه از اردو:

امروز اگر بودی ایمان برابیمی
هم بار میبنددند اله از گلستانی

سلسله نصرت خداوندی هرگز قطع نگردیده است ولی حصول این نصرت مشروط به یک قاعده می باشد که در سوره بقره آیت شماره (۲۱۲) بیان شده است :

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ

الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ، أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ
قَرِيبٌ ﴿٥﴾

"آیا می پندارید که می در آئید در بهشت حال آنکه هنوز پیش
نیامده شمارا حالت آنانیکه گزشتند پیش از شمار سید با
ایشان سختی و محنت و جیبابنده شدند تا آنکه می گفت
پیغمبر و آنانیکه ایمان آوردند با وی گئی می آید مدد خدا.
آگاه شوید هر آئینه مدد خدا نزدیک است."

قسمیکه قبل از تذکره دادم آیه "نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ" در آخر سنه
هـ یا اوائل سنه ۶ هـ داده شده بود در مدت سیزده سال دور مکی تا
جنگ احزاب (خندق) مدت پنج سال دوران مصائب و خیلی
مشکلات محسوب می گردد گویا در دوران هفده سال حضور اکرم
ﷺ و یاران شان با جهاد و قتال عملی ایمان و عمل صالح خود را
ثابت نمودند و بعد از آن فرموده شد :

"ای نبی ﷺ بشارت بدهید که شما و همراهان شما در
امتحانات کامیاب گردیده اید و اکنون نصرت ما آمد
نست و فتح قدم شمار ابو سید نیست."

اینکه من می گویم که فقط به دعا یا کاری نمی شود اساس آن -
تجربه خود شما نیز می باشد در سال ۱۹۷۱ء در جنگ هند و بانیست و
حشر دعا های ما چه شد؟ در اکثر مساجد دعای قنوت نازل (۵)
قرائت گردید و چندین صبح این دعا به بسیار زار و گریان خوانده
شد ولی نتیجه چه شد؟ از این معلوم گردید که دعا نیز تابع یک
قواعد و ضوابط می باشد - خداوند می بیند که دعا کننده کیست؟
روش او با دین و شریعت ما چگونه است؟ عمل کرد شخصی او
چگونه است؟ پس به این اساس دعا با وقتی موثر شده می تواند که

ما اعمال ثابت کنیم که ما اهل دعا هستیم- (۱۶)

(۳) محنت و مشقت غیر کلیانه : فعلا موضوع سوم را که خیلی مهم

است به عرض می‌رسانم و آن این است که این کار فقط به تلاش و مشقت نیز نمی‌شود حتی اگر این محنت و مشقت بدرجه آخری خود هم رسیده باشد، محنت و مشقت موقتی مشمرواقع می‌گردد که بطریقه حضور اکرم ﷺ بوده باشد. و محض قربانی دادن نه سابق جای را گرفته و نه حالا جای را می‌گیرد. مثال واضح نزدتان است، در افغانستان ده‌لک نفر به اخلاص جان دادند ولی نتیجه آن به جز خانه جنگی و باهم دست و گریبان بودن چیز دیگری نشد زیرا که در این جدوجهد از طریقه حضور اکرم ﷺ انحراف صورت گرفت. اگر چه این یک حقیقت مسلم است که در آنجا خونیکه با اخلاصی کامل داده شده در نزد خداوند ضایع نمی‌باشد و خداوند متعال درین دنیا نیز کدام نتیجه را مرتب خواهد نمود لیکن تا حال نتیجه مرتب نگردیده است. چیزیکه بنظر ما می‌خورد به جز خانه جنگی چیز دیگری نیست به همین قسم در دوران تحریک پاکستان چندین هزار جان که قربانی داده شد ولی در اینجا باز هم اسلام نبامد و این مثال پایه خاطر باز شدن چشمان ما کافی می‌باشد. بقول شیخ سعدی

خلاف پیمبر کسی راه گزید

که هرگز بمنزل نه خواهد رسید

به استناد دو شخصیت بزرگد می‌خواهم تا موضوع را واضحتر سازم و آن اینکه فقط طریقه محمدی ضامن کامیابی می‌باشد. از این دو شخصیت یکی بعد از انبیاء افضل البشر بالتحقیق حضرت ابریکر الصدیق است و شخصیت دوم امام مالک رحمه الله می

باشد و قتی که حضرت ابوبکر الصدیق^{رضی الله عنه} حضرت عمر^{رضی الله عنه} را جان نشین خود نامزد نمود در این موقع یک خطبه خوب ارشاد فرمود و گفت "لَا يَصْلُحُ آخِرُهُ إِلَّا بِمَا صَلُحَ بِهِ أَوَّلُهُ" یعنی این حقیقت را خوب بدان که درین معامله (نظام خلافت) بخش آخر آن اصلاح شده اند می تواند مگر طریقه بخش اول آن اصلاح گردیده است" این قول حضرت ابوبکر الصدیق^{رضی الله عنه} را امام مالک به اسلوب زیاده تر و واضح نموده بیان فرمودند "لَنْ يَصْلُحَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا بِمَا صَلُحَ بِهِ أَوَّلُهُ" یعنی "اصلاح بخش آخر این امت شده نمی تواند مگر به طریقه که بخش اول آن اصلاح شده بود" و ما باید قلبا بپذیریم که انتخاب راه های دیگران نتیجه مثبت نخواهد داد این موضوع را نیز نباید فراموش کنیم که عمل کردن بر یک جز طریقه محمدی نیز سودمند واقع نمی گردد ما باید سیرت پیامبر ﷺ را ببینیم که قبلا چه چیز بود و بعد از آن چه بود و اینکه سیرت کلی را باید بخوانیم من موضوع را برایتان در روشنی این حدیث مبارکه گزاشته و اصلاح اول این امت به اساس خلافت علی منہاج النبوه بوده و اصلاح آخر آن نیز به همین طریق اول صورت می گیرد. فعلا شما درباره اقوال حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} و امام مالک تدبر نمایید که اصلاح بخش آخری این امت نیز بطریقه اصلاح اول (خلافت علی منہاج النبوه) ممکن شده می تواند و برای ما معلوم گردید که اتباع از طریقه اولی باعث برپا نمودن نظام خلافت بار دوم شده می تواند.

شهادت تجربه عملی

این حرف های که نفیاً بیان کردم که توسط آن خلافت علی منہاج النبوه قائم شده نمی تواند به اساس شهادت تجربه عملی

من حالا جائزه این را میخواهم تا به صورت شکل عملی تقدیم کنم و در این جائزه ارتکاز توجه بر سیرت نبوی ﷺ می ماند حرف های من اصولی بوده و بدون ذکر نام هیچ گروه یا حزب آن را واضح می سازم. درین رابطه توجه تان را به طرف کسانی مبذول می کنم که به نظر آن ها صرف تبلیغ و تلقین در تبدیلی مردم کافی بوده و وقتی که مردم ذهنا آماده شدند نظام خود بخود تبدیل می شود در حالیکه تبلیغ و تلقین نقطه آغاز دعوت محمدی ﷺ می باشد. پس اگر کسی به این فکر باشد که محض به تبلیغ نمودن این کار صورت می گیرد مرتکب اشتباه بزرگ گردیده است. دعوت و تبلیغ افراد را اصلاح کرده می تواند ولی نظام را تبدیل کرده نمی تواند. درین شک نیست که مرد سلیم الفطرت بذریعه دعوت و تبلیغ بطرف دین می آید قسمیکه مقناطیس آهن را بطرف خود می کشاند به همین قسم دین ما که یک دین فطری می باشد انسان های سالم را بطرف خود می کشاند و آن ها دعوت دین را قبول می کنند ولی موضوع تبدیلی نظام چیز جدا و تفاوت می باشد زیرا منافع اصحاب اقتدار به آن وابسته و این مردم از نظام استفاده مادی می کنند پس به این اساس این افراد منحرف شده دعوت را قبول نکرده و بخاطر قبول اندن دین به اینگونه مردم راه بای دیگری باید انتخاب شوند در سوره حدید به این موضوع تاکید شده است :

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (آیه شماره: ۳۰)

"به تحقیق فرستادیم رسولان خود را با نشان‌ها و فرو فرستادیم با ایشان کتاب و ترازو را تا قیام باشند مردم به انصاف و فرود آوردیم آهن را در آن جنگ سخت است برای مردمان و تا معلوم کند الله کسی را که مدد می‌کند خدا را و رسولان او را نادیده (در غیاب) بی شک الله توانا غالب است".

از این آیت مبارکه واضح می‌گردد که مردم را ملتزم ساختن به انصاف (غالب نمودن دین) گویا مدد کردن با خداوند جل جلاله است و برعکس آن غالب نکردن دین بمقام یک بغاوت و با سرکشی از الله تبارک و تعالی تلقی می‌شود و از بین بردن این سرکشی و غالب نمودن دین خداوند یک کمک است و چونکه رسول (ﷺ) به اساس وظیفه منصبی خویش مکلف به غالب نمودن دین خداوند جل جلاله است پس کمک و مدد بار رسول (ﷺ) نیز لازم است به این اساس دعوت رسول می‌باشد که "مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ" (کیست کمک کننده من بخاطر غلبه دین خدا)

آیه فوق در سوره حدید از جمله آیات مبهم قرآن مجید است و از این آیت ثابت گردید که برای تبدیلی نظام قوت و قدرت ناگزیر می‌باشد^{۱۴۱} حتی که در یک مرحله ضرورت استعمال اسلحه نیز دیده می‌شود.

و باید تذکر داد که اگر یک نفر در فکر حاکم نمودن نظام خلافت به شکل غیر شعوری از طریق تبلیغ باشد قابل معافی و بخشش نخواهد بود ولی اگر کسی حقیقتاً به این فکر باشد این کار و فکر به مثابه توپین نبی اکرم (ﷺ) "نَعُوذُ بِاللَّهِ" مرتکب شده است. زیرا این یک حقیقت است که این کار فقط به تبلیغ شده

نمی تواند و اگر ممکن می بود پس چرا پیغمبر ﷺ شمشیر را برداشت؟ من می گویم که اگر این کار فقط به تبلیغ ممکن می بود رسول برگز ریختن یک قطره خون کافر را به زمین نمی گذاشت چه جائیکه خون یک مسلمان ریخته می شود ولی بخاطر اقامت نظام خلافت مجبور این کار را کردند اگر از یک طرف خون صدها کافر به زمین ریخت از طرف دیگر صدها صحابی هم جان خود را از دست دادند^{۱۸} حتی که خون خود نبی اکرم^{۱۹} در دامنه احد جذب گردیده کوچه بای طائف را رنگین ساخت.

از طریق انتخابات

راه مشهور دوم که در تمام دنیا بعد از تبلیغ مروج است راه انتخابات است و مردم فکر می کنند که طریقه که زیاده استعمال می گردد دارای منافع زیاد خواهد بود. از آن راه یکی هم راه انتخابات است که استادان غربی ما را یاد داده اند که اقبال بر آنها طنز کرده گفته است ترجمه از اردو

الیکشن	ممبری	کونسل	صدارت
بنا	کردست	آبادی	احمال
بیفکدیا	در	کو	باحقارت
خیرات	اند	بیضه	تهدیت
			معرب

قسمیکه قبلاً گفته شد چیزیکه رواج یافت بعدا بالای اذهان مردم تسلط پیدا می کند فعلا به کدام انداز احزاب و کارکنان آن با اخلاصی زیاد همه قوت و توانائی خود را صرف همین طریق (انتخابات) می کنند من درباره اخلاص اکثریت کارکنان شک ندارم و به خلوص دل این را می پذیرم زیرا اکثریت افراد احزاب

مخلص بوده و وجود این احزاب از افراد مستحکم می گردد ولی ممکن است که از رهبران موضوع بعضی شان چنین باشد و مادر باره هیچ کدام آنها به یقین چیزی گفته نمی توانیم زیرا حال دل هر انسان را صرف خداوند جل جلاله بهتر می داند با وجود این که من اخلاص و صداقت اکابرین و کارکنان مذکور را می پذیرم ولی باید به وضاحت برایشان بگویم که اگر آن ها گمان می کنند که خلافت اسلامی از طریق انتخابات ممکن می باشد مرتکب اشتباه بزرگ گردیده اند و اگر نبی اکرم^ص می خواست تا در جزیره نمای عرب حکومت اسلامی را توسط انتخابات بیاورد پس این کار را کرده می توانست؟

این مثال را در حالی دادم که می ترسم مبادا در شان آنحضرت^ص گستاخی تلقی نگردد ولی یک مثال دیگر از ماضی قریب داریم و آن اینکه آیا آیت الله خمینی حکومت اسلامی در ایران توسط انتخابات آورده می توانست؟ هیچ کسی جواب مثبت داده نمی تواند و اگر شما درباره این موضوع به آیت قرآنی ضرورت دارید آیه قرآنی نیز وجود دارد :

﴿وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَيُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾

(الانعام : ۱۱۷)

"اگر شما پیروی اکثریت باشندگان زمین را کردید پس از شما راه الله تعالی منحرف ساخته گمراه می کنند."

در حالیکه تمام دار و مدار انتخابات به اکثریت و اقلیت ارتباط می گیرد و تمام قوانین مفروضه روی همین اصل استوار است که اکثریت برحق و اقلیت باطل می باشد پس اگر از دلیل قرآنی ضرورت به دلیل عقلی باشد هر کس می داند که آن هم موجود است

که هر کشور دارای طرح سیاسی و اقتصادی خصوصی می باشد در بعض ممالک نظام قبائلی مروج است و در تحت این نظام سردار قبائلی سرچشمه قدرت محسوب می گردد و اگر در زیر سایه این نظام یک انتخابات شفاف و غیر جانبدار هم صورت بگیرد همان چهره با تعاقب قدرت می نمایند در انتخابات هم همان سستم سیاسی اجتماعی و اقتصادی نمایان گردیده پیش می آید که در آن جامعه رائج است و جز همان نظام مروج اجتماعی چیز دیگری نمی آید. به شما معلوم است که هفتاد درصد مردم پاکستان در دیهات زندگی می کنند و همه شان مزارعین اربابا فیودالست ها می باشند پس درین صورت چگونه در وضع و حالات تغیر بوجود آورد. در نظام انتخابات فقط بجای یک لغاری 'لغاری دیگر می آید بجای یک مزاری مزاری دیگر و بجای یک جتوئی جتوئی دیگر انتخاب می گردد و بجز این ها کسی دیگری آمده نمی تواند. شاید در شهر با تغیر بیاید بخاطریکه تسلط زمیندار برادر شهر با مثل دیهات نیست 'در شهر با اجتماعات مردم می صورت گرفته می تواند قسمیکه حرکت ایم کیو ایم در کراچی پیدا شد ولی همین تغیرات در شهر با نیز بحیثیت یک تغیر کلی شده نمی تواند در صورتیکه اساس تبدیلی انتخابات باشد اگر انسان دلائل مذکور فوق را مد نظر گرفته کمی با خود فکر کند به این نتیجه می رسد که طریقه انتخابات پرگز مفید و موثر نمی باشد ولی این موضوع که از اینک انتخابات مروج است باید شرکت نمود امر جداگانه است.

یکی از عوامل شرکت در انتخابات این هم است که به بعضی ها چند نشست نصیب شان گردیده در پارلمان ملی 'در مجلس سنا'

در پارلمان ایالتی و بخاطر چندین نشستهای تمام وسائل و توانائی کارکنان و افراد خود را قربان می کنند. برای اولین بار انتخابات در پنجاب در سال ۱۹۵۱ انعقاد یافته بود و الان در سال ۱۹۹۶ است. شما خودتان ببینید که در طول ۴۲ سال گذشته که تقریباً نیم قرن سپری شده است با اجراء نمودن تجربیات ناکام چه سود برده شده است. و باز هم از عقل کار گرفته نمی شود. قرآن می فرماید: ﴿حَتَّىٰ اِذَا بَلَغَ اَشَدُّهُ وَبَلَغَ اَرْبَعِيْنَ سَنَةً﴾ یعنی بچه هم برسدن در سن چهل سالگی به پختگی عقل و شعور می رسد. ایکاش احزاب دینی ما که از تعقل کار گرفته درس عبرت بگیرند و در خط مشی خود تجدید نظر کنند.

تشد و دود هشت گردی

یک راه خیلی خطرناک دیگری که تنظیم بانی اسلامی به آن رو آورده اند آن راه فعالیت های پرتشدد و دبیشت افگی بر ضد دشمنان و یامعاندین می باشد گرچه تنظیم بانی اسلامی این راه را در مقابل به تشدد و جواب به آن اختیار کرده اند. و در زمینه از قتال دوران حضور اکرم ﷺ دلیل می آورند ولی این راه هم برای اقامه نظام خلافت هموار نمی باشد^{۱۹} بد بخانه که این روش در کشور های عربی زیاده تر شدید گردیده است در سال ۱۹۷۹ مدتی در شهرهای مختلف مصر بودم و من دیدم که بسیار جوانان مسلمان درین فعالیت باسهم بودند و من پابندی آن ها را به دینداری زیاده چنین بیان می کنم که این نتیجه فعالیت جماعت اسلامی است که یک جماعت فکری انقلابی و دارای مزاج نظریاتی است و تنظیم تبلیغی روحیه اتباع سنت 'دین' عاجزی و تواضع را پیدا

کرده است. و در این جوانان مصری هر دو صفت متذکره جمع می باشد ولی آنها در مقابل نه نشدند از دہشت افگنی کار گرفته اند۔

به همین قسم تحریک اسلامی الجزائیر را انتخابات را اختیار نموده بود و کامیابی اش حتمی بود و در مرحله اول نتائج برتری کامل داشت^{۱۱۱} ولی پس از پیروزی آن با در انتخابات راه آن با را دریغ شد و بند نمودند و انتخابات منسوخ اعلان شد و کارکنان تحریک اسلامی را با ف جبر و تشدد قرار دادند و تحریک اسلامی هم جواباً از تشدد کار گرفت^{۱۱۲} ولی این گونه فعالیت های در مقابل اردوی ملی و حکومت متعبد سی باشد ولی در مقابل قوای اشغالگر مفید است و فسیبیکه مقاومت مردم الجزائیر در مقابل فرانسہ، فرانسہ را محبور به عقب نشینی نمود^{۱۱۳} در حالیکہ در مقابل اردوی ملی جس یک حرکت سود مد سی باشد و در پس این دو موضوع فرق شود زیرا قوای فرانسہ حبی دور واقع گردیده بود و از طرف دیگر کسیکہ ای فرانسہ به الحراب رفت در ارسال اسلحه به اردوی الجزائیر خلاصہ می گردد و در وب۔ م امریکہ به همین دلیل شکست خورد۔

موضوع دوم این است کہ معمولاً روابط اردوی قومی و حکومت ملکی با ساکنین آن کشور بوده می باشد کہ در صورت فعالیتای پرتشد همکاری و تعاون قومی یا اسلحه میگرد و محالفت گروه متشدد در وبه افراش می باشد۔

اہمیت مطالعہ سیرت نبویؐ

من اسلوب کارنی اکرم ﷺ را نام "جد و جہد انقلابی" نامی
کنم و تمام مراحل این جد و جہد را در روشنی سیرت النبی ﷺ

بیان کرده‌ام من عمل تبدیلی نظام را به نام "انقلاب" یاد می‌کنم و یگانه راه وصول به این هدف بتوسط نبی صلی الله علیه و آله می‌باشد برای شما معلوم است که اگر اندک گمان شود که در یک زمین تیل موجود است پس به اساس این گمان بخاطر استخراج تیل به ملیو یا روپیه به مصرف می‌رسد و اگر یقین باشد که درین زمین تیل موجود است پس چه باید کرد؟

وقتیکه برای ما معلوم است که معرفت تمام مراحل جدوجهد انقلابی در سیرت نبوی صلی الله علیه و آله نه تنها موجود است بلکه یگانه ذریعه هم همین سیرت نبی است باید تمام توجه خود را به این امر مرکوز نمایم که "جا این جا است" و وقتیکه ما سیرت را بدقت مطالعه کردیم باید در محتویات متن آن عمیقاً بسنجیم. از سیرت نبی می‌آموزیم که حضور اکرم صلی الله علیه و آله در مرحله اول چه کرد مرحله دومی آن شامل کدام کار بود و تحت کدام شرائط و تکمیل آن وارد مرحله جدید گردید.

"انقلاب محمد" --- یک انقلاب جامع

معرفت مراحل جدوجهد انقلابی فقط در سیرت نبی صلی الله علیه و آله نیفته است و من این ادعای خود را به دو دلیل روشن و واضح می‌سازم دلیل اول این است که تمام انقلابات دنیا که آمده است همه شان جزوی بوده و در تمام تاریخ انسانیت مثال یک انقلاب کامل و همه جانبه "انقلاب محمدی" می‌باشد.

انقلاب دو نیم صد ساله قبلی فرانسه بسیار بر سر زبان‌هاست ولی درین انقلاب فقط هیکل سیاسی تبدیل شده بود نتایج این انقلاب در عقائد، اخلاق، حالت اجتماعی، کدام تغیر صحیح را

رومانه ساخت و حتی که نظام اقتصادی نیز به حال خود باقی ماند گویا فقط یک جانب زندگی اجتماعی تبدیل شد همین شکل در آغاز این قرن به انقلاب بالشویک فقط هیکل اقتصادی متغیر شد و اساس نظام اقتصادی 'از بین بردن ملکیت فردی' و ملی کردن تمام وسائل به دولت گزاشته شد. ولی به اساس این نظام اقتصادی هیچ تبدیلی انقلابی در عقائد 'اخلاق' 'ظرفیت' و روایات تهذیبی و انداز فکر و نظر 'مطابق وعده نیامده همه باطل ثابت گردید.

ولی برعکس این دو انقلابات 'اگر انقلاب حضور اکرم ﷺ' دیده شود معلوم می گردد که بخاطر دیدن اینکه کدام بخش انفرادی و یا اجتماعی زندگی انسانی از تبدیلی بیرون مانده باشد به ذره بین تلاش باید کرد. در عقائد مردم 'نظریات' 'عنعنات' و خلاصه اینکه صبح تا شام و از شام تا صبح تبدیلی و تغیر و رومان گردید 'نه تنها در نظام اقتصادی و سیاسی تبدیلی واقع شد بلکه ملتیکه دارای افراد با سواد و تعلیم یافته آن حتی در قبیل، بای متمدن به انگلستان حساب می گردید در علم و تحقیق امام دیگران شد و موجود تمام علوم و فنون جدید و احیاء کننده علوم قدیم قرار گرفت و آن قوم جنگه جو که قرآن حکیم آن را "قَوْمَالِدَا" گفت و مولانا حالی نقشه آن را چنین مرتب ساخت ترجمه از اردو

گپ جنگ ست - - - - -

گپ جنگ ست - - - - -

و آن ملت مبدب ترین ملت امن پسند در دنیا نیاور سود و مطابق پیش گونی حضور اکرم ﷺ اگر یک دن ارضعاء تا حضر موت سفر کند بجز خوف الله تعالی دیگر خوف در دلش جای نداشته باشد

زن با در آن راهی به سفر شروع نمودند که بدون کاروان و قافله ممکن نبود. قومی که بکلی با نظم آشنا نبود و هر فرد آن فرعون گشته بود آنقدر با نظم عادت نمود که نماز پنجگانه آدان اقامت صف بندی و آن قدر تابع و پایبند به امام شدند که گمان گروپ اردو بالای شان میرفت 'این است آن انقلاب بزرگی که حضور اکرم ﷺ آن را به ارمغان آوردند.

یک فرق عمده دیگر که در بین انقلاب محمدی و انقلابات دیگر مشاهده می شود این است که تمام انقلابات دیگر در چندین نسل مکمل گردیده اند 'یک نسل متفکره آن ها را پیش نموده گویا متفکرین پیدا نموده اند ولی مردم میدان نبودند که جد و جبهه کدام انقلاب را نموده آن را مکمل و کامیاب می نمودند. در تاریخ مثال های زیاد داریم مثلاً والیترو روسو از جمله متفکرین بزرگ بودند و در عقب انقلاب فرانسه فکر آن ها کار فرما بود ولی فایده عملی انقلاب نه تنها روسو به بود بلکه اصلاً هیچ کدام فایده نداشت و به همین خاطر این انقلاب به یک انقلاب حواری ثابت گردید.

انقلاب دوم که قبلاً تذکر دادم انقلاب بال شویک بود که در عقب آن افکار و نظریات کارل مارکس و انجلز کار فرما بود کارل مارکس یک کتاب "Das Capital" نوشت و علامه اقبال درباره کتاب او چنین گفت "بیست پیغمبر ولیکن در بغل دارد کتاب" درین شک نیست که کارل مارکس یک مفکره داد ولی خود او در زندگی خود حتی در یک قریه نیز انقلاب آورده نتوانست آنها کتاب خود را در جرمنی و انگلستان تکمیل ساخت و به مطابق فلسفه آن باید انقلاب نیز در همان ممالک صنعتی و سرمایه دار

بربامی گردید، در حالیکه انقلاب آمد ولی در یک کشور عقب مانده از لحاظ صنعت مثل روس که فقط دارای معیشت زرعی بود مگر برخلاف آن انقلاب حضور اکرم ﷺ تمام مراحل آن توسط یک نفر و آن هم در زندگی خودش به پایان رسید و جناب شان به تنهایی دعوت را آغاز نموده اند کدام تنظیم و نه کدام دفتر داشت در آغاز دعوت زوجة محترمه شان 'دوست قلبی شان' و یک غلام آزاد کرده شان و پسر کاکای شان^(۱۳) ایمان آوردند. و پس از زحمت کشتی ده ساله حدود دو صد و پنجاه نفر مسلمان شدند. حضور اکرم ﷺ به تنهایی خود در کوه صفایستاده اند ای و اصباحاه را بلند نمودند و بینید که در یک مرحله همان شخصی قیادت اردو را در جنگ بدر نیز می کنند. و حتی تمام مراحل انقلاب را به تنهایی مکمل نمودند و تقاضای آن را تکمیل می کنند و این سخن برایتان در تایید جای دیگری به نظر نمی رسد و به این اساس لبر باید یقین کنیم که یگانه مرجع و مآخذ این انقلاب صرف سیرت سوری می باشد.

مراحل منبج انقلاب نبوی

الان مراحل انقلاب را که از سیرت نبوی گرفته شده است برایتان واضح می کنم و قبلاً نیز آن را به شش مرحله تقسیم نموده بودم یعنی ۱۱ دعوت^(۱)، تنظیم^(۲)، تربیت^(۳)، صبر محض یا (Passive Resistance)^(۴)، اقدام و بالاخر^(۵)، تصادم مسلحانه و مراحل مذکور را بزبان ساده و بطور مختصر در سه مرحله بیان می کنم.

دعوت ایمان بذریعہ قرآن تربیت و تزکیہ

مرحلہ اول "دعوت ایمان بذریعہ قرآن" می باشد، ایس یک حقیقت است کہ ہر نظام دارای یک اساس فلسفیانہ می باشد و تا زمانیکہ این فلسفہ را در ذہن جای نہ دہیم برای آن انقلاب هیچ کار کردہ نمی توانیم اساس فکری و فلسفی اسلام ایمان است^{۱۱۴} ولی اکثریت ما از ایمان محروم ہستیم۔ ما بخاطر این مسلمان ہستیم کہ در خانہ والدین مسلمان پیدا شدہ ایم فقط یک عقیدہ میراثی است کہ در گوشہ از ذہن ما جا گرفتہ است۔ فکر و عمل ما بہ این عقیدہ ہیچگونہ ارتباط ندارد، رسم و رواج ہانیکہ ما بہ اساس آن طرز عمل کرد خود را تعیین می سازیم با عقیدہ ما کدام ارتباط ندارد و شاید مردم کمی از مبتلاء شدن بہ چنین موضوع محفوظ مانده باشند، اکثر ما فقط مسلمان ہستیم و آن ہم باید فضل خداوند جل جلالہ پنداشتہ شود کہ ما را در یک فامیل مسلمان پیدا کردہ است و اگر خدا نخواستہ ما را در یک خانہ بند و بیاعیانی پیدا می کرد معلوم نبود کہ چقدر نفرایمان قبول می کرد ہر کدام ما با محور محاسبہ کردہ می توانیم۔

در سورہ حجرات آیت شمارہ ۱۵۱ ایمان چنین تعریف گردیدہ

است۔ خداوند می فرماید

﴿ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ ثُمَّ لَمْ يَزَالُوْا
وَجَاهِدُوْا بَاْمَوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ
الصّٰدِقُوْنَ ۝۶ ﴾

"حزب نیست کہ مومن در حقیقت - - - کہ پس
شد بعد و پیامبر و - - - کہ شد و - - -
خود و جان خود در راه خدا - - - کہ - - -"

در این آیت کریمه ایمان حقیقی ذکر شده است یعنی ایمان که بدرجه یقین رسیده است بقول اقبال : (ترجمه از اردو)

یقین پیدا کن این قوت رسالت

به درویشی که شد مسجود فغفور

از آیات مذکوره سوره حجرات معلوم گردید که ایمان و جهاد لازم و ملزوم می باشند و امکان ندارد که در دل ایمان حقیقی باشد و در عمل جهاد نباشد بناء مرحله اول این انقلاب "دعوت ایمان بذریعه قرآن" است و به همین خاطر خداوند در سوره نساء شماره آیت (۱۳۱) چنین فرموده اند

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ﴾

"ای مومنان یقین کنید به خدا و پیغمبرش و کتابی که فرو فرستاده هر رسول خود و به کتابی که پیش فرستاده"

درین آیت مبارکه گویا که گفته شده است که شما ایمان قانونی قبلا حاصل نموده اید ولی ایمان حقیقی که یک قوت بزرگ است کوشش نمائید تا آن را حاصل کنید.

باید یاد آور شوم که به جز قرآن راه های دیگر نیز جهت حصول ایمان وجود دارد و من قبول دارم که آسان ترین راه حصول ایمان و یقین رفاقت و دوستی و هم نشینی اصحاب ایمان و یقین می باشد قرآن مجید می فرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

التوبه ۱۱۹

"ای کسانی که ایمان آورده اید. رحمت بنرسید و بار ستگاریا باشید"

این یک حقیقت است که در جائیکه آتش باشد کسیکه نردیکش باشد حرارت آن خود بخود می رسد ضرورت به تلاش نیست گویا قربت اصحاب ایمان هم کافیست.

صحت صالح - صحت صالح

صحت صالح - صحت صالح

راه دوم حصول رضای خداوند و عمل کردن به احکام آن است ایمان و عمل دارای اثرات دوطرفه می باشند ایمان از عمل صالح پیدامی شود و اضافه نمودن در عمل صالح باعث اضافه شدن در ایمان می باشد گویا تسلسل عمل ذریعه پیدا شدن ایمان است. ولی باوجود اهمیت این موضوع ایمان که از این دو طریق پیدامی شود ایمان غیر شعوری می باشد که عنصر شعور در آن شامل نمی باشد و آن را ایمان کور گفته می توانیم ولی باوجود این بالانی عمل تاثیر می کند زیرا این شخص هم در قربانی در راه خدا آمادگی می باشد که این یک نعمت است ولی باید بدانیم که در انقلاب شعور و ایمان شعوری خیلی ضروری می باشد. ایمان شعوری که در آن عقیده واضح شامل باشد و ذکاوت فردی حاکم باشد و بدون آن شعور مذکور پیدامی شود و قتیکه عمل انقلابی داخل مراحل مذکور فوق گردید و قتیکه ضرورت به قربانی و فداکاری بوده باشد در آن وقت همین معتقدین کور کورانه هم رول مثبت بازی کرده می توانند بحاطریکه در وجودشان قوت آمادگی به فداکاری موجود می باشد.

ایمان شعوری و اهمیت آن

اهمیت ایمان شعوری را خداوند در قرآن مجید در سوره یوسف

است (۱۰۸) چنین ذکر کرده اند .

﴿ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ﴾

این یک سخن بزرگ است که خداوند از زبان حضور اکرم ﷺ شهادت داده است که نه تنها صورت (پیامبر) بلکه تمام پیروان در تاریکی سرگردان نیستند بلکه آگاهانه با بصیرت از ایمان برخوردار هستند - این همان ایمان است که در پهلوی - خود شعور و بصیرت باطنی هم دارد - سرچشمه و منبع اینگونه ایمان در فهم قرآن حکیم است بدون قرآن در هیچ جای دیگر وجود ندارد - بقول مولانا ظفر علی خان مرحوم - (ترجمه از اردو)

جنس ایمان را محذور فلسفیان

عاقبت یابد او را در قرآن

همچنین علامه اقبال یک شعر در آخرین ایام زندگی خود چنین گفت : (ترجمه از اردو)

موسیقی ماجرایم را گزشته روز و شب

علم را من یافتم مثل نخیل بی رطب

گویا فرموده اند که ایشان هر قدر علم فلسفه و غیره را خوانده بودند همه آن نخیل بی رطب انخل بی بار بود به همین خاطر آنجا در شعر دیگری می فرماید : (ترجمه از اردو)

عقل عقل را بستم خدایا

مرا به صاحب سور جنور کن!

قرآن مجید اینگونه ایمان را به اسالیب مختلف بار بار ذکر نموده است مثلاً در سوره آل عمران صفت ایمان شعوری را چنین کرده است : (ترجمه)

﴿ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ ﴾

فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ۖ

"آنانکه یاد می کنند خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوی
خوابش خفته و فکر می کنند در پیدایش آسمانها و زمین می
گویند ای پروردگار ما نیا فریدی این را عبث."

همین قسم قرآن مجید اِیمیت 'عقل' شعور' تدبیر' فکر را چنین
ذکرده است. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ' لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ' لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ' أَفَلَا
يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنُ' لِيَذَكَّرُوا آیات و غیره اسالیب مختلفی اختیار کرده
شده اند.

فقط قرآن مجید منبع و سرچشمه ایمان شعوری است و درباره
حقیقت این موضوع دلائل عقلی و نقلی وجود دارد از همه اولتر
برای دعوت پیامبر خدا و بر قدر اصطلاحات که در قرآن آمده است
در همه آن قرآن ذریعه و وسیله قرار داده شده است مثلاً

﴿ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ ۖ ﴾ (ق : ۳۵)

"پس تذکره قرآن کرد."

﴿ وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ ۖ ﴾ (الانعام : ۱۹)

"(بگویند) به طرف من نازل کرده شده است این قرآن تا به
ذریعه قرآن "انذار" کنم."

﴿ فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا ۖ ﴾

امریه ۱۹۲

"پس جز این نیست که آسان ساختیم قرآن را به زبان (لغت) تو
نامزده دبی به آن پرهیزگاران را و بترسانی آن گروه
ستیزندگان را."

﴿ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۖ ﴾ (المائدة : ۶۷)

﴿ برسان آنکه بر تو نازل شده از جانب پروردگار. -

﴿ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ۖ ﴾ (الفرقان : ۵۲)

"و مقابله کن ایشان را به قرآن مقابله بزرگ-"

ببینید "تبلیغ" و "تذکیر" "انذار" "تبشیر" و "جهاد" برای همه قرآن کریم ماخذ و مرجع قرار گرفته است به همین سبب حضور اکرم هر جای که میروند بجای خطبه طولانی فقط قرآن مجید را خوانده می شنوایند-

ثمرات ایمان شعوری

اولین قدم جدوجهد درین کار انقلاب "دعوت ایمان بذریعه قرآن" می باشد در نتیجه حاصل شدن ایمان حقیقی از همه اولتر عمل انسان صحیح می شود قسمیکه قبلا هم گفتیم که اگر در دل ایمان حقیقی باشد بدون شک عمل انسان نیز صحیح می شود- نتیجه دوم که مرتب می شود عبارت است از هر آنچه خداوند به انسان اعطا فرموده است یعنی او را بالای جسم 'جان' مال 'منال' خلافت شخصی اعطاء کرده است از آن کار گرفته همه چیز خود را در راه دین خداوند قربان می کند من در خطبه قبلی خود گفته بودم که خلافت شخصی هم یکنوع خلافت است و هر آنچه که خداوند به انسان اعطاء کرده است در استعمال آن حیثیت خلیفه را دارد اولین تقاضای خلافت شخص این است که مطابق حکم مالک اصلی هر چیز خود را قربان باید نمود چنانچه در سوره حدید آیه شماره (۷) ارشاد گرامی است :

﴿ اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَاَنْفِقُوْا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُّسْتَخْلَفِيْنَ فِيْهِ ۝۱۷ ﴾

(الحدید : ۷)

"ایمان آرید به الله و به رسول او و خرج کنید از آنچه که بدست شما داده است نائب خود ساخته در آن (از جمله آن مالیکه

ساخته است شمار اجاسین دیگران -"

نتیجه سوم ایمان حقیقی "جهاد" است و این نتیجه منطقی ایمان است قسمیکه در سوره صف درج است :

﴿ تَوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ﴾

"ایمان آورید به الله و رسول او جهاد کنید در راه خدا به اموال خود و نفسهای خود -"

نتیجه چهارم ایمان تزکیه است - بدون شک تزکیه کدام عمل^{۱۱۱} جداگانه نمی باشد و این حقیقت را باید درک نمود که هر قدری که ایمان در پختگی خود میرسد بطور منطقی باطن او هم منور و روشن می شود و از نور ایمان ظلمت و تاریکی می رود و این است تزکیه باطن به طریق نبوی^{۱۱۲} -

من دو مرحله منهج نبوی را یکجا نموده و آن را در یک مرحله یعنی دعوت ایمان و تزکیه بیان کرده ام از همه اولتر انقلاب به مردانی ضرورت دارد که قلب با و اذهان شان از نور ایمان منور شده باشد^{۱۱۸} زیرا اینگونه مردم بدعوت شما به این فکر انقلابی لبیک می گویند این دعوت دعوت ایمان بوده و ذریعه آن قرآن می باشد بعد از این مرحله تربیت و تزکیه این فداکاران می رسد و تزکیه مذکور هم از قرآن گرفته می شود گویا پر دو عملیه یعنی دعوت و تزکیه در اطراف قرآن می چرخند و این مضمون در قرآن کریم در چهار مقامات آمده است چنانچه "در قرآن سوره جمعه ارشاد است"

﴿ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ﴾ (الجمعه : ۲)

"اوست آنکه برانگیخت درنا خوانان پیغمبری از ایشان
میخواند برایشان آیات او را و پاک می سازد ایشان را و می
آموزد ایشان را کتاب و حکمت"

مضمون مذکوره در سوره آل عمران آیت (۱۶۳) چنین آمده است :

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ
يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ
كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

"به تحقیق احسان کرد خدا بر ایمان داران آنگاه که فرستاد در
ایشان پیغمبری از خود شان می خواند برایشان آیت های
خدا را و پاک می کند ایشان را از شرک و عبودیت می آموزد ایشان
را کتاب و سخن سودمند و هر آینه بودند از پیش در گمراهی
آشکارا"

در سوره بقره مطلب مذکور در دو مقامات^(۱۹) ذکر گردیده است
و تمام این مراحل بخاطر آماده ساختن افراد مطلوب می باشد زیرا
بر وقت که این لداکاران آماده شدند مرحله جهاد شروع می شود
چنانکه ما می بینیم که شش صد هزار افراد که با حضرت موسی
علیه السلام از مصر خارج شدند و به دوازده قبیله تقسیم شده
بودند و ازینکه تربیت شان بطور صحیح صورت نگرفته بود
خیلی مردان بزدل بودند و وقتی که مرحله قتال و جهاد آمد و
حضرت موسی از آنها برای ادا نمودن این فریضه تقاضا نمود آنها
در جواب گفتند :

﴿فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾

(المائدة : ۲۴)

"پس برو و پروردگار تو پس جنگ کنید به درستیکه ما این
جانشسته گانیم"

﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي ۖ فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴾
(المائدة : ۵۷)

"گفت موسی ای پروردگار من، من مالک نیستم مگر نفس خود را و برادر خود را پس جدائی کن میان ما و میان گروه گناه کاران".

ولی برعکس آن پس از هجرت از مکه و قتی که مرحله جنگ بدر آمد و پیامبر (ﷺ) - از سه صد و سیزده نفر لشکر مسلح خود برای مقابله نمودن با لشکر جرار قریش مشوره طلب نمودند - آن پادر جواب گفتند که یا حضور اکرم ﷺ ما را با یاران حضرت موسی قیاس نفرمائید کسانی که گفته بودند "خودت و پروردگار گارت بروید و جنگ کنید و ما این جانشته ایم" - ما از پیش روی شما عقب شما به راست و چپ شما با دشمن می جنگیم" - به همین خاطر مرحوم اکبر اله آبادی گفت است : (ترجمه از اردو)

خداوندا چه شد آخر چه اول

ببینم بدر آخر از حرا بود!

از غار حرا نزول قرآن شروع شده بود و بقول مولانا الطاف حسین حالی ~ (ترجمه از اردو)

از حرا سوی قوم خود آمد

نسخه کیمیا همی آورد

چنانچه ما می بینیم که در پانزده سال ابتدائی دعوت از این نسخه استفاده شده از دعوت و تبلیغ گرفته تا تزکیه نفس تمام مراحل از قرآن کریم گرفته شده است و پس از گزشت مراحل مذکور مرحله بدر آمده است و در تاریخ مرحله بدر یک مرحله تاریخی به نظر می آید لیکن در حقیقت مرحله مهم و بزرگ همانا مرحله آماده

کردن مردم برای بدر بوده و می باشد.

مرحله تنظیم

برای آماده ساختن فداکاران مرحله دوم مرحله تنظیم می باشد کسانی که در نتیجه همین دعوت ایمان از مراحل تزکیه نفوس گزشته بالای ذات خود دین الله را تطبیق کرده باشند پس تا زمانی که آن با در یک تنظیم قوی متحد نشوند کاری کرده نمی توانند^{۲۰} چنانچه حضور اکرم صلی الله علیه وسلم اهمیت تنظیم را چنین واضح و بیان کرده اند و گفته اند ((أَمْزُكُم بِخَمْسٍ)) ای مسلمانان شمارا بر پنج اصل حکم می دهم و در یک روایت دیگر چنین الفاظ آمده است ((اللَّهُ أَمَرَنِي بِهِنَّ)) یعنی الله من را به این حرف با حکم داده است^{۲۱}

آن پنج حرف چیست که از طرف الله تبارک و تعالی به پیامبر حکم داده شده است :

((بِالْجَمَاعَةِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَالْهَجْرَةِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ))

یعنی "التزام نمودن به جماعت شنیدن اطاعت هجرت در راه خداوند و جهاد"

ولی بدخترانه ما مسلمانان هیچ کدام توجه از جهت افلاس فکری به این اصول نداریم و اکثریت ما از آن بی خبر می باشیم در حالیکه آن حدیث که در ارکان اسلام ذکر گردیده است خیلی مشهور می باشد و تقریباً مفهوم آن در ذهن هر مسلمان موجود است. در پر دو احادیث مبارکه پنج حرف ذکر گردیده است در حالیکه حدیث ارکان اسلام حبشیت خبریه و این حدیث حبشیت حکم و امر را دارد.

علت اساسی محرومی ما از زمان ختم نظام خلافت و قائم شدن نظام ملوکیت آغاز گردید ملوکیت بدو نوع آمد اول از مسلمانان، دوم از غیر مسلمانان چنانچه اکثر کشورهای اسلامی در غلامی غرب اسیر شدند و ما مسلمانان پاک و پند غلام انگریزهای گردیدیم در وقت غلامی نماز، روزه جریان داشت و تصور آن در اذهان باقی ماند ولی جهاد، قتال، انقلاب، اقامت دین از اذهان خارج گردید و بلاخره کیفیت چشم به پنهان به کوه پنهان پیدا گردید.

بهر حال مرحله دوم جد و جهد انقلابی یعنی اهمیت جماعت را باید درک نمود و تقاضای نظم جماعت اینگونه است که مانند حکم قوماندان اردو باید شنیده و قبول شود. و کسی حق ندارد که از او بپرسد که این حکم را چرا صادر نمودید، غرض و غایت این حکم چیست؟ و حکم مذکور معقول است یا نه؟ و شما این حق را ندارید که اول خود را بفهمانید بعد احکام را قبول کنید، و اگر در کدام اردو سلسله سوال و جواب شروع شود پس به آن اردو گفته نمی شود {۲۲} یعنی جماعت مذکوره باید با شنیدن و اطاعت کردن عادت بگیرد. برای یاد دهانی همین کیفیت خداوند در قرآن مجید می فرماید ﴿إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ یعنی یاد کنید و قتی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم "در سوره بقره چنین آمده است.

﴿وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾

"و آن ها گفتند ما شنیدیم و ما اطاعت نمودیم و ما طلبگار بخشش نوهستیم ای پروردگار ما و بطرف تو رجوع ماست."

در قرآن حکیم شما بار بار اصطلاح سمع و طاعت را می بینید و

پردوی این اصطلاح مانند دوتاير موتر می باشند زیرا که بدون این دو چیز تصور هیچ تنظیم انقلابی شده نمی تواند (۱۲۱).

اساس نظم جماعت — بیعت

حضرت رسول اکرم ﷺ اساس نظم جماعت را بیعت قرار داده اند در سوره فتح آیت شماره (۱۰) بیعت ذکر گردیده است. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ یا نبی! بدون شک کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت آن ها با الله بیعت می کنند و دست خداوند بالای دست های شان است.

طریقه بیعت به شکل عام آن چنان است که کسی که بیعت می کند دست خود را بالای دست کسی که به آن بیعت می شود می گزارد، درین آیت گفته شده است که در وقت بیعت یک دست از شما و دست دوم از کسی که با او بیعت صورت می گیرد دست سوم دست الله است که به چشم دیده نمی شود و دست خداوندی بخاطر این است که بیعت در حقیقت با الله تعالی می شود.

در سوره توبه بیع و شراء در یک مفهوم جامع و کلی به معنی اطاعت کلی 'قول و قرار و عهد و پیمان استعمال شده اند.

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَظَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوَارَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

"هر آئینه خدا خرید کرده است از مسلمانان جان ایشان و مال ایشان را بعبوض آنکه آنان را باشد بهشت 'جنگ می کنند در راه خدا پس می کشند و کشته می شوند و عده که لازم است بر

خدا به تحقیق در توریت و انجیل و قرآن و کیست وفا کننده
 تریه عهد خویش از خدا، پس شادمان باشید باین فروختن
 خود که معامله کردید با آن و این است پیروزی عظیم."

پس سوال در این جا است که چگونه از فروختن جان و مال در دنیا
 بخاطر غلبه دین و نظام خلافت استفاده شود واضح است که
 تحت یک نظم این کار باید اجرا شود و کسیکه در راس این نظم و
 تنظیم قرار دارد با او بیعت بصورت بگیرد و از او اطاعت شود در آن
 زمان حضور اکرم (ص) خود موجود بود و با او بیعت صورت گرفت
 اگرچه ضرورت به بیعت گرفتن نبود. زیرا هر آن شخص که ایمان
 آورده بود در حقیقت با او بیعت کرده بود در قرآن ارشاد است ﴿وَمَا
 أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ ما هیچ رسول نفرستادیم مگر
 اینکه بحکم الله تعالی از او اطاعت صورت بگیرد "در جای دیگر
 فرموده است ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ "کسیکه اطاعت
 رسول را کند یقیناً او از الله اطاعت کرده است" - {۲۵}

سوال در این جا است در حالیکه حضور اکرم (ص) بدون بیعت
 نیز مطاع بود پس بیعت چرا گرفت. آیا او کدام کار غیر ضروری
 انجام داد (نعوذ بالله) نه برگزیده زیرا اگر او بیعت نمی گرفت پس
 طریقه و اسلوب و اسوه برای مردمان بعدی از کجا می شد!
 بخاطریکه بعد از او نبی دیگری نبود اگر حضرت مسیح هم نازل
 شود بحیثیت نبی نمی آید و او امامت هم نمی کند و در جواب
 دعوت امامت جماعت می گوید "إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ" "امام شما از
 شماست" چنانچه امروز برای اقامت خلافت هر تنظیم که ساخته
 شود باید مطابق اسوه رسول باشد و حضور اکرم برای همین
 مطلب اسوه بیعت را بجا گذاشت زیرا این ضرورت امت مسلمه

بود. در چندین احادیث مبارکه تیر بیعت ذکر گردیده است.
 امام بخاری یک شعر که در آن بیعت ذکر شده است را نقل کرده
 است این شعر را صحابه کرام در جنگ احزاب و در وقت کندن خندق
 می خواندند :

نحن الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا
 عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدًا

"ما آن پای هستنیم که با رسول خدا تا آخرین نفس بیعت جهاد
 را نموده ایم."

در یک حدیث مبارک دیگر کلمه بیعت بطور جامع ذکر گردیده
 است بنظر من در این حدیث دستور و لائحہ یک تنظیم نیز
 گنجایندہ شدہ است.

((عن عبادة بن الصَّامِتِ رضي الله عنه قال: بَايَعَنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ وَالْمَنْشِطِ
 وَالْمَكْرَهِ وَعَلَى أَثَرَةٍ عَلَيْنَا وَعَلَى أَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ وَعَلَى
 أَنْ نَقُولَ بِالْحَقِّ إِنَّمَا كُنَّا لَا نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَانِهِمْ. وَفِي
 رِوَايَةٍ: وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ فِيهِ
 مِنَ اللَّهِ بُرْهَانٌ (متفق عليه)

"از عباده بن الصامت رضي الله عنه روایت است که "ما با رسول الله صلی الله علیه و آله
 در تنگی 'آسانی' خوشی به ناخوشی' در هر حالات حتی که
 با وجود ترجیح دادن کسی دیگر بالای خود بیعت سمع و
 اطاعت کردیم و اینکه با اهل حکم (اولی الامر) درباره
 اختیارات شان نزاع نکنیم و در هر جا کلمه حق را بگویم و
 معامله الله از ملامت کردن ملامت کننده له ترسیم و در
 روایت دیگر آمده است که ما با اولی الامر نزاع نکنیم مگر
 اینکه شما (در ما بین اینها) کفر صریح ببینید که بران در نزد

شما کدام دلیلی از طرف الله جل جلاله موجود باشد -"

تقاضای اجتماعیت و اسلام

در حدیث مبارکه فوق نقشه بیعت جهاد و بیعت و تنظیم ترسیم شده است. این بیعت 'بیعت پیری و مریدی نمی باشد آنچه بنام بیعت ارشاد معروف است - ولی جای نهایت افسوس است که با وجود این احادیث واضح باز هم تنظیم های مذهبی ما اسوه بیعت اختیار نکرده و نظام عضویت و انتخابات که یک نظم و اداره از طرف دیگران است را مروج ساخته اند در حالیکه در این نظام تجربه ایجاد بسیار افتنه با صورت گرفته است و در مقابل آن نظام حضور اکرم از تمام مفاسد و فتنه ها پاک و به سد باب آن نیز می پردازد -

یکبار دیگر با خود فکر نمائید اگر شما واقعا انقلاب برپا می کنید پس گفته نمی توانید که تعمیل این حکم مشکل است و یا حالات من سازگار نیست و یا اینکه طبیعت من سازگار نیست و به این خاطر حضور اکرم در بیعت الفاظ آسانی و دشواری 'تنگی یا سهولت' سازگار بودن طبیعت و یا نبودن آن را شامل گردانیدند رکن تنظیم انقلابی این راهم گفته نمی تواند که من این حکم را بجا نمی کنم زیرا که مفهوم آن را نفهمیده ام و یا با آن موافق نیستم و یا این حکم نزد من خلاف مصلحت است 'در فیصله های اجتماعی اتفاق کردن همه ضروری نمی باشند پس از فیصله عمومی مخالفین حکم هم باید مطابق فیصله عمل کند چنانچه در غزوه احد نظر پیامبر اکرم (ﷺ) این بود که از داخل مدینه باید بر لشکر حمله آور مقابله نمود و رای رئیس

المنافقين عبد الله بن ابی تصاد فانیز همین بود خواه اسباب
رای آن پرچیزی که برده باشند.

حضور صلی الله علیه وسلم نظر به احساسات گرم آن
صحابه دیگر فیصله فرمودند تا مقابله باید روی میدان مفتوح
باشد. این فیصله اجتماعی بود به این اساس تقاضای نظم
اجتماعی چنین قرار گرفت که همه باید بر این عمل کنند. مگر
عبد الله بن ابی با سه صد نفری خود واپس رفت. و گفت که هرگاه
سخن ما قبول نمی شود پس ما جان خود را چرا به ظربیندازیم.

بیعتی که از صحابه کرام اخذ شده بود در آن سد باب آن فتنه نیز
کرده شده است والفاظ فی المنشط والمکروه را در بیعت شامل کرده
این طی کرده شد که از لحاظ طبع کسی آماده باشد و یا اینکه
ضرورت جبر بر طبع واقع شود بهر صورت فیصله اجتماعی باید
تسلیم کرده شود و اطاعت امیر بهر حال کرده شود. لفظ "مُنْشَط"
ما خود از نشاط است. یعنی در حالت خوشحالی آن حکمی که به
تو داده شود و رای شما نیز هم آهنگ آن باشد پس ظاهر است که بر آن
حکم و یا فیصله بادل خوش عمل می کنید. و اگر صورت حال
برعکس باشد و رای شما مخالف باشد پس درین صورت جبر بر
طبع خود یک امر لازمی است. درین پردو حالات قبول کردن حکم و
فیصله بهر حال ضرورت است.

درین حدیث مبارکه سد باب یک فتنه خیلی کلان دیگر که در
زندگی جماعتی رونمایی شود کرده است. و آن فتنه این است که در
مورد امیر مقرر کرده شده شخصی چنین فکر کند که من نسبت به
آن امیر زیاده اهل می باشم مثلاً چنین فکر کند که این شخص
اکنون در جماعت شامل گردیده بود. و من سابقاً درین جماعت

وابسته بودم - و قربانی های من زیاده اند - لیکن در الفاظ بیعت سد باب این فتنه به این الفاظ کرده شده است "وَعَلَىٰ أَثَرَةِ عَلَيْنَا" یعنی "ما پابند سمع و طاعت می مانیم خواه اگر بر ما کسی دیگری را نیز ترجیح داده شده باشد - برای این آنحضرت صلی الله علیه وسلم این را نیز ارشاد فرمودند که :

((مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَمَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي))

"کسی که اطاعت مرا کرد، پس یقیناً آن اطاعت الله جل جلاله را کرد، و کسی که نافرمانی من را کرد، پس یقیناً آن نافرمانی الله جل جلاله را کرد، و کسی که اطاعت امیر من را کرد، پس یقیناً اطاعت من را کرد، و کسی که نافرمانی امیر من را کرد، پس یقیناً نافرمانی من را کرد -"

مادر سیره نبوی صلی الله علیه وسلم من بینیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غزوه موتة حضرت زید بن حارثه رضی الله تعالی عنه را سردار لشکر مقرر کردند آنکه آن رضی الله عنه غلام آزاد کرده آنحضرت بودند (۲۵) - در حالیکه درین لشکر حضرت جعفر بن ابی طالب برادر کا کا زاده آنحضرت (علیه السلام) نیز بودند آنکه چشم و چراغ خاندان بنو هاشم هستند -

بعد ابرای انتقام گیری شهداء غزوه موتة و برای جنگ با قیصر روم آنحضرت (علیه السلام) فیصله روانه کردن لشکر آنکه لشکر آخری حیات مبارکه میباشد صادر فرمودند سردار این لشکر را فرزند حضرت زید یعنی اسامه رضی الله عنهما را مقرر فرمودند - که والد محترم آن در جنگ موتة شهید شده بودند - در لشکر حضرت اسامه " به مثل حضرت ابوبکر و حضرت عمر فاروق رضی الله

عنہما اکابر صحابہ شامل بودند۔ مگر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حضرت اسامہ^{*} را سردار لشکر انتخاب فرمودند^[۲۶]۔ علاوه ازین نمونه عملی آنحضرت^{*} بذریعہ حکم نیز ہدایت فرمودہ اند کہ اگر یک حبشی سیاہ رنگ نیز بہ امارت شما مقرر کردہ شود پس اطاعت آن را نیز بکنید۔

این است آن نظم صاف و راست جماعت آنکہ از احادیث نبویہ^{*} میسر می شود کہ درین مورد اصلاً هیچ پیچیدگی وجود ندارد۔ چنانچہ مادر سیرہ مطہرہ می بینیم کہ بر موقع غزوہ احد حضور^{*} پنجاه نفر تیر انداز را بر پشتہ در مقرر کردہ بودند۔ و حکم آنحضرت^{*} چنین بود کہ اگر ما ہمہ ہلاک ہم می شویم و گوشتہای ما را مرغہای ہوا بہ خوردن آغاز کنند هنوز ہم شما باید این پشتہ را ترک نہ کنید۔ لیکن ہر گاہ کہ فتح اول بہ میان آمد پس سی و پنج نفر تیر اندازان سنگرہای خود را ترک گفتند۔ با وجود آن کہ از طرف قوماندان مقامی آنہا این صدا تا آخر دادہ می شد کہ بہ ترک نمودن این پشتہ اجازہ نہ شدہ است۔ بہر حال نتیجہ خلاف ورزی تیر اندازان چنین بر آمد کہ خالد بن ولید آنکہ تا حال مسلمان نہ شدہ بود از کوی دور خورده و از طرف آن درہ داخل گردید و از عقب مسلمانان بر آنہا حملہ کرد۔ چنانچہ فتح بہ شکست مبدل گردید و ہفتاد تن از صحابہ جام شہادہ رانوشیدند۔

این مرحلہ دوم این دعوت انقلابی است۔ مرحلہ اول فراہمی مردان کار است۔ این فراہمی بذریعہ دعوت ایمان بہ ذریعہ قرآن می باشد۔ قبول کنندگان دعوت باید منظم ساختہ شوند۔ خشت ہا جدا جدائی باشند بلکہ در دیوار ماندہ شدہ پس آن گاہ فصیل بہ

میان می آید. خشت ها نیز پخته باید بود و همچنان مصالحه بکار برده شده درین خشتها نیز باید نوع مضبوط آن باشد. این مصالحه و یا سمنت مضبوط عباره از نظام بیعت است آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعطاء فرموده اند. بهر حال من طریقه های دیگر نظم جماعت را حرام نمی گویم. طریقه های دیگر نیز مباح اند لیکن طریقه مسنون و موثر فقط بیعت است. این محرومی کلان ما است که ما این طریقه را ترک کرده طریقه های مستعار غیر را از خود ساخته ایم بقول شاعر ~ (ترجمه از اردو)

به سحر وضع نوی این چنار گرفتاریا.
فروختید کفن های عزت اسلاف
بعوض مرده نشان بهار این تهذیب
فروختید چمن های زنده و شاداب

بحمد الله ما طریقه مسنون را برگزیده ایم. البته به این حواله این سخن مستحضر ذهن باید بوده باشد که اکنون بعد از حضور صلی الله علیه وسلم از آنکه بیعت می شود اطاعت آن مطلقا نمی باشد. البته اطاعت حضور صلی الله علیه وسلم مطلقا بود. هر حکم آنحضرت واجب العمل بود. برای اینکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصلا حکم غلط را داده نمی توانستند. آنها معصوم بودند لیکن بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطاعت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مطلقا نیست. اکنون بیعت با هر کسی که بوده باشد قید "اطاعت فی المعروف" باید اضافه کرده شود. آن حکم امیر که در چوکات شریعت بوده باشد فقط اطاعت آن لازم بوده می باشد. چنانچه مادر دستور تنظیم اسلامی نظام بیعت را که گزاشته ایم در آن لفظ

"فی المعروف" را اضافه کرده الفاظ بیعت چنین کرده شده‌اند.
 "أَبَايُكَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْمَعْرُوفِ" علاوه ازین دو الفاظ
 متباقی همه الفاظ بیعت همان‌اند که درین حدیث مبارکه آمده
 اند. ما تا حال ذکر آن دو مراحل جد و جهد انقلابی را که کرده ایم- آن
 را علامه اقبال در یک شعر به خوشنمای خوبی گنج‌اینده است

با نشه درویشی در ساز و دمام زن

چون پخته شوی خود را بر سلطنت جم زن!

این دعوت و تبلیغ نیز کار درویشان است. و همچنان عمل ترتیب
 و تزکیه نیز عمل درویشی است. برای اینکه درین مورد نفس از
 همه زیاده تر تحت ضربات قرار می گیرد. تعمیل حکم کدام
 شخص دیگر کار آسانی نیست. در زمانه آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم مرض آن یک تعداد کثیری که رویه منافقانه را از خود
 ساخته بودند همین بود که به آنها تعمیل حکم آنحضرت صلی
 الله علیه وسلم مشکل محسوس می گردید.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر به آنها حکم قتال می
 دادند پس آنها می گفتند که آیتی مبنی بر قتال چرا نازل نمی شود.
 الله جل جلاله برای پاره ساختن نقاب نفاق آنها در سوره محمد
 آیه محکمه نیز فرمودند. مگر مسئله اصلی آنها این بود که آنها
 چرا حکم آنحضرت ﷺ را تعمیل کنند؟ می گفتند که فقط
 سخن قرآن را قبول می کنیم. این فتنه امروز نیز موجود است که
 "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" ^(۲۸) سخن همان است که سخن کدام شخص
 دیگر را چرا قبول کنیم. این همه فساد نفس اماره است به خاطر
 این عرض می کنم که در تعمیل حکم کسی چونکه بر نفس اماره
 ضربات واقع می شوند برای این خود را عادات ساختن اطاعت حکم

بندگان خدا این ذریعه کلان "تزکیه نفس" است.

چهار عنصر درویشی

یعنی باید چهار کار همیشه انجام بدهیم - ازین چهار کار چهار عنصر درویشی تکمیل می شوند -

- (i) کار اولیه این که دعوت ایمان از راه قرآن راه همیشه ادامه بدهید
- (ii) کار دومی اینکه از راه قرآن هم عمل تزکیه باید ادامه داشته باشد -

- (iii) کار سومی این که خود را پابند نظم کنید - روش سمع و طاعت را برقرار داشته باشید -

- (iv) عنصر چهارمی این که در مقابل همه نوع کار استعمال از صبر استفاده نمایید - نه مشتعل باشید و نه مایوس شوید - مبادا دعوت انقلاب را ترک بگویید و در مقابل قدرت تسلیم نشوید - بلکه تا حدی صبر داشته باشید که اگر کسی به شما فحش می دهد در جواب آن فحش نه دهید - اگر کسی سنگ می زند خیر داشته باشید و در حق آن دعا کنید که ای خدای بزرگ! او را هدایت عطا بفرما زیرا که "فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ" (آنها نمی دانند که آنها چه می کنند) -

امکانی هست که در راه صبر چنین مقامی بیاید که جسم شما را تکه تکه نکنند ولی شما باید این را تحمل کنید - هر قدری که شما را اذیت نکنند شما نباید علیه آنها اقداماتی را بعمل بیاورید - ما در سیره مطهره می بینیم که در شهر مکه تا دوازده سال همین کار ادامه پیدا کرد - حضرت سمیه " و حضرت یاسر " را بشهادت هم رساندند ولی هیچ اقداماتی خلاف دشمنان بعمل

نیامد. در حالیکه در آن وقت چهل اصحاب رسول ﷺ در مکه موجود بودند. و این حقیقت را هم می دانید که آنها ترسو نبودند پس سبب نه گرفتن انتقام چه بود؟ چرا دست ابو جهل گرفته نشد؟ به همین سبب که از جانب حضور ﷺ اجازه بکار بردن نیرو نبود. دستور این بود که دست های خودتان را بکار نبرید و بقول علامه اقبال ع (ترجمه از اردو)

نغمه ات بلبل نالان ترا خام است هنوز

دم درون کش ویکے سوزش خود افروز

لعملا که اجازه حمله نیست. وقت معین دست های شما باز می شوند. قبل از رسیدن این مرحله باید عادت تسلیم شدن را پرورش دهید این چهار کارهای هست که علامه اقبال آنها را در مصرعه آتی از شعر خود آورده است. که "بانشه درویشی در ساز و دمام زن" بعد از اتمام این چهار مراحل آن مرحله ای می رسد که آن را اقبال "چون پخته شوی خود را بر سلطنت جم زن" تعبیر کرده است.

تصادم حق و باطل

وقتی که این افراد داشهای آزمایش با گذر کرده طلای ناب می شوند آنوقت با نظام باطل مبارزه آغاز می شود. بدون این تصادم نظام ها تبدیل نمی شوند. این مرحله سوم از مبارزه انقلابی می باشد. در این مرحله تصادم ضروری می باشد. نظام باطل بطور عادی حق را تحمل نخواهد کرد. این چنین یک حقیقت است که تمام تاریخ انسانی گواه بر این است که بدون تصادم هیچ وقت نظام تبدیل نشده است. ملت امریکای برای خاتمه دادن لعنت بردگی چه قدر خون تقدیم کرد. اول از آفریقا آزادگان را اسیر کرده در

امریکا آوردند و آنها را برده ساختند و وقتی که در کب کردند که حالا انسان یک اندازه خود شناس و خود نگار شده است و حالا نمی توانیم آنها را بصورت غلام (برده) داشته باشیم و لازم شده است که آنها را آزاد بسازیم و در این مساله تمام ملت امریکای منقسم گردید و در نتیجه جنگ مدنی بوجود آمد و برای خاتمه دادن بردگی میلیون ها انسان ایشار همه نوعی را بعمل آوردند.

بهر حال برای تبدیل کردن نظام تصادم ناگزیر است. شعر فارسی از علامه اقبال به این مناسبت یاد می آید که نمی دانم این شعر تخت تاثیر کدام کیفیتی سروده بودند. می فرماید :

گفتند جهان ما آیا بنو می سازد

گفتم که نمی سازد گفتند که برهم زن!

یعنی خداوند تعالی از من دریافت کرد. آیا این جهانی که من او را خلق کرده ام بتو سازش دارد. من جواب دادم. نه با من سازش ندارد. خداوند تعالی دوباره فرمود این را در هم برهم کن. این کارزیر و زیر ساختن. چه طور بوجود می آید؟ علامه اقبال این را در شعر بعدی بیان کرده است.

با نشه درویشی در ساز و دما دم زن

چون پخته شوی خود را بر سلطنت جم زن!

دور دروازه ساله حیات مکی رسول اکرم ﷺ می توان تشریح مصرعه اول این شعر قرار گیرد بنمید. کار دعوت و تبلیغ در این دور ادامه دارد. در دوران این عمل دعوت در جواب و دشنام ها دعاها داده می شود. و در جواب سنگها گل پاشا می گردد. در زمان مکه سراغ هیچ کار انتقامی دیده نمی شود و با این کار عمل تزکیه هم ادامه دارد. اگر روز برای تبلیغ و دعوت وقف شده است شب با در حضور

بسر می برند. در سوره مزمل است :

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ
وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ﴾

"هر آئینه پروردگار تو میداند که تو قیام میکنی قریب به دو
ثلث شب و اقیام میکنی نیم شب و ثلث شب و ایز قیام می
کنند) جماعه از همراہان تو"۔

بعد از گزشته ازین عمل دعوت و تزکیه و قتی که اهل حق پخته می
شوند الله تعالی پایگاه مدینه منوره را اعطاء می فرماید۔ نبی
اکرم ﷺ در تلاش این پایگاه به طایف تشریف برده بودند۔ ولی
آنجناب از طایف ناکام برگشتند۔ در طایف بر آنجناب سنگ
بارانی شده بود۔ جسد اطهر مجروح شد۔ جماعات طنز آمیزی که
همچون تیرها بودند به گوش آنجناب رسیده بودند پس اهل
طایف محروم ماندند ولی خداوند تعالی این سعادت را نصیب
اهل یشرب کرد۔ آن مدینه آن جا خود نبی اکرم ﷺ هم تشریف
نبرده بودند آنجا از جانب خداوند تعالی در پیچه ای باز شد۔ مردم
خودشان آمدند۔ سال اول شش نفر سال دوم دوازده نفر و در سال سوم
هفتاد و دو نفر آمدند۔ در میان این هفتاد و دو نفر بود۔ بعد ازین
کار هجرت ادامه پیدا کرد۔ و بعد از هجرت تصادم بوجود آمد۔ این
مرحله هجرت و تصادم بعد از پختگی سیرت مطهره بوجود آمد۔
مردمانی که می خواهند انقلاب برپا کنند باید خودشان صاحب
سیرت محکم و نمونه عمل کرد عالی باشند آنها باید پیکر
صداقت و امانت باشند۔ گویا بر شخص خود نظام خلافت را
منطبق کرده باشند۔ این مرحله اولیه است۔ بقول اکبر الہ آبادی

چون خشت گل شود در آتش خودی بسوز

بناء زیست نبایست بر عقاید خمار

بعد ازین مرحله دومی این است که منظم گردیده بر حکم یک امیر حرکت کنند. اگر حکم به پیش رفتن باشد به پیش بروند اگر حکم ایست باشد همان جا بمانند. بعد ازین مرحله تصادم رخ می دهد.

مرحله دیگر مبارزه دوجانبه انقلابی تصادم است در سیرت طیبه رسول اکرم ﷺ این مرحله دوجانبه بصورت تصادم مسلح واقع گردید. آغاز این مرحله بعد از هجرت از جانب رسول اکرم ﷺ شد. از جانب اهل مکه نه شده بود. پس در این مرحله جنگ مسلحانه بوجود آمد. ذکر سوره توبه قبلا هم آمده است. که در آن واضح ساخته شده است که.

﴿ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآنَ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ۖ ﴾

یعنی این تصادم دوجانبه است که در آن بقتل می رسانند و به قتل می رسند. ما در سیرت طیبه می بینیم که در جنگ بدر هفتاد قریشی هلاک شده بودند و سیزده اصحاب در این جنگ شهادت رسیدند. ولی در غزوه احد این معامله کاملاً بر عکس شد در این غزوه هفتاد صحابی به شهادت رسیدند.

مرحله تصادم در عصر حاضر

حالا ما باید دقت کنیم که در عصر حال حاضر این مرحله تصادم به چه صورت بر می آید. آنچه که با مرحله اول مربوط است آن را بدون هیچ تغیر و تبدل بکار خواهیم کرد آن مرحله این است

که قرآن را بخوانید و به دیگران یاد بدهید - دعوت قرآن را بصورت عامه گسترش بدهید - از راه قرآن ایمان را در آورید - و این را در اعماق قلب و ذهن فرو ببرید -

مرحله دومی مرحله تنظیم است - در این مرحله فقط این فرق می ماند که اطاعت امیر در معروف خواهد بود - پس در بیعت با سمع و طاعت اضافه الفاظ "فی المعروف" کرده می شود - البته ما نمی توانیم مرحله سوم را به همان صورت کامل بپذیریم - زیرا که در این مرحله یک تبدیل بزرگی واقع گردیده است و این تبدیل اقتضای می کند که از اجتهاد استفاده نکنیم -

فرقی ما بین اوضاع امروزه و دور نبی اکرم

در میان اوضاع زمان نبی اکرم و زمان ما فرقی بس بزرگی بوجود آمده است - در رودخانه وقت آبی زیاده ریخته شده است - حضور در سال ۶۲۲ م به جانب مدینه هجرت فرمودند - و به این حساب حالا ۱۳۷۱ سال تمام شده است اما زمان این خطبه، پس در میان زمان حضور و این زمان فرقی که واقع گردیده است ادراکش ضروری می باشد - اگر اوضاع با وجود مرور زمان همان طور می بودند ضرورت اجتهاد چه می بود - در این صورت پیروی کامل راه رسول الله ﷺ لازم بود -

بهر حال تا حدی که من دقت کرده ام در اوضاع این زمان در تبدیل از نوع منفی می باشد در حالیکه یک تبدیل به اعتبار مثبت واقع گردیده است از این دو نوع تبدیل و تبادل به یک نتیجه می رسیم که ذکر آن بعدا می کنم -

یک تبدیل منفی این شد که حضور اکرم ﷺ و یارانش با کفار

صریح مواجه بودند در حالیکه امروز آن کسانی که راه نهضت های اسلامی را مسدود می سازند دیگران نیستند خود مسلمانان هستند بزرگترین مانع در برپا ساختن نظام خلافت خود مسلمان است. در مصر حسنی مبارک با مسلمانان 'در سوریه حافظ الاسد با اخوان و همین طور در الجزایر ارتشی های مسلمان با نهضت برخوردی که دارند همه می دانند. در خود کشور ما افرادی که روی نهضت نظام مصطفی تیز اندازی کردند آنها هم مسلمان بودند. یعنی اوضاع بسیار مبدل گشته است. امروز در رابطه با برپا ساختن نظام خلافت تصادم اولیه با این مسلمان های اسمی می باشد. بعدا کار با کفار می باشد.

در عهد مبارک حضور و زمان ما یک تبدیل دیگری این واقع گردیده است که در عهد مبارک آن هادی برحق 'یک حکومت مستقلی و یک ارتش پا برجا ایستاده نبود. یعنی انسانها مقابل انسانها بودند. شمشیرها با شمشیرها، نیزه ها با نیزه ها اسب ها با اسب ها و شترها با شترها مقابل بودند. اگر فرقی بود آن مربوط به تعداد بود. شما باید فرق تعداد نفر را در نظر داشته فرق اسلحه را هم در نظر داشته باشید. آنوقت هم به حد اکثر نسبت یک به صد می باشد. ازین بیشتر نخواهد شد.

ولی امروز مسئله طور دیگری شده است در این زمان نظام های سرمایه دارانه، رژیم اربابی و ملوکیت که موجود اند، منافع صاحبان این نظام ها متعلق به این ها شده است. آنها ازین نظامها مراعات های بی اندازه کسب می کنند. و در ضمن تحفظ این مراعات و منافع آنها ارتش های مستقلی دارند. این ارتش های ثابت، ژاندار مری، پالیس، و قوای هوای شامل این ارتش می

باشد. طبقات حامل منافع که بر سر حکومت اند برای پایمال کردن یا غی ها از بکار بردن قوای هوای هم دریغ نمی کنند. در کشور ما هم در ایالت استان بلوچستان قوای هوایی را بکار بردند. همین طور حافظ الاسد از راه قوه هوای شهر حمص را نابود کرده بود که مرکز الاخوان المسلمین شده بود. پس از برقرار شدن دو تبدل و تبادل های منفی مسابقه نهایت غیر مساویانه قرار گرفت است.

ولی علاوه ازین دو تبدل های منفی یک تبدل مثبت هم بوجود آمده است. آن این است که تا بعد از یک هزار سال رسالت مآب هم ادراک اجتماعی انسان به آن سطحی نرسیده بود که آن بتواند ما بین کشور و حکومت فرقی را احساس کند. امروز ادراک اجتماعی انسان تا به این حدی رسیده است که او کشور را چیزی جداگانه می فهمد و حکومت را فقط یک عنصر کشور حساب می کند. حکومت در اصل یک اداره ای می باشد که امور کشور را می چرخاند. وفاداری شهر وندان با کشور وابسته می باشد نه با حکومت. بلکه حکومت را تبدیل کردن حق شهروندان می باشد. این یک فرق بزرگی است و ادراک نتایج و تاثیرات این فرق به خوبی ضروری می باشد.

این فرقی را که از ارتقای اجتماعی تامین می گردد اگر و بر روی خود ما داشته باشیم در این صورت متبادل مرحله تصادم مسلح هم موجود است. من بغاوت مسلح یعنی (خروج) را برگز حرام نمی شمارم. فتوی امام ابو حنیفه^۱ موجود است که این جایز است. اگر چه آنها برای این شرایط سختی را برقرار کرده اند. آنها می گویند که قدرت به این حدی باشد که پیروزی حتما بنظر آمده

باشد. اندرین اوضاع به اتمام رساندن این شرایط مشکل است. ولی اگر این شرط به اتمام برسد بغاوت مسلم جایز است. در میان اوضاع کشور های مختلفی هم فرقی وجود دارد بطور مثال در یک کشور کوهی جنگ چریکی به موفقیت می رسد و در کشور ما اوضاع به حق چنین جنگ چریکی نمی باشد. در محوطه پاکستان این چنین جنگ محال است. گویا با وجود این که اصولا بغاوت مسلم جایز است عمل کردنی نیست.

دوراه در مورد تبدیل ساختن حکومت

در این زمان در دنیا حکومت به دو طریق تبدیل می شود. یک راه انتخابات است یعنی شما از راه نیروی ورقه رای می توانید حکومت را تبدیل بکنید مادر باره این بحث مفصلی داشته بودیم که از این راه ما می توانیم چهره ها را تبدیل کنیم ولی سیستم برگزیدل نمی شود. ما احتیاج به تبدیل کردن نظام داریم نه چهره ها. هدف برپا ساختن انتخابات فقط همین بوده است که نظام موجود را چه طور به لحوا احسن به چرخانیم.

راه دومی احتجاج آمیزی است. این طریق آن وقت به پیروزی می رسد که آمادگی کامل داشته باشیم اگر صدها هزار نفر آماده باشند که روی سرها کفن پوشیده بیرون می آیند پیروزی حتمی می باشد ما این را روش تظاهراتی هم می نامیم.

یک تظاهرات این است که ما آن را تظاهرات سکوتی می گویم. این در حقیقت یک روش دعوت و تبلیغات ما می باشد. ولی برای تبدیل کردن مظاهراتی که بوجو می آید ما ازین راه می توانیم با نظام باطل مبارزه کنیم این تظاهرات به میان آوردن با محاصره

برقرار می شود که ما حالا اجازه نخواهیم داد که این سیستم برقرار باشد. نهضت نه پرداختن مالیات هم جزو همین نهضت می باشد یعنی ما حالا به نظام باطل مالیات نخواهیم پرداخت. بانک هارا اجازه کار نخواهیم داد. و به اربابان سهم آنها نمی دهیم.

یک نهضت انقلابی و قتی که به این مرحله وارد می شود نتیجه این می شود که نظام باطل در راپش مزاحم می شود. روی کارکنان این گروه تیراندازی هم می کند و به زندان محکوم هم می کند. ولی این تمام سختی های یک جنبه می باشد دو جنبه نمی باشد در حالیکه در سیرت نبوی^ص این جنگ دو جنبه بود. ولی این جا کارکنان نهضت اسلامی کسی را بقتل نخواهند رساند. بلکه برای قتل شدن خود را آماده کرده به میدان می آیند.

خون برای تبدیلی نظام

این سخن به مراتب گفته شده است که نظام رایج الوقت بدون پرداخت خون تبدیل نمی شود. اگر کسی ذکر می کند که دین هم غلبه پیدا کند و یک قطره خون هم ریخته نشود این محض یک اشتباه می باشد اگر این کار بدون ریخته شدن خون به انجام می رسد. نبی اکرم^ص برای این کار جانهای صدها صحابه را نثار نمی کردند. در حالیکه ما ایمان داریم که جان یک ادنی ترین صحابی که مقام کمردینی هم داشت از جان صدها هزاران ما ارزش بیشتری دارد. آنجناب^ص قربانی های بارانی همپو حضرت حمزه^ص و حضرت مصعب بن عمیر^ص را داده اند. آنجناب^ص حضرت حمزه^ص را خطاب شیر خدا و شیر رسولش اعطاء فرموده بودند. و حضرت

مصعب بن عمیر رضی الله عنه اولین معلم قرآن می باشند که به مدینه رسیده بودند. از زحمت ایشان زمین برای انقلاب در مدینه هموار گشته بود.

مدارج سه گانه نبی عن المنکر

حالا من در رابطه به نبی عن المنکر دو حدیث مبارکه ارائه می دهم. یک حدیث همان می باشد که من در آغاز خطبه خوانده بودم این حدیث از حضرت ابوسعید خدری^۱ روایت شده است. روایت صحیح مسلم شریف است که حضور صلی الله علیه و آله فرمودند :

((مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ))

"از شما اگر کسی چیزی منکر (بدی) را ببیند پس بر آن لایم است که آن را بدست خود (به طاعت خود) بدل کند و اگر آن طاعت این را ندارد پس به زبانش (آن را بد بگوید) به بدل کردن آن کوشش کند. و اگر طاعت آن را هم نداشته باشد پس آن را باید به دل بد ببیند و این درجه ادنی ترین ایمان است."

یعنی اگر از این منکر (بدی) نفرت هم در قلب ندارد و اراده برای بدل کردنش هم ندارد پس در قلب این شخص اصلا ایمان نیست.

مادر روشنی این حدیث مبارکه می توانیم بگوییم که تا وقتی که قدرت نیست فریضه نبی عن المنکر باید از راه لسان انجام داده شود چنانچه ما از راه زبان خواهیم گفت که این حرام است. این رژیم اربابی این نظام سودی جانیز نیست و امثال این ها. وقتی که قدرت بدست ما می رسد آن وقت خلاف نظام باطل مبارزه را در می آوریم. یعنی نبی عن المنکر بادست.

همین سخن در یک حدیث دیگری بصورت واضح این طور آمده است- روایت کننده این حضرت عبد الله بن مسعود می باشند- و این هم روایتی از صحیح مسلم شریف می باشد

((مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ فِي أُمَّتِهِ حَوَارِيُّونَ وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ))

"قبل از من هر نبی را که الله تعالی در کدام امت پیدا کرده است پس از امت آن آنچنان حواری و اصحاب می بودند آنکه سنت نبی خویش را چنگ می زدند و اطاعت حکم آن را می کردند- پس بعد از آن آنچنان جانشین آنها می آمدند که حال آنها چنین بود که چیزی که می گفتند بر آن عمل نمی کردند و آن عملی را می انجامیدند که حکم آن داده نمی شد- پس با هم چو مردم کسی بادیست (قوت و طاقت) خویش جهاد بکنند آن مومن است و هر آن کسی با آنها بازبان خود جهاد کند آن مومن است و هر آن کسی با آنها با دل خود جهاد کند (در دل نفرت کند) آن نیز مومن است و بعد از آن پس اگر این قدر هم کسی نه باشد پس در دل او به اندازه یک دانه خاشخاش هم ایمان نمی باشد"-

این یک حدیث جامع می باشد- فلسفه کامل سقوط امت ها در این است زیرا که تضاد قول و فعل امت ها را مواجهه به سقوط می کند- آنطوری که حال ما در این زمان است که ما ادعای کنیم که ما بار رسول اکرم ﷺ عشق می ورزیم ولی از اتباع رسول کاملاً گریز می

کنیم - البته یک انبار بدعات و خرافات داریم که آن را دیس ساخته ایم -

مبارزه استقرار نظام خلافت فرض عین است

بعد از بیان نمودن تمام مراحل مبارزه انقلابی من دو حرف دیگر دارم - اول این که مبارزه در ضمن استقرار نظام خلافت فرض عین برای هر مسلمان می باشد - این کاملاً طبق اقتضای ایمانش می باشد و گرنه طبق حدیث فوق الذکر آن مرتکب تضاد قولی و فعلی می باشد - که ادعای ایمان بر الله که می کند ولی می بینید که دین الله پایمال می شود و مشغول به رونق دادن کار خود است - درین زمان دین به آن قدری مغلوب است که شمانمی توانید تصور بکنید - بقول مولانا الطاف حسین حالی (ترجمه)

دانائے کہ بیبند ہستی ما

روح مرده اسلام یابد درستی ما

"ما" است بعد پر "حزور" باور نہ کد

پر آنکہ می داند زیر دستی ما

مولانا حالی در مناجات بحضور ختم المرسلین ﷺ عرض نموده

است ع (ترجمه از اردو)

اے خاصہ خاصار رسل وقت دعا ہست

با امت تو این معرکہ کرب و بلا ہست

دینت کہ بصد شان روان شد ز مدیہ

در مملکت غیر غریب الغریا ہست

در جانبی این است پستی اوضاع دین و جانب دیگر کیفیت بی غیرتی و بی حمیتی ما این است کہ ما غرق در امور ملکیت ها

کارها و معاملات شده ایم ما همواره در اندیشه بدست آوردن موثر
بای ما دل جدید و پهنای تلویزیون های خود شده ایم -

من برای قراردادادن فرض عین در مورد مبارزه غلبه دین یک نکته
دیگری را اضافه می کنم که این است که در جاهای که مسلمانان
در کثرت هستند فقط همان جا مبارزه غلبه دین فرض عین
نیست بلکه اگر در جای که فقط یک مسلمان زندگی می کند بر
آن هم فرض است که مبارزه غلبه دین را برقرار کند - اگر خداوند
تعالی به آن شخص عمر نه صد و پنجاه سال بدهد باید در تمام
عمر چنین کار را انجام بدهد این کار را ادامه بدهد خواه کسی
قبول بکند یا قبول نکند - قرآن پیش ما مثال حضرت نوح را آورده
است - آن بنده خدا برای مدت نه صد و پنجاه سال کوه استقامت
گردیده ایستاده است ولی ازین زحمات طولانی چند نفر ایمان
آوردند؟ پس اگر ایشان کار را ترک کرده می نشستند ناکام می
گشتند ولی ایشان کار را ادامه دادند ملت قبول نکرد پس ملت
ناکام گشت ولی ایشان از راه ادامه کار خودش موفق گردیدند -

از مطالعه سیرت مطهره این امر روشن است که اگر در جای یک
مسلمان هم هست بر آن هم دعوت دین و اقامت دین یک فریضه
است و قتی که آنجناب^ع کار را آغاز فرمودند تنها بودند - اسوه
کامله برای ما حضور آند - برای همین قرآن کریم گفته است ﴿لَقَدْ
كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ البته باید یک امر را یاد داشته
باشیم که کاری که آنجناب^ع در زمان مختصری بیست ساله
انجام دادند حالا شاید آن کار در صد ها سال به تکمیل برسد -

پس باید ببینید - این کار از چهار صد سال در شبه قاره پاک و هند
انجام داده می شود آغاز این کار از حضرت مجدد الف ثانی^ع شد -

بعد ادعوت قرآنی را امام الہند حضرت شاہ ولی اللہ آغاز کردند۔ بعد از قرن گزشتہ نمونہ جہاد و قتال را سید احمد شہید بریلوی و حضرت شاہ اسماعیل شہید پیش ما گزاشتند۔ این کار ہمچو یک نکتہ تدریجاً پیش می رود۔ من این را بارہا گفتہ ام کہ در مشیت ایزدی اہمیت خاصی برای این منطقہ حتماً می باشد۔ بنا بر این کہ تا ہزار سال تمام مجددین ملت در جہان عرب بدنیا آمدند۔ ولی حینیکہ الف ثانی (ہزارہ دوم سن ہجری) کہ آغاز گردید سلسلہ مجددیت از ہند آغاز گردید۔ مجدد قرن پانزدہم حضرت شیخ احمد سرہندی می باشد کہ در بارہ ایشان علامہ اقبال مرحوم نوشتہ بود ع (ترجمہ از اردو)

حاضر شدہ ام بر لحد شیخ مجدد
خاکش کہ بود زیر فلک مطلع انوار
نہم کرد نہ او گردن خود بیش جہانگیر
او گرمئی نفسش ہم این گرمئی احرار
سرمایہ ملت را نگہدار ہمار بود
در ہند خدا کردہ بود اورا خیردار

بعد از حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی حضرت شاہ ولی اللہ بدنیا آمدند کہ مجدد قرن دوازدهم می باشند۔ حضرت شاہ حقیقتاً مجدد علوم اسلامی بودند۔ بزرگترین کارنامہ ایشان این است کہ ایشان دوبارہ ملت مسلمہ را متوجہ بہ قرآن کردند۔ در حالیکہ بی توجہی بہ جانب قرآن بہ این حدی رسیدہ بود کہ قرآن را فقط وسیلہ حصول ثواب می دانستند۔ این تاثیر نبضت حضرت شاہ می باشد کہ در بارہ قرآن حکیم کار بہ سطح بزرگ علمی و فکری فقط در شبہ قارہ پاک و ہند شدہ است۔ درجا

های دیگری جهان این مثال موجود نیست.

من این هم عرض نموده بودم که کار استقرار نظام خلافت و اقامه دین بتدریج خواهد شد. پس ببینید که در این قرن بیستم این کار مشکل یک نهضت جامع و کامل را در بر گرفته است. فعلا در نسل سوم این قرن این کار ادامه دارد. و به هدف رساندن این کار زحمات افراد بیشتری شامل این کار شده است. هفتاد و هفت سال پیش مولانا ابوالکلام آزاد در سال ۱۹۱۲م شعار حکومت الهی را سر زده در این کشور بلند شده بودند. ایشان بر اساس بیعت حزب الله را برقرار ساخته بودند. از راه روزنامه های "الهیال" و "البلاغ". غلغله دعوت رجوع الی القرآن را بلند کرده بودند و برای بوجود آوردن مبلغین جوان قرآن در شهر کلکته یک اداره ای بنام دار الارشاد بنا کرده بودند تا بتوانند فکر قرآنی را توسعه بدهند. مثل اینکه این مبارزه در شبه قاره پاک و پند هشتاد ساله شده حالا در نسل سومین وارد گردیده است. و آن کاری را که رسول الله ﷺ در حین حیات خود انجام داده بودند آن کارا گرد در زمان سه چهار نسل هم به تکمیل برسد یک پیروزی بزرگی است. کاری را که مولانا ابوالکلام آزاد در سال ۱۹۱۲م آغاز کرده بودند ایشان نتوانستند آن را ادامه بدهند. اسباب این کم دلی ایشان چندین بود. که یکی از آنها سبب بزرگی اختلاف علمای قدامت پسند هم بود.

کاری را که مرحوم مولانا ابوالکلام ترک گفته بودند مولانا ابوالاعلی مودودی دوباره پرچم آن کار را بیدست آوردند. مولانا آزاد مرحوم حزب الله را تاسیس نموده بودند در حالیکه مولانا مودودی مرحوم جماعت اسلامی را تاسیس نمودند. اگر چه از ایشان اشتباهی بوجود آمد که ایشان بنیانش را بر نظام بیعت نه

نهادند. مولانا آزاد اداره ای بنام دار الارشاد بنا کرده بودند. در حالیکه مولانا مودودی مرحوم از راه یک معتقد علامه اقبال دار الاسلام را بنا کردند.

مولانا آزاد کار خود شان را تا هفت پشت سال ادامه دادند در حالیکه مولانا مودودی مرحوم هم بعد از تاسیس جماعت اسلامی بر طریق انقلابی اصولی خود شان هم فقط هفت هشت سال پابند بودند. و بعد از تاسیس پاکستان جماعت اسلامی را در سیاست انتخاباتی در آوردند. و ازین سبب جماعت اسلامی بجای اینکه یک نهضت انقلابی اصولی اسلامی می بود فقط یک ضرب ملی سیاسی شده برقرار ماند. و بعد از گیر آمدن در سیاست انتخاباتی نقش انقلابی جماعت اسلامی خاتمه یافت.

کارها

از جای که مولانا مودودی مرحوم کار خود شان را ترک گفته بودند حالا در میان نسل سوم من این کار را آغاز کرده ام. من پیشتر اوقات حیات خودم را در توسعه دادن دعوت قرآنی صرف نموده ام. یعنی این همان دعوت رجوع الی القرآن می باشد و تلاشی هست که در میان جوانان جذبه تعلیم و تعلم قرآن را گسترش داده شود. برای همین کار انجمن خدام القرآن بوجود آمد. تحت این انجمن آکادمی های متعدد قرآن و دانشکده های قرآن تاسیس گردیده اند. در آکادمی های قرآن از راه نصاب های دو ساله و یکساله جوانانی را آماده کرده ایم که این فکر قرآنی را توسعه بدهند. علاوه ازین به ایتماجم انجمن خدام القرآن کنفرانس های قرآن تربیت

گاه‌های قرآنی و محاضرات قرآنی در شهرهای مختلفی برگزار می‌شود.

من از راه تحدیث نعمت عرض می‌کنم که این پیام را گرفته‌ام من به جاهای زیادی رفتم. هدف بیان نمودن این تمام زمینه این است که ما امروز این کار را آغاز نکردیم بلکه این بخشی از یک عمل تداوم است. کار دعوت رجوع الی القرآن را که امام الهند شاه ولی الله آغاز نموده بودند همان کار از راه نژادهای مختلفی تا اینجا رسیده است.

اجزای سه گانه برنامه ما

سخن دیگری این است که این کار ماسه مرحله دارد.

(۱) بنیاد و اساس این کار ماد دعوت رجوع الی القرآن است که آن را من بعنوان مرحله اول مبارزه انقلابی به دعوت ایمان از راه قرآن تعبیر کرده‌ام. برای این کار الجمن خدام القرآن موجود است. و در بخشی از گسترش این کار ما می‌خواهیم که نصاب‌های مختلف خود ما و برنامه‌های تربیتی جوانانی را بوجود بیاوریم که قرآن را بطور مستقیم بخوانند و درک کنند. و بقول اقبال قرآن بر قلب‌های شان در شرف نزول باشد ع (ترجمه از اردو)

تا بر ضمیر نور نازل می‌شود قرآن
گره کشاست نه رازی {۳۱} و نه صاحب کشف {۳۲}

قرآن حکیم را نباید از راه ترجمه ها و تفاسیر بلکه از راه مستقیم باید درک بکنند یعنی اینکه قرآن بر قلب شما وارد و نازل می‌گردد {۳۳}

(۲) کار دومی که ما داریم و می‌کنیم این است که بنام تنظیم

اسلامی یک جماعت اصولی و انقلابی باید دایر گردد تا آن افرادی که قلب‌های شان از نور قرآنی منور می‌شوند آنها برای اقامه دین در تنظیم اسلامی شامل شوند. تنظیم اسلامی بر اساس بیعت سمع و طاعت فی المعروف برقرار است. هر وقتیکه مرحله اقدامات می‌رسد آن فقط تحت تنظیم می‌باشد. زیرا که این کار آن وقت انجام می‌گیرد که مردم جمع شوند که بر خود و درایره اختیار خودشان تنفیذ دین کرده باشند و با هم شده بنیان مرصوص شده باشند. حیثیت این تنظیم همچو یک تنه درخت می‌باشد در حالیکه تحریر رجوع الی القرآن مانند بیخ درخت می‌باشد^(۳۴) درخت غذای خودش را از بیخ‌ها اخذ می‌نماید و این غذا از راه تنه به بالای می‌رسد.

من عرض کرده‌ام که ما سعی داریم که یک حزب اصولی انقلابی بعنوان تنظیم اسلامی دایر کنیم. ما این ادعا نداریم که ما آن جماعتی را برقرار ساخته ایم زیرا که درین حالات برقرار ساختن چنین جماعتی کار مشکلی می‌باشد. اذهان ما هنوز از بردگی انگلیس آزاد نشده است. غیرت و حمیت ما پاره پاره شده است اخلاق ما از بین رفته است. ما وعده‌ها می‌دهیم و فراموش می‌کنیم اندرین اوضاع بر اساس سمع و طاعت تشکیل دادن یک حزبی کار آسان نیست.

(۳) سطح سومی کار ما اینست که طرح اجتماعی نظام خلافت و برکاتش را توسعه دهیم. این کار را ما بعنوان تحریک خلافت پاکستان انجام می‌دهیم. اصلاً این کار با سواد کردن مردم می‌باشد این کار هم دو گونه است. یکی این که به سطح مردمی شعور برکات نظام خلافت را گسترش دادن. پس برای آگاه

ساختن مردم از برکات نظام خلافت از ایستاد گاه تحریک خلافت اجلاسیه های عمومی و اجلاسیه های سرکوبه ترتیب داده می شود تحریک خلافت پرگز انتشارات فوری پیش خود ندارد. سطح دو می مسایل جدید و نظام اجتماعی خلافت را بصورت علمی به طبقات با سواد رساندن است. همین کاردومی است که برای آن در تمام شهرهای بزرگ کشور جلسه های خطبات خلافت برپا می شود این کار مهمی است زیرا که سرزدن شعار اسلام که آسان است ولی پنجه نرم کردن به مسایل اقتصادی و جدید آئینی کار آسان نیست.

ما برای شامل گردیدن در تحریک خلافت شروط بیعت را برقرار نکرده ایم. شامل شدن یک نوع همکاری می باشد. در الفاظ قرآن حکیم ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ اگر شما با این کار.

موافق هستید از راه یک فرم همکاری تحریک خلافت بشوید. این یک وعده همکاری آن جانب شما هست. ظاهر است که برای این کار شما یک کمی وقت و صلاحیت هم خرج می دهید. بعد از همکاری بودن تحریک خلافت شما می توانید ما را و کار ما را از نزدیک ببینید از این راه در اعتماد با همی اضافه می گردد. این اعتماد و عاطفه بالاخر شما را در تنظیم اسلامی خواهد آورد. باید این را خوب درک کنید که چیر اصلی که باید محکم بشود فقط تنظیم اسلامی می باشد.

مَنْ انصاری الی الله؟

من می خواهم اهتمام خطبات خلافت را بین این دعوت بکنم که مَنْ انصاری الی الله؟ یعنی کیست کمک کننده من در راه خدا؟

صورت کمکی بمن یکی این است که شما در تنهای برایم دعا کنید. یک شکلی همکاری به من این هم هست که شما وابسته به انجمن خدام القرآن بشوید. صورت دیگری همکاری این هم ممکن است که جوانان چندی یک سال از زندگی خود را فراغت داده در برنامه یک ساله رجوع الی القرآن شرکت بنمایند. و سعی کنید تا علوم و معارف قرآن را بفهمید. سطح بلند تری در ضمن همکاری با من این است که شما در تنظیم اسلامی شامل بشوید اعوان و انصار و دست و پای من بشوید. البته لازم به تذکر است که قبل از شامل گردیدن در تنظیم اسلامی بر من اعتماد کامل حاصل نمایید باید شامل شدن در تنظیم بر بنای علی وجه البصیرت باشد.

درجه کمترینی و سومی همکاری با من این است که شما همکار تحریک خلافت بشوید. آن افرادی که تا چهار روز برای خطبات چهار ساعت روزانه داده اند باید یک نتیجه عملی هم تا حدی بدست آنها برسد.

اقول قولی هذا واستغفر الله لی ولکم ولسائر المسلمین والمسلمات

حواشی

{۱} من شکر الله جل جلاله را ادا میکنم که برای من بر این مباحث بنیادی سیر و توفیق بحث و گفتگو حاصل گردید و "خطبات خلافت" تا مرحله تکمیلی خویش رسید. این چیزیکه شده است همه به اذن او تعالی شده است درین کائنات یک برگه نیز بدون اذن آن ذات اقدس حرکت کرده نمی تواند. اگر الله جل جلاله، حالات را سازگار و موافق نمی ساخت پس هیچ کرده نمی توانستیم بر این موقع دو شعر مرحوم اکبر اله آبادی بیاد من آیند ع (ترجمه از اردو):

عزمت بمساعی شده دمساز چگونه
 به جمع سبب می شود آغاز چگونه
 اسباب فراهم کند این کار خدا هست
 طالب ترا سرمایه جان دست دعا هست

{۲} طوریکه در مباحث گذشته گفته شده است که نبی صلی الله علیه وسلم صریحا پیش گویی فرموده اند که قبل از قیامت درین دنیا نظام خلافت علی مناج النبوه قائم می شود و این قیام هم به سطح جهانی می باشد و نه در کدام خطه محدود دنیا، و اینکه قیام این نظام چه وقت می شود؟ جواب این سوال را آنحضرت صلی الله علیه وسلم نداده اند برای این ما هم تعیین وقت را کرده نمی توانیم البته رسول الله صلی الله علیه وسلم آن آثار و علاماتیکه بیان فرموده اند از آن معلوم می شود که اکنون این سخن زباده دور نیست. حالات و واقعات بیان کرده حضور (علیه السلام) بمنزل درامه پای تیز رفتار یکی بعد دیگری ظهور پذیر می شوند و از ظهور پای به پای آن واقعات معلوم می شود که آن خوشخبریکه حضور (علیه السلام) داده اند وقت تکمیل آن نیز بسیار قریب است.

{۳} خواہش یاد در عربی "أُمْنِيَّةُ" آن طلبی را گویند که در عقب آن عملی مطابق آن نه باشد.

{۴} گرچه این به جای خود یک حقیقت کلان است که شما اگر سیرت طیبہ محمد صلی الله علیه را مطالعه کنید پس ہلی دخل عمل معجزات مساوی نہ ہون است. بر عکس آن انقلابی را کہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم برپا کرد آن بعد از برداشت محنت و مشقت کرده بود. ہمین طور گویا کہ برای امت دست بردست پیچیده و نشستن در انتظار معجزات هیچ جوازی باقی نمانده است.

{۵} "فتوت نازله" دعائیکہ در حال وقوع مصیبت ہمنگامی کلان ناہرای دور شدن آن و برای ناکام ساختن دشمنان دین و مسلمین در رکعت دوم نماز فجر بعد از رکوع خواندن آن مسنون است.

{۶} شرائط لازمی قبولیت دعا درج ذیل اند :

(۱۱) دعا باید بایقین کامل ایمان و با اخلاق بوده کرده شود.

(۱۲) بنده یا اینکه بطور کلی بی چاره باشد و اینکه در مورد حصول آن چیز مطلوب نما ما صلاحیتها و وسائل خویش را بکار انداخته باشد.

(۱۳) دعا که خلاف حقوق الله و حقوق العبادنه باشد.

(۱۴) بعد از آنکه فیصله عذاب صادر گردید برای دفع آن دعا له باشد فقط قوم یونس علیه السلام که از بین مستثنی قرار یافته است.

با آن شرائطی که دعا نیز کرده می شود. آن از سه صورتی درج دهل در یکی از آن صورت حال لازما قبول میگردد.

(الف) شخصی که چیزی میخواهد - به آن چیزی اعطاء کرده شود.

(ب) از آن چیز بهتر و یا به مساوی آن چیزی به آن شخص اعطاء کرده شود.

(ج) "دعا" اگر خلاف مصلحت کلی بوده باشد قبول کرده نمی شود

پس آن را در نامه اعمال آن بنده درج کرده برای اجر دادن در روز قیامت محفوظ گردد.

{ ۷ } عوام اظهار این حقیقت را - پیدای عوامی این است - این چنین می گویند -

"الله جل جلاله چهار کتاب نازل فرمودند و پنجم نازل کرد" دلد "واقفال در انداز خودش گفته است ع ترجمه از اردو

طلسم برهمن از فاقه رشی به شکست

بحر عصا کلیسی ست کار به بنیاد

{ ۸ } این ارشاد الله جل جلاله نیز پیش نظر باید بود - "که الله جل جلاله از مومنان

در تبدیل جنت جان و مال آنها خریداری اند آنها در راد او تعالی می جنگند پس

قتل هم می کنند قتل کرده هم می شوند - این چنین کار کردگی ها خلاف

حدود جواز شرائط قتال و احکام اسلام نیز می باشند - که موقع تفصیل آن

درین جانیست -

{ ۱۰ } در الجزایر به ذریعه انتخابات از کامیابی نسبت چیزی غلط فہمی نه

باید بوده باشد - و نه معامله با کسان را بر الجزایر قیاس کنید - چرا که در

الجزایر بعد از آزادی نظام سوسالزم استقرار یافته بود - که در نتیجه آن

خاتمه کامل نظام اربابی شده بود لهذا در آنجا آن مانعی اصلا وجود

نداشت آنکه در پاکستان به مثال کوه خود را ساخته و قائم است.

{۱۱} برای ناکام ساختن نهضت پای اسلامی این نیز تحت یک سازش می شود. که برای جدا ساختن نهضت اسلامی از طرز روش اصلی آن بر آن تشدد کرده می شود تا در رد عمل آن نهضت نیز راه تشدد را از خود سازد و این تشدد را بهانه ساخته و به ذریعه قوت حکومتی نهضت را امیده امیده ساخته مانده شود.

{۱۲} و همچنان در جدوجهد مسلحانه نیز پایبند سرسختانه احکام شرعی باید بود. مثلاً اینکه مسئولیت آن همه کارکردگیها بدوشی امیر با صلاحیت باشد و به ساکنین غیر مسلح شبر و دیبات نقصان نه باید رساند.

{۱۳} بالترتیب حضرت خدیجه الکبریٰ حضرت ابوبکر صدیق " و حضرت علی علیه السلام این اہی طالب

{۱۴} همین سبب است که من درس آن آیات سوره حجرات چندین بار داده ام که در آن "ایمان" "ر" "اسلام" دو حقائق جدا جدا قرار داده شده اند. تا که این مغالطه رفع گردد که ما "فی الواقع مومن هستیم" حقیقت این است که ما مومن نیستیم. فقط نزد مایک عقیده موروثی است. ایمان یک قوت خیلی کلان و یک نور است. در دل ایمان حقیقی باشد و رد عمل "جہاد" نه باشد این چنین شدن اصلاً ممکن نیست. در حقیقت ایمان نام یک چیز دیگری است و اسلام نام یک چیز دیگری! چنانچه در آیه شماره (۱۴) سوره حجرات است یعنی این اعراب میگویند که ما ایمان آوردیم. ای لبی اصل! به آلبا بگوئید که شما برگز ایمان لیاورده اید! بلی این بگوئید که ما اسلام (فرمانبرداری) را اختیار کرده ایم. ایمان در دلهای شما تا حال اصلاً داخل نه شده است.

{۱۵} بروجود بصیرت در نهاد امه مسلمة واقعه مشهور ادانمردن شکر و تعالی از جانب حضرت عمر رضی اللہ عنہ را به این طور بیان کرده شده است. یک مرتبه در دوران خطابش فرمودند که اگر من کج روی کنم پس شما چه

خواهد نمود؟ یکی از سامعین بر شمشیر دست نهاده گفت "ما ترا به این شمشیر به راه راست خواهیم نمود" آن گاه حضرت عمر شکر از تعالی را اداء کرد که قیاده آن قومی را می کند که آن قوم صاحب بصیرت است مشتمل بر کوران و کران نیست.

{۱۶} درین ضمن سخنی زیاده را از خارج آورده شامل کرده شده اند. و گرنه سلوک آن حضرت صلی الله علیه وسلم به طور کلی به ذریعه قرآن بود.

{۱۷} باطن انسان به چه طرحی در ضرب شیطان است معلومات درین مورد از یک حدیث مبارکه حاصل می شود آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: "إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْزَى الدَّمِّ" (یعنی شیطان در وجود انسان همچو خون سرایت کرده است) علامه اقبال این سخن را چنین بیان کرده است:

کشتن ابلیس کار مشکل است
زانکه او گم اندر اعماق دل است

در یک حدیث مبارکه دیگر واضح کرده شده است. ممکن است که این شیطان مسلمان ساخته شود. مضمون حدیث چنین است که یک مرتبه آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند "با هر انسان یک شیطان می باشد." الله تعالی جزا خیر بدهد آن صحابی را که با یمت کلان پرسیدند آیا با شما نیز کدام شیطان هست؟ از جواب این سوال این یک نکته حکیمانه میسر شد که "بلی! مگر من آن را مسلمان ساخته ام" همین سخن را اقبال به معیار خودش چنین گفته اند:

خوشر آن باشد مسلمانش کنی
کشته شمشیر قرآنش کنی

از کشتن همین شیطان بهتر تر این است که آن را مسلمان کن و با شمشیر قرآن آن را بزن چرا که فقط همین قرآن است که در گذرگاه انسان می روید و شیطان در خون به آن زراتی که میرسد در آنجا قرآن نیز رسیده و آن را مسلمان می سازد. و همین وصف قرآن را اقبال چنین بیان کرده است:

چون بحال در رفت جان دیگر شود
جان چور دیگر شد چهار دیگر شود

یعنی هرگاه که قرآن در روح بیاورد این یک روح دیگری جوهر می شود هرگاه روح دیگری شود پس جهان نیز بدل شده دیگری می شود - قرآن مجید هرگاه در داخل کسی سرایت می کند پس انقلاب عظیمی را برپا می دارد - فکر آن بدل شده می ماند - اولاً زندگی خودش یک چیز با ارزش به نظر می آمد مگر اکنون موت شهادت از همه با ارزش ترین چیز به نظر می آید - خالد بن ولید نیز همین سخن را به افواج دشمنانش رسانده بود که به همراه آن کسانی اند که موت برای آنها آنقدر عزیز است به قدریکه زندگی برای شما عزیز است - شما مقابله همچو مردم چه می توانید بکنید - بقول علامه اقبال "انترجمه از اردو"

شهادت مقصد و مطلوب مومن
نخواهد کشور و مال غنیمت

دوباره زندگی و موت نقطه نظر کسی چنین بوده باشد پس خوف از کدام سختی شده می تواند!!

همین سبب است که بر موقع غزوه موت سه هزار صحابه در مقابله صد هزار افواج و در بعض روایات است که هرگاه هرقل با افواج یکصد هزار یکجا گردید پس مقابله سه هزار تن با دو صد هزار افواج منظم بعمل آمد - صحابه کرام^{*} بر این صورتحال سنگین مشوره کردند فیصله چنین شد که ما به تمنای شهادت به این جا آمده ایم حصول فتح مقصود ما نیست - در همین جنگ جعفر طیار شهید شدند - این است آن انقلاب اندرونی که بذریعه قرآن حکیم برپا گردیده بود -

{۱۸} این سخن باید در یاد داشت خود گرفته شود که در تاریخ البیاء، علیهم السلام نیز ما ببینیم که به آنها نیکه مردان کاری میسر نه شده اند آنها انقلاب آورده نتوانستند -

{۱۹} (آیه شماره ۱۴۰ و آیه شماره ۱۰۱) :سوره البقره،

{۲۰} در دوران طفلی این قصه را ما و شما شنیده ایم که یک پدر به اولاد خودش نصیحت کرده بود و به آنها گفته بود که این دسته جوهر را بشکنانید

مگر هیچ یکی از اولادش این کار را کرده نتوانست. لیکن هرگاه دسته چوبها باز کرده شد و چوبها همه جدا جدا ساخته شدند پس اولاد این به آسانی هریکی از آن را جدا جدا شکستند. - برای موقع پدر نصیحت کنان گفت: ببید! که اگر شما جمع مانند پدر شما را کسی شکست داده نمی تواند. لیکن اگر در بین شما تفرقه پیدا شود پس شما را هر کسی جدا جدا به آسانی مغلوب می سازد. - همین سبب گفته می شود که یک تن با دو یازده جور می شوند.

{۲۱} الفاظ مذکوره بالای روایت فقط برای تاکید مزید اند. برای این اگر حکیم آن سخن را خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از طرف خود نیز اگر میدادند پس آن هم فقط از طرف او تعالی می بود. چرا که فرآن حکیم می فرماید: ﴿ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۖ ۝﴾ النجم ۱۰۳ "و سخن نمی گوید از خواسته نفس نیست گفتارش مگر وحی که به او فرستاده می شود"

{۲۲} برای این موقع آن نظم انگلیسی از اچارج آف لانت بریگید به یاد می آید که

در دوران تحصیل در عصف دهم خوانده بودم آن شعر این است

Their's not to reason why?

their's but to do and die!

ترجمه "موقع حجت بازی این نیست که چرا و چرا نه (تقاضای وقت فقط این است که بر حکم عمل کن و در اعمیل ا جان خود را بده).

{۲۳} سه اوصاف لازمی جماعت انقلابی ۱) آن جماعت کاملاً جدید باشد

۲) برای شمولیت درین جماعت قبول نظریه اش بطور شعوری ضروری باشد بعد از آن پس از اختیار نمودن شمولیت آن شخص باید برای این نظریه آماده باشد تا از جان بازی هم دریغ نه کند ۳) و خصوصیت سوم جماعت انقلابی این باید بوده باشد که اشخاص فهمیده آن کاملاً جدید باشند. این طور نه باید بود که بحواله چیزی از اول در کدام معاشره بلند بوده باشد درین جماعت نیز بلند مقام تصور کرده شود و مسلماً پائین مقام است لذا آن درین جماعت پائین مقام فهمیده شود. اگر معامله این

چنین بوده باشد پس آن جماعت انقلابی نیست. برعکس این در جماعت انقلابی از پرآن کسی که قربانی زیاده است. آن همان قدر بلند است. فقط وابستگی و قربانی نسبت به این نظریه انقلابی مفاهیم کسی را متعین کردن بنیاد ساخته می شود؛

{۲۳} در سوره فتح آیه شماره ۱۸ نیز ذکر بیعت آمده است و بر این بیعت اظهار رضامندی او تعالی است. و همچنین در سوره ممتحنه آیه شماره ۱۲ ذکر بیعت زنان هم است و به رسول الله صلی الله علیه و سلم بدایت است تا از آنها بیعت اخذ کند.

{۲۵} من برای فهماندن سخن کرده می باشم که عظمت و قوت نبوت راستی شاید ما تصور آن را نیز کرده نتوانیم. در نبوت کاذبه آن قدر طاعت است که نظم جماعت قادیانی با ما امروز قائم است. برای اینکه هر کسی اگر کسی را بی تسلیم کند بهر صورت اطاعت آن را ضرور می کند آن گفته نمی تواند که من آنگاه تعمیل میکنم که شما حکم خود را بیاورید واضح کنید. این سخن برای آنچنان شخصی گرچه گفته می شود که دعوی نبوت را له کرده باشد و همچنان اگر شما دعوی نبوت کسی را قبول نمی کنید پس از آن مطالبه دلیل کرده می توانید مگر بر نبوت کسی اگر ایمان آوردید پس حکم آن دلیل بوده می باشد. قرآن حکیم می فرماید ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ چیزی را که رسول به تو میدهد. آنرا بگیر. و از چیزی که شمارا منع کند از آن باز آید اکنون دجال هم دعوی نبوت را می کند. یک دجال "مسلمه کذاب" کاملاً در دوران ابتدای سیر پیدا شده بود بعد از آن یک دجال در ایران پیدا شد. پس کسی در هند شاید دیگر دجال پیدا گردد و خروج آن مسیح الدجال بهر صورت می شود آنکه در احادیث مبارکه خبر آن داده شده است. علاوه بر این دجالان خود خوردنیر پیدا شده میتوانند مگر نبی بهر حال اکنون هیچ نمی آید.

{۲۶} بعد از آنکه حضرت زید بن حارثه نبی صلی الله علیه و سلم آن را به دهن خود منتهی ساخته بودند. برای اینکه بر خلاف روایات جاہلته الله

جل جلاله منینى را از دادن درجه فرزند صلیبی و از دادن حقوق قانونی
ممانعت فرموده بودند.

{۲۷} در روایات است که بعضی حضرات بر این اعتراض هم نمودند مگر نبی اکرم
ﷺ اعتراض آنها را با سختی مسترد فرمودند. بعد از وفات نبی اکرم صلی
الله علیه و سلم هر گاه وقت روان شدن آن لشکر رسید پس حضرت ابوبکر
صدیق^۱ برای خودش و برای حضرت عمر فاروق^۲ اجازه عدم شمولیت در
لشکر را با قاعده از حضرت اسامه^۳ حاصل کردند که مابعد در امور نظام
ملکی مشغول می شویم. نیز حضرت ابوبکر^۴ حضرت اسامه^۵ بر اسب
سوار کرده و خودش پای پیاده روان شده و لشکر را رخصت کرد.

{۲۸} برای کتاب الله جل جلاله کافی است "همین فتنه امروز در صورت انکار
از سنت در پیش روی ما است. برای جابه جا ساختن این سخن در اذهان
نوجوان تعلیم یافته جدید کوشش کرده می شود که برای حدیث و غیره
هیچ ضرورت نیست پس فقط کتاب الله کافی است.

{۲۹} در فلسطین اسرائیل با P.L.O به خاطر این مصالحت کرده است که
مسلمان قتل مسلمان را نکند. یهودی این کار را چرا به کند؟ اگر برای این
توطئه ساخته شد که برای آنها یک حکومت خورد که اختیار آن محدود
باشد ساخته شود تا یا سر عرفات یا مسلمانان فلسطین آن چیزی به کند
کدام چیزیکه حسنی مبارک یا مسلمانانی مصری می کند.

{۳۰} آنها این کار را ترک کرده توانائی خود در جهاد حریت به صرف کردن شروع
نمودند و در تنظیم کانگریس شامل شدند. این سخن را من چندین بار
گفته ام که دلچسپی ام به آن ابرو الکلام هیچ نمی باشد دلچسپی من با
ابو الکلام ۱۱۱۳ م الی ۱۹۳۰ م می باشد.

{۳۱} امام فخر الدین رازی^۱ (۱۱۳۹-۱۲۰۹) محدث^۲ فقیه و فلسفی و مصنف تفسیر
مشهور (التفسیر الکبیر) بودند.

{۳۲} جار الله زمخشری (۱۰۶۵-۱۱۴۳) لغت^۱ نحو^۲ بلاغت و امام تفسیر که معتزلی
مسلک بودند انکشاف عن حقائق التنزیل تفسیر مشهور آن است.

{۳۳} درین جایک سخن به آن مردم میگویم که آنها گرچه علوم دنیوی رفنون را یاد کردند لیکن این قدر لسان عربی یا دنکردند که قرآن حکیم را براه است فهمیده بتوانند. آنها فکر کنند که در حضور او تعالی چه جوابی خواهد دهند به مطابق ارشاد آن حضور صلی الله علیه وسلم «حَابِئُوا قَبْلَ أَنْ تَحَابُّوا» قبل از محاسبه احتساب خویش را خود بکنید "بقول مرحوم علامه اقبال: (ترجمه)

ع این ساعت حشر است و تو در عرصه محشر!

{۳۴} در قرآن حکیم نیز ذکر آن سه بخش کار در صورت آن بخش شجر طیب موجود است. در سوره ابراهیم است: ﴿الَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾

از درخت یک بیخ می باشد و یک تنه آن و بعد اشاخی می باشند آنکه منتشر می گردند. این مثال درخت در یک حدیث نیز آمده است آنکه از حضرت معاذ بن جبل مروی است: آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ای معاذ! اگر شما بخواهید پس من عملی را از بلند ترین اعمال دین و بیخ آن به تو بگویم» آنها عرض کردند: مادر پدرم هر تو قربان ضرور! ارشاد فرمائید! آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بیخ عمل این است که شما این گواهی بدهید که ما سوی الله هیچ معبودی نیست 'آن یک تنه است' هیچ شریک آن نیست. محمد صلی الله علیه وسلم بنده و رسول آن است. و به آن عملی که گرفت دین به مضبوطی می شود آن ادا کردن نماز و دادن زکوة است (یعنی نظم جماعت) و جفا دانی سبیل الله از بلند ترین عمل آن همه اعمال می باشد».

